



گفت‌وگوی جهانی

۳ شماره در سال به چندین زبان

گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه
با ژیل بلک‌مور

یوهانا گروبنر

جنبش‌های
جدید کارگری

داریو آزلینی
سارا ریموندو
هیرواکی ریچارد واتانابه
ورنا دینا کیو. ویجار

انواع
رژیم‌های جنسیتی

سیلویا والبی، کارن شاپر
میکه ورلو، هایدی گاتفرید
والنتین م. مقدم، اجه کواکبیچاک
آلبا آلونسو، روسلا چیچا
امانوئلا لومباردو، روبرتا گرینا
هدر مکاری، آنیک ماسکوت

دیدگاه‌های
نظری

راوین کانل

بزرگداشت
منی اباضه

مایکل بورووی
ویتتا سینها
برایان ترنر
سعاد جوزف
پل امر
سید فرید العطاس
سامی زبیده

جامعه‌شناسی
هند

سوجاتا پاتل
راکش ام. کریشنان

سوییم هاریپریا
شیرین میرزا

بخش آزاد

< تشخیص زن‌کشی در سطح محلی و جهانی
< نژادپرستی و ضد محیط‌زیست‌گرایی در سیاست ایالات متحده



دانشگاه‌ها و علم در نتیجه بازاری کردن یا شبه‌بازاری کردن خود تحت حکمرانی نئولیبرال تغییرات گسترده‌ای را از سر می‌گذرانند. ما در این شماره از گفت‌وگوی جهانی، در بخش «گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه» به این موضوع پرداخته‌ایم. ژیل بلک‌مور در حال مطالعه تجدید ساختار عمیقی است که دانشگاه‌های استرالیا طی دهه‌های گذشته تجربه کرده‌اند. او در این مصاحبه به تفصیل به شرح این تجدید ساختار، نیروهای هدایت‌گرشان و اثراتش بر تولید دانش دانشگاهی و عدالت معرفتی می‌پردازد.

اولین پرونده بخش‌هایی از یک همکاری تحقیقاتی جهانی درباره جنبش‌های متنوع کارگری را ارائه می‌دهد. داریو آزلینی تاثیر پاندمی فعلی بر جنبش‌های کارگری سراسر جهان، از جمله جنبه‌های جنسیتی و نژادی را بررسی می‌کند، همچنین سارا ریموندو به کشف ردپای استعمار در فیلیپین و تأثیر مداوم آن بر پیکارهای اتحادیه‌های کارگری می‌پردازد. هیروآکی ریچارد واتانابه نشان می‌دهد که امروزه مقررات‌زدایی و آزادسازی چگونه بر سازماندهی اتحادیه‌ها و تعارضات پیش‌روی کارگران تأثیر گذاشته است. ورنه دینا ویجار، با در نظر گرفتن عوامل سیاسی و اقتصادی، توسعه اتحادیه‌های کارگری در اندونزی و نقششان در سرنگونی رژیم سوهارتو را بررسی می‌کند.

از جهتی، تحولات سرمایه‌داری که بیش از پنج دهه جریان داشته است، در بسیاری از کشورها بر رژیم‌های جنسیتی اثر گذاشته است. از جهت دیگر، تغییرات ژرف مداوم در روابط جنسیتی و شیوه‌های زندگی و دولت‌های رفاه تقسیم‌کار، مسئولیت‌های مراقبتی و هنجارها و ارزش‌های دیرینه را در عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی تغییر داده است. سلویا والبی و کارن شایر که هر دو در تحقیقات نظری و تجربی درباره رابطه میان سرمایه‌داری، بحران و جنسیت تخصص دارند، پرونده‌ای با موضوع تنوع‌های رژیم‌های جنسیتی ترتیب داده‌اند. این پرونده اختلاف‌ها و اشتراک‌ها در روابط

بخش «دیدگاه‌های نظری» همچنان روی جنسیت و جامعه تأمل دارد، اما از منظری متفاوت. راوین کانل، پیشگام و شناخته‌شده‌ترین نماینده مطالعات مردان، این رشته پژوهشی را از نو مرور می‌کند و تحلیل می‌کند که چگونه تحولات پژوهشی و جامعه‌محور به دیدگاه‌های جدید درباره مردانگی راه برده است.

در کمال اندوه و تأسف از درگذشت مئی اباضه در پنجم ژوئیه ۲۰۲۱ باخبر شدیم. در این شماره همکاران و یارانی از سراسر جهان با این جامعه‌شناس استثنائی وداع می‌کنند.

تمرکز بر کشور خاص را در این شماره جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز اجتماعی برجسته، سوجاتا پاتل ترتیب داده‌است که بینش تأثیرگذاری درباره جامعه‌شناسی امروزی در هند به دست می‌دهد. محققان باسابقه و جوان با به اشتراک گذاشتن تأملات خود درباره موضوع‌های مهم متعدد در این بخش همکاری کرده‌اند؛ از جمله این‌که چطور مسائلی چون خشونت و نابرابری و تبعیض کار میدانی جامعه‌شناختی آنها را با معضل روبرو می‌کند.

در «بخش آزاد» آغاز به همکاری با مجله جامعه‌شناسی معاصر انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی کرده‌ایم. ایان کاریلو که در ایالات متحده روی نژادپرستی و ضدمحیط‌زیست‌گرایی کار می‌کند و همچنین میرانا داوسون که درباره زن‌کشی تحقیق می‌کند، از دعوت ما برای اشتراک گذاشتن کار علمی خود با گستره عام‌تر مخاطبان دانشگاهی و غیردانشگاهی گفت‌وگوی جهانی استقبال کردند. ■

بریگیت اولن باخر و کلاوس دوره، سردبیران نشریه گفت‌وگوی جهانی

< گفت‌وگوی جهانی را به چندین زبان در وبسایتش بخوانید.
< مقاله‌هایتان را به globaldialogue.isa@gmail.com بفرستید.



< شورای سردبیری

سردبیر: بریگیت اولنباخر، کلاوس دوره.

کمک سردبیران: رافائل دیندل، جوانا گروینر، ولید ابراهیم.

دستیار سردبیر: آپارنا سوندار

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتیل، آگوست باگا.

مشاور: مایکل بوراووی

مشاور رسانه‌ای: خوان لگاگارا

سردبیران مشاور:

ساری حنفی، ژفره پله‌یرز، فیلومین گوتیرز، الویسا مارتین، ساواکو شیراهاسه، ایزابلا بارلینسکا، توآ بنسکی، چیه‌جو جی چن، جان فریتز، کویچی هاسه‌گاوا، هیروشی ایشیدا، گریس خانو، آلیسون لوکوئو، سوزان مک‌دنیل، الینا اویناس، لورا اوسو کاساس، باندانا پورکایاستا، رودا ردوک، مونیر سعیدانی، آیسه ساکتانیر، سلی سکالون، نازنین شاه‌کنی.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: (تونس) منیر السعیدانی، فاطمه الرضوانی، حبیب الحاج سالم؛ (لبنان) ساری حنفی.

آرژانتین: مگدالنا لُمس، پیلار پی پویگ، دانته مارچیسو.

بنگلادش: حبیب الحق خوندکار، خیرول چودھاری، فاطمه رزینا اقبال، هلال محی‌الدین، مومینا تانجیلا، بیجوری کریشنا بانیک، سایننا شارمین، ایدور رشید، عمر فاروق، محمد چهیرول اسلام، سرکار سوهل رانا، دکتر شهیدول اسلام، نجموس سکب، عیشرت جهان ایمون، هلال ادین، مسودر رحمان، شمسول عارفین، یاسمین سلطانا، سایکا پروین، روما پروین، صالح المأمون، اکرامول کبیر رانا، شارمین اکثر شیلاد، دکتر شاهین اکثر.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آنجلو مارتینز جونیر، آندریزا گالی، دمتری سربونسینی فرناندز، گوستاوو دیاس، خوزه گویرادو تنو، جسیکا مازینی منڈس.

فرانسه/اسپانیا: لولا بوسوتیل.

هند: راشمی جین، مانیش یاداو، راکش رانا.

اندونزی: هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتریاتی، ایندرا راتنا ایرواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شهیب‌الدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا، دایانا ترسا پاکاسی، نورالعینی، گگر ریانتو، ادیتیا پارادانا ستیادی.

ایران: ریحانه جوادی، نیایش دولتی، سید محمد مطلبی، الهام شوشتری‌زاده.

قزاقستان: آیگول زابیروا، بیان اسماکامبت، آدیل رودینوکف، الماش تلسپایوا، کوانیش تل، آلماکل موسینا، آکتور ایمانکول.

رومانی: رالوکا پوپسکو، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، ایرینا النا ایون، بیانکا میھیلا، آلینا آلساندرا نیتویو، روکساندرا پادورارو، آناماریا رنته‌آ، ماریا ولاستو.

روسیه: النا زدراوو میسلووا، داریا خولدووا.

تایوان: وان-جو لی، تائو-یونگ لو، یو-ون لیائو، تسونگ-جن هانگ، پو-شانگ هونگ، یی-شائو هائونگ، یان-ین شن، شن-یینگ شین، یو-چیا چن.

ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.



ژیل بلک‌مور در این مصاحبه دربارهٔ تجدید ساختار اعمال شده توسط دانشگاه‌های استرالیا طی دههٔ گذشته، نیروهای محرک این تغییرات و اثراتشان بر تولید دانش دانشگاهی و عدالت معرفت‌شناختی بحث می‌کند.



در این پرونده به جنبش‌ها و بیکارهای پرشمار کارگران در سراسر جهان پرداخته می‌شود؛ از ملاحظات جهانی گرفته تا بیکارهای خاص در ارتباط با اتحادیه در ژاپن، اندونزی و فیلیپین.



مقاله‌های ارائه‌شده در پرونده موضوع انواع نظام‌های جنسیتی، چشم‌اندازهای جدید روابط جنسیتی را در سطح کلان، آن‌گونه که برای تحلیل جهانی ضروری است، بررسی می‌کنند.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه
انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

بحران دوردست‌ها؟ رژیم جنسیتی پساکووید اتحادیه اروپا
روبر تاگرینا، بریتانیا، هدر مگری،
کانادا، و آتیک ماسلوت، نیوزیلند

< دیدگاه‌های نظری

بازی با آتش: جامعه‌شناسی مردانگی
راوین کانل، استرالیا

< یادبود

بزرگداشت مئی اباضه (۱۹۵۹-۲۰۲۱)
مایکل بوراوی، وینتا سینها، برایان ترنر، سعاد
جوزف، پل امر، سید فرید العطاس، سامی زبیده

< جامعه‌شناسی هند

مقدمه: مسیرهای جدید جامعه‌شناسی هند
سوجاتا پاتل، سوئد

ساخت‌گشایی جغرافیاهای قبیله‌ای در هند مرکزی
راکش ام. کریشنان، هند

تلاقی‌های فمینیستی: رویکردهای نو
سنها گوله، هند

میدان‌های پر آشوب: جامعه‌شناسی در مراکز خشونت
سوییم هاریپریا، هند

داغ‌نگ و نیروی کار کاستی در مناطق شهری هند
شیرین میرزا، هند

< بخش آزاد

شکاف‌های داده‌ای، مانعی بر تشخیص و پیش‌گیری از زن‌کشی
میرنا داوسون، کانادا

نژادپرستی و ضدمحیط‌زیست‌گرایی در سیاست ایالات‌متحده
ایان کاریلو، ایالات متحده آمریکا

< گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه

دانشگاه‌های کارآفرین و بی‌عدالتی معرفتی
مصاحبه‌ای با ژیل بلک‌مور
یوهانا گروبنر، اتریش

< جنبش‌های جدید کارگری

پاندمی کووید-۱۹ و پیکار طبقاتی

داریو آزلینی، مکزیک

سازماندهی نیروی کار مبارز در فیلیپین

سارا ریوندو، فیلیپین

اتحادیه‌های کارگری و مقررات‌زدایی از بازار کار در ژاپن

هیرواکی ریچارد واتانابه، ژاپن

مقاومت کارگران اندونزی در برابر رژیم سوهارتو

ورنا دیناکیو، ویاچار

< انواع رژیم‌های جنسیتی

آینده رژیم‌های جنسیتی

سیلویا والبی، بریتانیا و کارن شاپر، آلمان

آیا انواع جدیدی از رژیم‌های جنسیتی در حال ظهورند؟

سیلویا والبی، بریتانیا

در انحصار خانواده: رژیم‌های جنسیتی محافظه‌کار

کارن شاپر، آلمان

آیا ممکن است شاهد دگردیسی رژیم جنسیتی در اروپا باشیم؟

میکه ورلو، هلند

رژیم‌های جنسیتی عمومی: واگرایی‌های همگرا

هایدی گاتفرید، اتریش و کارن شاپر، آلمان

رژیم‌های جنسیتی، موجودیت‌های سیاسی و نظام جهانی

والنتین ام. مقدم، ایالات متحده آمریکا

شاخصه‌های دولت مردسالار ترکیه

اچه کواپیچاک، انگلستان

رژیم جنسیتی خاص اروپای جنوبی؟

آلبا آلونسو و امانوئلا لومباردو، اسپانیا

و روسلا چیچا، بریتانیا

آیا خشونت، در کنار اقتصاد و سیاست و جامعه مدنی، چهارمین حوزه نهادی تأثیرگذار است؟

سیلویا والبی و کارن شاپر

< دانشگاه‌های کارآفرین و بی‌عدالتی معرفتی مصاحبه‌ای با ژیل بلکمور

دکتر ژیل بلکمور استاد آموزش دانشگاه آلفرد دیکین، دانشکده هنرها و آموزش دانشگاه دیکین استرالیا و عضو آکادمی علوم اجتماعی است. او از نظرگاهی فمینیستی به پژوهش درباره جهانی‌شدن، سیاست‌های مربوط به مدرسه و آموزش عالی و حکمرانی؛ آموزش بین‌الملل و بین‌فرهنگی؛ تغییرات سازمانی و رهبری؛ ارزیابی پژوهش و عدالت معرفتی؛ بازرگانی فضایی و آموزش‌های نوآورانه؛ و کار معلمان و دانشگاهیان می‌پردازد. تمرکز پروژه‌های اخیر او روی هویت، تعلق، پیوستگی و تحرک بین‌المللی دانشجویان؛ نگرش‌های کارفرماها به استخدام فارغ‌التحصیلان در چین و هند؛ و اصلاح خودمختار مدارس بوده است. یکی از پروژه‌های پیشین او قرار است در کتاب رهبری برافکن در دانشگاه کارآفرین: رهایی از قیود و تنوع منتشر شود (بلومزبری، ۲۰۲۲). پروفیسور بلکمور در کمیته‌های مشورتی حضور داشته و از نهادهای قانون‌گذار مربوط به آموزش، انصاف جنسیتی و سیاست مربوط به تنوع بوده است. او به سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، دولت‌ها و سازمان‌های خصوصی و حرفه‌ای مشاوره سیاستی ارائه داده و برای‌شان چارچوب‌های ارزیابی تهیه کرده است. پروفیسور بلکمور نخستین مدیر مرکز تحقیق درباره آینده آموزش و نوآوری مرکز دیکین، رئیس انجمن تحقیق درباره آینده آموزش استرالیا و در حال حاضر نایب‌رئیس انجمن استادان دانشگاه استرالیا است.



در اینجا یوهانا گروبنر، دکتر پژوهشگر در دانشگاه یوهانا کپلر لینز استرالیا و دستیار سردبیر گفت‌وگوی جهانی با او مصاحبه کرده است.

ژیل بلکمور

دولتی، دانشگاه‌های استرالیا برای کسب درآمد اختیاری، بیش‌ازپیش به دانشجویان بین‌المللی وابسته شده‌اند که منجر به سرمایه‌گذاری چشمگیر برای بازاریابی و یارانه بین‌بخشی تحقیقات از تدریس شده است.

تجدید ساختار سازمانی راهی برای بهبود کارایی و اثربخشی تلقی شده است، اما هرگز از منظر تأثیراتش ارزیابی نشده است. محوریت یافتن قدرت مدیریتی با توجه به سیاست‌ها و بودجه‌ها، رویه‌های دانشگاهی حاکمیت آکادمیک را کنار زده و صرفاً مسئولیت تضمین کیفیت به هیئت‌های علمی واگذار شده است. دانشگاهیان در مورد حجم کاری زیاد و نداشتن نقش در تصمیم‌گیری، ابراز ناامیدی شدید می‌کنند. انعطاف‌پذیری نهادی از قبل موقتی‌سازی نیروی کار دانشگاهی و بار آموزشی بالا محقق شده است. این موضوع به‌ویژه بر زنان تأثیر گذاشته است که اغلب قراردادی‌اند و در سطوح پایین‌تر نیروی کار دانشگاهی تعدادشان بیشتر است. به غیر از ابداع ارزیابی تحقیق در سال ۲۰۱۰، تأثیر نهایی این روندها بر خلق دانش این است که چیزی ارزش بیشتر پیدا می‌کند که شمارش‌پذیر باشد (مانند شاخص‌ها) یا تجاری‌شده باشد؛ بنابراین کمی‌سازی و تمرکز بر خروجی‌های قابل اندازه‌گیری و فوری، رویه‌های آکادمیک را شکل می‌دهد.

یوهانا گروبنر: شما در حال مطالعه تجدید ساختار عمیقی بوده‌اید که دانشگاه‌های استرالیا طی سی سال گذشته از سر گذرانده‌اند. این تجدید ساختارها چه بوده است، کدام نیروها محرک آنها بوده است و چه اثراتی بر خلق دانش آکادمیک گذاشته‌اند؟

ژیل بلکمور: دولت استرالیا و دولت‌های سراسر جهان به دنبال اتصال محکم دانشگاه‌ها به اقتصادهای ملی بوده‌اند، که در استرالیا با ادغام این بخش در ۳۹ دانشگاه از ۱۹۹۰ به بعد آغاز شد. رویکردهای جدید مدیریت دولتی و سیاست‌های نئولیبرالی که بازارها را ترویج می‌کنند، به‌طور گسترده کشورهای انگلیسی‌زبان را در می‌نوردیدند و همزمان در دانشگاه‌ها رخنه می‌کردند. دانشگاه‌ها در سراسر جهان، طی سه دهه، فرآیند بین‌المللی‌سازی، مدیریت‌گرایی، بازاری‌سازی، مالی‌سازی و اکنون داده‌ای‌سازی مبتنی بر دیجیتال شدن را تجربه کرده‌اند. رئیس‌ها و نایب‌رئیس‌های دانشگاه‌ها از طریق تجدید ساختار زنجیره‌ای، قدرت اجرای چشمگیری را انباشته‌اند و در دهه ۱۹۹۰ رئیس‌ان انتصابی را جایگزین رئیس‌ان و سرپرستان انتخابی دانشگاه‌ها کرده‌اند. در عین حال، با اتکا به این ادعا که دانشگاه‌ها باید در واکنش به تغییر ژئوپلیتیک و نوسانات سیاسی سرعت عمل داشته باشند، سطوح بالای مدیریت ارشد به‌طور تصاعدی افزایش یافته است. مبنای تأمین بودجه دانشگاه‌ها برای تدریس، تعداد دانشجویان در هر دوره است. به دلیل کاهش بودجه

ی.گ: ممکن است دربارهٔ اثرات دگرگونی یک دانشگاه جامع به دانشگاهی کارآفرین، به‌ویژه برای دانشگاهیان زن و خلق دانش فمینیستی صحبت کنید؟

شکل‌های بی‌عدالتی معرفتی ساختاری و سیاسی در دانشگاه‌های سودآفرین استرالیا ایجاد می‌شود و پیامدهای آنها چیست؟

ژ.ب: منطق کارآفرین یعنی دانش فقط از منظر ظرفیتش برای کمی شدن و احتمالاً تجاری شدن ارزش گذاری می‌شود. این منطق کمی‌سازی به بی‌عدالتی معرفتی می‌انجامد. اولاً، شرایط اجتماعی و مادی خلق دانش - روابط اجتماعی دانشگاهی و همکاری، کار عاطفی تدریس و تحقیق و کار خانگی بازتولیدی پشتیبان آن کار را نادیده می‌گیرد. ثانیاً، منوط بر قراردادگرایی بازار است که این روابط را که دانش (به‌طور دانشگاهی) از خلال آن خلق می‌شود، نادیده می‌گیرد. ثالثاً، فرض این منطق این است که فقط نوآوری می‌تواند به فرآیند یا محصول منجر شود؛ این منطق روابط اقتصادی را طوری در نظر می‌گیرد که گویی به جای اتکاء به روابط اجتماعی، از آن متمایزند. بنابراین کارآفرین‌گرایی آب به آسیاب نوعی سیاست جنسیتی محافظه‌کار و سمی می‌ریزد که از کار دانشگاهی متمرکز بر امر اجتماعی و رابطه‌ای ارزش‌زدایی می‌کند. این خطری برای دموکراسی‌هاست، زیرا دولت‌های نئولیبرال اما محافظه‌کار در جنبه‌های اجتماعی در استرالیا، در عصر پساحقیقت که تخصص و علم هم توسط نظریه‌پردازان توطئه و هم توسط دولت‌ها به مصاف طلبیده شده است، در تخاصم با بخش دانشگاهی بوده‌اند.

ی.گ: صحبت از موضع خصمانهٔ دولت‌های محافظه‌کار و نئولیبرال نسبت به بخش دانشگاهی‌تد، در بحران‌های اخیر - و به‌ویژه در پاندمی جهانی - نوعی گسست عمیق از یک سو میان دانش علمی - اجتماعی و تحقیق و از سوی دیگر واکنش‌های اجتماعی و سیاسی به این بحران‌ها مشهود شده است. شرایط استرالیا در این زمینه چگونه است و تحولات اخیر چیستند؟

ژ.ب: استرالیایی‌ها در طول پاندمی برای پذیرش کاهش حق و حقوق خود به نفع منافع عمومی تمایل جمعی نشان دادند که بر دموکراسی‌ای قوی دلالت داشت؛ آنها به مزایای علم و شبکهٔ ایمنی یک نظام سراسری سلامت واقف بودند و به آن ارزش نهادند. مشکل در شکست دولت‌های محافظه‌کار (و معاونت‌های آموزشی) و همچنین در حساسیت استرالیایی‌ها در تشخیص ارزش فرهنگی و سیاسی و اقتصادی علوم انسانی و اجتماعی است که اغلب علم را معادل علوم فنی، مهندسی و ریاضی و پزشکی می‌دانند. با وجود این، هم پاندمی و هم بحران اقلیمی اهمیت علوم انسانی و اجتماعی را برجسته می‌کند. اولاً دانشگاه‌های علوم اجتماعی و علوم انسانی بخشی از «انجمن‌های واکنش سریع» (پنل الگوی متخصصان) بودند که «دانشمند ارشد» برای ارائهٔ مشاوره به کابینهٔ ملی برپا کرد. ثانیاً نقش علوم انسانی و اجتماعی در رویه‌های ارتباطی دولت و رهبران بومی برای مدیریت شیوع کرونا مشهود بود. پژوهش جامعه‌شناختی - روان‌شناختی برای درک واکنش‌های فردی و جمعی به پاندمی بسیار مهم بود، همان‌طور که تحلیل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی روزنامه‌نگاران و دانشگاهیان که روی اثرات [کرونا] بر حقوق و مسئولیت‌های بشر نظارت می‌کردند و دربارهٔ آن بحث می‌کردند، ضروری بود. با وجود این، همزمان که دولت فدرال نئولیبرال اقدامات اقتصادی بی‌سابقه‌ای را برای حمایت از تجارت‌ها و افراد انجام داد، به جنگ ایدئولوژیک خود علیه علوم انسانی و اجتماعی ادامه داد، دانشگاه‌ها و هنرها را از حمایت فدرال محروم کرد، به ۵۰۰

ژ.ب: از آنجایی که تمرکز خطمشی‌ها از ظرفیت‌سازی پژوهشی در دههٔ ۱۹۹۰، به کیفیت و برتری همراه با رتبه‌بندی و ارزیابی پژوهشی جهانی در دههٔ ۲۰۰۰ تغییر کرد، معاونت‌های آموزشی در پی آن شده‌اند که دانشگاه‌هایشان را از طریق اولویت‌بندی آموزش و پژوهش شاخص کنند که منجر به تفکیک بیشتر درون دانشگاه‌ها و میان دانشگاه‌های مختلف استرالیایی شود. تغییر از دانشگاه جامع به دانشگاه سودآفرین متمرکز بر مشارکت با صنعت و دولت و خیرین محصول همین امر بوده است. بازار تحصیلات تکمیلی نیز با مقررات‌زدایی و ارائه‌دهندگان متعدد آموزش عالی خصوصی جدید که به صورت آنلاین و آفلاین رقابت می‌کنند و خرده‌مدرک می‌دهند - یعنی دوره‌های کوتاه‌تر و ارزان‌تر در بازارهای متمرکز سودآور - در هم شکسته است.

دولت‌های محافظه‌کار در امور اجتماعی که دانشگاه‌ها را کانون ترقی‌گرایی می‌دانستند، در دههٔ ۱۹۹۰ وارد جنگ‌های فرهنگی علیه چندفرهنگ‌گرایی، فمینیسم، آشنتی با بومیان شدند، رسانه‌های مطبوعاتی مرداک پوپولیست و مفسران رسانه‌ای راست‌افراطی آب به آسیابشان ریختند. دولت‌های محافظه‌کار اجتماعی، با سیاست‌های ملی متمرکز بر علم، فناوری، مهندسی، ریاضی و پزشکی، از حساسیت فرهنگی در استرالیا به نفع گرایش‌های ابزارگرایانه به آموزش بهره‌برداری کرده‌اند. آنها با نادیده گرفتن داده‌های دولتی، ادعا کرده‌اند که علوم انسانی و علوم اجتماعی هیچ ارزش حرفه‌ای ندارند.

تجدید ساختارها و ایدئولوژی‌های سیاسی متعدد اثر جنسیتی داشته و بی‌عدالتی معرفتی ایجاد کرده است. اول، به این دلیل که دانشکده‌های علوم انسانی و اجتماعی که زنان در آن متمرکزند، تلفیق شده‌اند و به‌موجب آن نمایندگی علوم انسانی و اجتماعی در سطح تصمیم‌گیری اجرایی کاهش یافته است. دوم، دانشگاه‌ها در علوم فنی، مهندسی و ریاضی و پزشکی، اگر نگوییم عامدانه، لاجرم به دنبال پول رفته‌اند، قصد دور کردن منابع از علوم انسانی و اجتماعی را دارند. سوم، حتی وقتی زنان به جایگاه مدیریت ارشد می‌رسند، الگو در سطح ملی این است که مردانی، عمدتاً از علوم فنی، مهندسی و ریاضی و پزشکی، مقام‌های پژوهشی معاونت آموزشی را در دست داشته باشند و مقام‌های آموزشی و یادگیری معاونت آموزشی یا کار در خانه در دست زنان باشد. دست آخر، افزایش فزایندهٔ مطالبات بار کاری و افزایش موانع برای استاد پژوهشی شدن، به‌خصوص در علوم فنی، مهندسی و ریاضی و پزشکی، روی زنان استرالیایی تأثیر بیشتری می‌گذارد؛ زانی که در غیاب مراقبت همگانی از کودکان، همچنان بار خانواده و کار و مراقبت را به دوش می‌کشند. تأثیر کلی ساختاری و فرهنگی بر حسب تلقی از ارزشمندی دانش‌ها (بی‌عدالتی معرفتی) و نحوهٔ شکل‌گرفتن موقعیت آکادمیک زنان، جنسیتی است. در سیاست‌گذاری یا در مدیریت دانشگاه به نبود تنوع قومی - نژادی در رهبری دانشگاه، علی‌رغم تنوع فرهنگی جمعیت دانشگاهی، دانشجویان و دانشگاهیان، هیچ‌گاه اشاره‌ای نمی‌شود.

ی.گ: ممکن است کمی بیشتر توضیح دهید که چه انواعی از

مشاوره به خطر افتاده است. ارائه‌دهندگان متعدد مدارک خرد ارزان‌تری می‌دهند و نگاه‌های چندملیتی همزمان که روی آموزش سرمایه‌گذاری می‌کنند از برون‌سپاری تحقیقات و مشاوره‌های دولت سود می‌برند. در دورانی که (حل) معارضه‌های متعدد مستلزم دانش جدید و خلاقیت و نوآوری است تا به‌هدف آگاهی از تحولات اجتماعی و اقتصادی برای آینده‌ای پایدارتر، ترمیم میان‌تهی‌شدن آموزش عالی دهه‌ها طول خواهد کشید.

ی.گ: به عقیده شما نقطه شروع برای بهبود وضعیت دانشگاه‌های استرالیا برای کارمندان و دانشجویان و تقویت نقش دانشگاه در جامعه چیست؟ نقاط محوری اصلی برای رسیدن به تغییر مثبت کجاست؟

ژ.ب: یک موضوع عمده این است که چگونه می‌توان حساسیت فرهنگی استرالیایی‌ها را تشخیص اهمیت دانشگاه‌ها و علوم انسانی و اجتماعی برای آینده فرهنگی و اجتماعی و سیاسی استرالیا را تغییر داد. این به معنی آموزش این نکته به مردم و دولت است که دانشگاه‌ها خالصند زیرا کاری مهمتر از «آماده‌به‌کار» کردن فارغ‌التحصیلان انجام می‌دهند. معاونت‌های آموزشی برای هدایت بحث‌ها درباره اهمیت دانشگاه‌ها برای دموکراسی‌ها یا متقاعد کردن دولت‌ها درباره نقش حیاتی پژوهش دانشگاهی برای گذار به آینده‌ای پایدار، فرصت را هدر داده‌اند (یا فاقد اراده جمعی‌اند).

مدیران دانشگاه باید در داخل دانشگاه با فراهم کردن استخدام امن و محیط کاری ایمن اعتماد کارکنانشان را به دست آورند. حکمرانی مشترک می‌تواند مبتنی بر تخصص دانشگاهیان باشد که در حال حاضر از سوی مدیریت نادیده گرفته می‌شود. این امر مستلزم حضور نمایندگی دانشگاهی در مدیریت و پل‌های انتخاب‌های کلیدی؛ یک بدنه دانشگاهی مستقل برای آگاهی دادن درباره بحث انتقادی و تشویق آن؛ قراردادهایی صنعتی که به‌جای محدود کردن آزادی دانشگاهی و شرایط کاری، از آن محافظت کند؛ فرآیندهای مشارکتی تصمیم‌گیری که بازخورد معنادار را تسهیل کند و مشاوره‌ای نمایشی نباشد؛ و طرح‌ها و بودجه‌های استراتژیک مبتنی بر انصاف و محیط‌زیست است. همچنین دانشگاه‌ها تعهد به ارائه آموزش جامع به جوامع محلی خود دارند زیرا دانشگاه‌ها در جوامع و اقتصادهای شهری و منطقه‌ای محوری‌اند. تخصصی شدن هرچه بیشتر دانشگاه‌ها و تمایز میان آنها فرصت‌های دانشجویانی را کاهش می‌دهد که هم‌اکنون نیز با دسترسی به دانشگاه و ماندن در آن به دلیل مسافت و هزینه‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کنند. یک دانشگاه خوب به کثرت دانش‌ها و اهمیت علوم انسانی و اجتماعی برای محیط‌های یادگیری پایدار و فراگیر و برای دموکراسی‌ها واقف است. چنین دانشگاهی نوآوری اجتماعی مبتنی بر قراردادگرایی اجتماعی و رابطه‌ای (و نه مبتنی بر بازار) را ترویج می‌کند که به روابط (همکاری دانشگاهی) به منزله هسته بودن و انجام دادن در دانشگاه‌ها و جوامع ارزش می‌نهد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Jill Blackmore <jillian.blackmore@deakin.edu.au>

هزار دانشجوی بین‌المللی گفت در صورتی که قادر به حمایت از خودشان نیستند به خانه‌هایشان برگردند، و برای گران‌تر کردن رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی و ارزان‌تر کردن دوره‌های حرفه‌ای و در عین حال کاهش سرانه بودجه برای دانشگاه‌ها قوانینی ارائه داد.

از حیث سیاسی، وزرای ایالتی نخست‌وزیر را مجبور به پذیرش قرنطینه و بستن مرزهای ایالتی به‌منظور کنترل شیوع کرونا کردند؛ اقدامی که در برابر عدم موفقیت نخست‌وزیر در اجرای به‌موقع قرنطینه و رونمایی از واکسیناسیون، سرمایه‌سیاسی چشمگیری را عاید وزیران در جایگاه رهبر کرد. وزرای ایالتی در کنفرانس‌های مطبوعاتی روزانه در کنار متصدیان ارشد بهداشت و درمان ایستادند تا شواهد و سیاست‌های کارشناسی ارائه دهند. با تبدیل همه‌گیری‌شناسان، دانشمندان و مفسران علمی به چهره‌های مشهور، بار دیگر مشروعیت علم تثبیت شد. در نهایت، بخش‌های هنر و گردشگری گرچه از لحاظ مالی بیشترین آسیب را دیدند، در محیط آنلاین قرنطینه، برای سلامت روان و سپس برای ترمیم و بازیابی بسیار حیاتی بودند. یک متناقض‌نمای دیگر این است که نخست‌وزیر بر فناوری به عنوان راه‌حلی برای کاهش انتشار کربن تأکید می‌کند، در حالی که بودجه‌های تحقیق و توسعه دانشگاه‌ها را افزایش نمی‌دهد.

ی.گ: اخیراً علیه وضعیتی صحبت کرده‌اید که دانشگاه‌های استرالیا- کارمندان و دانشجویان- طی محدودیت‌های دولتی کووید-۱۹ با آن مواجه بوده‌اند. نکات اصلی نقدتان چیست و درباره این تحولات و تأثیرات ممکن آنها بر آینده دانشگاه چه نگرانی‌هایی دارید؟

ژ.ب: دولت استرالیا و به‌ویژه دولت‌های ائتلافی اخیر نسبت به دانشگاه بی‌توجه بوده‌اند. آنها در عوض آنکه روی دانشگاه‌ها به عنوان خلق‌کنندگان دانش و محور دموکراسی‌ها، در جایگاه نقد و آگاهی، سرمایه‌گذاری کنند، با آنها به منزله منبع درآمد برخورد می‌کنند (خدمات آموزشی سومین صادرات بزرگ در سال ۲۰۱۹ بوده است). هنگامی که جریان دانشجویان بین‌المللی متوقف شد، پاندمی از آسیب‌پذیری دانشگاه‌های استرالیا پرده برداشت؛ آسیب‌پذیری‌ای که ناشی از کمبود بودجه، اتکاء به دانشجویان بین‌المللی برای پژوهش، بی‌ثباتی در سیاست‌گذاری، تغییر ژئوپلیتیک هند و اقیانوس آرام و ارتقاء چین بود. واکنش معاونت آموزشی، استفاده از فرصت برای تجدید ساختار (اغلب با کمک مشاوران مدیریت)، تعدیل ۴۰ هزار نیروی کارمند دانشگاهی و حرفه‌ای طی ۱۸ ماه (۲۰ درصد نیروی کار) و عدم تمدید دانشگاهیان قراردادی یا مدعو بوده است که ۶۶ درصد از کل کارکنان را تشکیل می‌دهند. به‌طور مشخص رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی (مانند زبان‌ها و جامعه‌شناسی) تعطیل شدند. دانشگاهیان قبلاً هم به دلیل بی‌ثباتی شغلی، نسبت بالای دانشجویان به کارکنان، اضافه‌بار اداری، کمبود بودجه پژوهشی، مدیریت‌گرایی، شرکتی‌سازی حکمرانی، محرومیت از حق تصمیم‌گیری و سرمایه‌گذاری پرخطر در بازارهای مالی و ساخت‌وساز، اعتماد خود را به مدیریت دانشگاه از دست داده بودند. این بی‌اعتمادی با ظهور اقدامات جمعی، به‌عنوان مثال از خلال تشکیل «ائتلاف دانشگاه‌های دولتی استرالیا»، به خشم تبدیل شد. دانشگاهیان می‌دانند که تمایز دانشگاه از ارائه‌دهندگان آموزش خصوصی و نگاه‌های

< پاندمی کووید-۱۹ و پیکار طبقاتی

داریو آزینی، دانشگاه خودگردان زاكاتکاس مکزیک

کارگران مزرعه در درهٔ یاکیمای آمریکا در حال اعتصاب برای مطالبهٔ محیط‌های کاری ایمن‌تر در برابر کووید در ۱۸ مه ۲۰۲۰. اعتبار عکس: صفحهٔ فیس‌بوک Familias Unidas por La Justicia. ادگار فرانکس.



ریاضتی نئولیبرال بوده است، شاهد اعتصاب‌هایی در سراسر جهان، از آمریکا تا اروپا و آسیا و آفریقا بوده است. نیروی کار در بخش بهداشت و درمان عمدتاً زند؛ به‌خصوص در مورد پرستارها، دستمزد پایین و ریسک بالا جنبه‌ای جنسیتی و نژادی دارد. اعتصاب‌هایی نیز در بخش حمل‌ونقل رخ داد. رانندگان اعتصابات خودجوش خودسازمانده را در چندین شهر آمریکا برگزار کردند. در ماه مه ۲۰۲۰ در بروکسل، کارگران حمل‌ونقل عمومی، پس از آنکه اتحادیه بدون رضایت آنها با مدیریت به توافق رسید، دست به اعتصاب خودجوش زدند. کارگران سیستم مترو در مکزیکوسیتی، مدلن و سانتیاگو دست به اعتصاب زدند. در آلمان اتحادیهٔ کارگری و.ر.دی سلسله‌ای از اعتصاب‌ها را در حمل‌ونقل عمومی شهری به‌راه انداخت. ایتالیا و یونان شاهد اعتصاب‌هایی در سراسر بخش عمومی و خصوصی به هدف تضمین حفاظت از مشاغل و افزایش حقوق بودند. پیکارهای کارگری در صنعت غذا در بخش فرآورده‌های گوشتی در اروپای غربی و آمریکا آغاز شد؛ نیروی کار در این بخش غالباً مهاجرند و نرخ ابتلا در آن بسیار بالا بود. در ایتالیا و اسپانیا و آمریکا، کارگران کشاورزی اعتصاب کردند. اعتصاب‌هایی در بخش خرده‌فروشی غذا در کشورهای مختلف پیش گرفته شد. در روزهای اولیهٔ پاندمی به‌علت افزایش اقدامات حفاظتی در بخش توزیع و ترابری، از استرالیا تا آمریکا اعتصاب‌هایی برگزار شد. در ایتالیا همهٔ شرکت‌های ترابری و انبارهای کالا، از جمله آمازون، تی‌ان‌تی، دی‌اچ‌ال، یوپی‌اس، شاهد اعتصابات و غیبت‌های گستردهٔ کارکنان بوده‌اند. کارگران تحویل غذا در ایتالیا بارها طی پاندمی دست به اعتصاب زدند. دادگاهی شرکت‌ها را مجبور کرد تا تمام ۶۰ هزار کارگر تحویل غذا با دوچرخه را به عنوان کارگران وابسته با مزایا استخدام کنند.

بحران در سرمایه‌داری به افزایش نابرابری‌های موجود میل می‌کند. این همچنین پیامد مدیریت پاندمی کووید-۱۹ است. درآمد نیروی کار در جهان در نه ماه اول سال ۲۰۲۰ در قیاس با سال قبلش ۱۰/۷ درصد (معادل ۳/۵ تریلیون دلار) کاهش داشته است. در همین حال، مجموع ثروت بیش از ۲۲۰۰ میلیون رسمی در سراسر جهان از ۹/۵ تریلیون دلار در ۳۱ دسامبر ۲۰۱۹ به حدود ۱۱/۴ تریلیون دلار در سال بعد افزایش یافت. مطالعات در سراسر جهان تأیید می‌کند که افراد فقیر و طبقهٔ کارگر در معرض احتمال بالاتر خطر ابتلا و بستری در بیمارستان به دلیل کووید-۱۹ قرار دارند و جوامع سیاه‌پوست، بومی و تحت تبعیض نژادی به نسبت بیشتر ابتلا و مرگ‌ومیر را تجربه می‌کنند.

< پیکارهای مرتبط با پاندمی

افراد و جوامع طبقهٔ کارگر «به دلیل» و «به‌رغم» پاندمی در سراسر جهان به‌پاخواستند. اعتصابات و اعتراضات در بخش‌هایی رخ داد که فشار روزافزون عملیاتی و خطر سرایت به‌علت پاندمی به‌طور خاص بر آنها اثر گذاشته بود و بخش‌هایی بودند که قبلاً هم مشخصه‌شان شرایط کاری نامساعد و دستمزد پایین بوده است: بهداشت و درمان و پرستاری، انبارداری، مشاغل پستی و ترابری، حمل و نقل مسافر و تولید مواد غذایی، به‌ویژه فرآوری گوشت و کشاورزی.

بخش بهداشت و درمان که دهه‌ها یکی از اهداف اصلی سیاست‌های

جمع‌بندی آژانس خبری پی‌دی ریپورت این است که طی پاندمی در سال ۲۰۲۰ آمریکا شاهد بزرگترین موج اعتصابات از سال ۱۹۴۶ بوده است. طبق داده‌های اداره آمار کار آمریکا - غیر از سال ۲۰۰۹-۲۰۲۰ کمترین اعتراض در محیط‌های صنعتی را داشته است. هرچند این آمار بدون در نظر گرفتن تغییرات ساختار تولید، فقط آمار اعتراضات ۱۰۰۰ کارگر یا بیشتر را در یک محیط کاری در نظر می‌گیرد. ناآرامی‌های جدید کارگری به‌وضوح از حاشیه‌ها، از بخش‌هایی که قبلاً سازمان‌دهی نشده بودند، از اتحادیه‌سازی‌های جدید، در شرایط کاری‌ای برمی‌آید که روش‌هایی غیر از روش‌های موسوم به «اقدام صنعتی» را اعمال می‌کنند.

پیکار کارگران طی پاندمی کووید-۱۹، همانند سال‌های پیش، گرایش داشت که از پیکارهای خودسازمانده و اتحادیه‌های سازماندهی‌شده در کف کارخانه‌ها آغاز شود. پیکارهای کف کارخانه می‌تواند سریع‌تر و به شیوه‌هایی منطقی‌تر واکنش نشان بدهند. اتحادیه‌های سنتی اغلب از ترویج فعالانه اعتصاب‌ها خودداری می‌کردند و اگر درگیر اعتصاب‌ها می‌شدند، تقریباً همیشه به‌علت فشار بدنه بود. نتولیبالیسم و تغییرات در تولید به طرز چشمگیری الگوهای قدیمی سازماندهی را تضعیف کرده است، اما پیکارها و ساختارهای سازماندهی جدید در سراسر جهان در حال ظهورند. با وجود این، همچنان نباید از ضعف جنبش کارگری غافل شد. در اغلب زمینه‌ها، اقدامات بسیار کمتر از چیزی است که در عمل برای تغییر موازنه قدرت به نفع نیروی کار لازم است. علی‌رغم این‌ها، بسیج کارگران طی پاندمی غلط بودن فرضیه بی‌اهمیت شدن طبقه را به منصفه ظهور گذاشت. علاوه‌براین، آسیب‌پذیری مشهود زنجیره جهانی تأمین، قدرت ساختاری کارگران در صنایع تولیدی جهانی‌شده را بار دیگر افزایش می‌دهد.

ایجاد وقفه در تولید سود در مقیاسی بزرگ همچنان قدرتمندترین ابزاری است که طبقه کارگر در دست دارد. در این زمینه رابطه میان تولید و بازتولید باید بازنگری شود، همین‌طور که باید مسئله پیکار طبقاتی و مسئله آنهایی باشد که پیکار را برپا می‌دارند. کارگران مهاجر بخش عمده‌ای از طبقه کارگر جدید را در مراکز سرمایه‌داری تشکیل می‌دهند. جنسیت و «نژاد» نه جای طبقه را قرار می‌گیرد و نه در تناقض با آن است - این دو مقوله باید در تحلیل سرمایه‌داری و سلسله مراتب استثمار گنجانده شود. پائولا وارلا در تحلیل خود از پیکارهای طبقاتی‌ای که زنان در آن می‌رزمند نکته مهمی را اظهار می‌کند: «محل کار را نباید فضایی جزئی انگاشت، بلکه باید آن را موقعیت نیرومندی در نظر گرفت [...] که می‌تواند همچون کاتالیزور عمل کند و به دعوی‌های طبقه کارگر به‌عنوان یک کل نیرو ببخشد». ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Dario Azzellini <da483@cornell.edu>

اعتصابات و پیکارهای کارگری بدون ارتباط با پاندمی یا با ارتباط محدود با آن نیز اتفاق افتاد. مناقشات کارگری دامن‌گیر کارخانه‌های تولیدی شد که برای تعدیل نیروی دسته‌جمعی یا حتی تعطیلی دائمی برنامه‌ریزی کرده بودند. در کارخانه فولاد ایمپدن هلند که متعلق به تاتااستیل هند است، کارگران بیش از سه هفته در اعتصاب ماندند و بدین طریق از اخراج هزار نفر از ۹ هزار کارگر جلوگیری کردند و ضمانت شغلی را تا سال ۲۰۲۶ قطعی کردند. در هند در دسامبر ۲۰۲۰، در واکنش به برنامه‌های دولت مبنی بر مقررات‌زدایی گسترده از روابط کار و خصوصی‌سازی بخش‌های بزرگ دولتی اعتصاب توده‌ای راه افتاد. حدود ۲۵۰ میلیون کارگر بخش‌های دولتی و خصوصی دست به اعتصاب زدند. از سپتامبر ۲۰۲۰، کشاورزان در هند علیه قوانین جدیدی که به نفع سرمایه‌گذاران و شرکت‌های خصوصی بود اعتراض کرده‌اند. پس از یورش کشاورزان به دهلی در ۲۰۲۱، دولت قوانین را برای ۱۸ ماه به حالت تعلیق درآورد. کارگران آمازون در آلمان و اسپانیا و لهستان، برای چانه‌زنی «روز پرایم» در اکتبر ۲۰۲۰ برای دستمزد بهتر اعتصاب کردند. به دنبال آن مجموعه‌ای از اعتصاب‌های چندروزه در مقرهای آمازون در سراسر آلمان برگزار شد. در بندر بیلپا، کشور باسک، ۳۰۰ لنگرگاه شرکت‌های مختلف به مدت ۵۵ روز اعتصاب کردند تا اینکه شرکت‌ها چندین مورد از مطالبات آنها را پذیرفتند - از جمله محدودیت حداکثر ۱۸۲۶ ساعت کار در سال، استراحت در محل کار و تعطیلات.

انواع شورش‌های مردمی طبقه کارگر نیز طی این پاندمی رخ داد یا تداوم یافت. اعتراض علیه رژیم دیکتاتوری برآمده از کودتا در بولیوی تجدید انتخابات را تحمیل کرد و قدرت را به «جنبش به‌سوی سوسیالیسم» که با کودتا سرنگون شده بود، بازگرداند. در آمریکا اتحادیه اصلی فدراسیون کارگران آمریکا و کنگره سازمان‌های صنعتی نتوانست به شورش چندنژادی طبقه کارگر به رهبری سیاهان که از ماه مه ۲۰۲۰ آغاز شده بود، واکنش مناسب و کافی نشان دهد. با این‌حال، فقط در ماه‌های مه و ژوئن، در همبستگی با جنبش «جان سیاهان مهم است» بیش از ۶۰۰ توقف در کار یا اعتصاب انجام گرفت. رانندگان اتوبوس از انتقال معترضان به زندان سرباز زدند. اتحادیه بین‌المللی بندر و انبار (International Longshore and Warehouse Union) که ۶۵ درصدشان سیاهانند، در ۹ ژوئن ۲۰۲۰، در روز خاکسپاری جورج فلویید، بندرهای سراسر سواحل اقیانوس آرام در آمریکا را تقریباً برای نه دقیقه تعطیل کردند. در ۱۹ ژوئن در روز بزرگداشت پایان برده‌داری در آمریکا، اتحادیه بین‌المللی بندر و انبار در تمام ۲۹ بندر ساحل غربی یک شیفت کامل هشت‌ساعته اعتصاب کرد. در ۲۰ ژوئیه، اتحادیه‌ها و جنبش‌ها، از جمله اتحادیه بین‌المللی بندر و انبار، اتحادیه کارگران کشاورزی و اتحاد ملی کارگران خانگی برای سازماندهی/اعتصابی برای زندگی سیاهان در بیش از ۲۵ شهر با جنبش «جان سیاهان مهم» است متحد شدند.

فضاها و شیوه‌های کار در فیلیپین

پیوند پیکارهای کارگری و ضدامپریالیسم

با تغییر چشم‌انداز نیروی کار فیلیپینی از زمان حکومت نظامی مارکوس، سازماندهی کارگران در عین حال پرداختن به پیامد نظام امپریالیستی برای کارگران جنوب جهانی را نیز دربرمی‌گیرد. این از جمله شامل ارزان نگه داشتن نیروی کار فیلیپینی به علت سلسله‌مراتب دستمزدی مبتنی بر مبادله نابرابر جهانی است. پیامد دیگر تولید تشدید یافته ارتش عظیمی از بیکاران در حاشیه است، که به افزایش شبه‌پرولتاریایی شدن نیروی کار فیلیپینی منجر شده است. این امر مشارکت میان سرمایه خارجی و سود کمپرادور (واسطه خرید سرمایه‌داران) داخلی را توضیح می‌دهد که مناسبات کار با آن تعریف می‌شود. شبه‌پرولتاریایی شدن، به شیوه‌ای که در فیلیپین اتفاق می‌افتد، فرآیندی است که در آن نظام امپریالیستی کارگران را وادار می‌کند از خلال کار قراردادی غیردائم و بدون مزد زندگی خود را بگذرانند.

این امر اجتماعات روستایی و فقیر را به محل تمرکز نیروی کار تبدیل می‌کند؛ جایی که سیاست طبقه کارگر ضدامپریالیست باید پروراندی شود. کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری بین‌المللی و مردم در هدف تغییر جمعی ابعاد اجتماعی و سیاسی و اقتصادی زندگی از اجتماع به سطح کشور به هم می‌رسند. کنفدراسیون محل زندگی خانواده‌های رانندگان جیب‌نی‌۱ و کارگران غیررسمی را سازماندهی می‌کند. کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری بین‌المللی با حمایت خلاقانه از تشکیل سازمان‌های کارگری در مراکز تماس پشتیبانی، جدیدترین اشکال سوداگری دستمزد را در برون‌سپاری فرآیند تجارت هدف قرار می‌دهد.

درس مهمی که باید از کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری بین‌المللی در ۴۰ سال پیکارش آموخت این است که اصول تشکیل اتحادیه در یک نیمه‌مستعمره نمی‌تواند میان پیکار اقتصادی و سیاسی انتخاب راحتی داشته باشد. نقش دولت در این رابطه حیاتی است. دولت کمک می‌کند آن چه یک پیکار محدود اقتصادی میان کارگران و سرمایه‌دارها در یک مکان تولیدی خاص است به کانون پیکار سیاسی جهانی تبدیل شود. در این پیکار تن‌نویسی دولت به‌منابۀ ابزار استثمار ستم‌دیدگان تأیید می‌شود. در چنین بستری، اتحادیه‌های کارگری در جنوب جهانی مانند کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری بین‌المللی فقط می‌توانند در پیکار تاریخی برای رهایی نیروی کار از چنگال سرمایه‌داری جهانی به‌شکل ستیزورزانه‌ای ضدامپریالیست باشند. پیکار آنها یک پیکار ضدامپریالیستی و ضدفاشیستی طبقه کارگر است که با فراخوان برای بازتوزیع آزاد زمین و صنعتی شدن کشور به سوی یک آینده روشن سوسیالیستی پیوندی جدانشدنی دارد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Sarah Raymundo <sarahraymundo1976@gmail.com>

۱. وسیله نقلیه رایج در فیلیپین (م).

طبقه دهقانان بی‌زمین، نیروی کار ذخیره و کارگران بالفعل کشاورزی برای سرمایه‌گذاری‌های تجارت کشاورزی خارجی بوده‌اند. کشاورزان بی‌زمین آواره در شهر ساکن می‌شوند و به‌عنوان نیروی کار قراردادی در کارخانه‌های محلی و منطقه‌های چندملیتی پردازش صادرات کار می‌کنند. سیاست سفت و سخت قراردادی کردن به سمت بی‌ثبات کاری و فضای کاری اتحادیه‌زوده سوق پیدا می‌کند. آنهایی هم که نمی‌توانند شغلی پیدا کنند وارد اقتصاد غیررسمی می‌شوند.

فقدان پایگاهی صنعتی، که سرچشمه بیکاری در فیلیپین است، راه را برای دو شیوه کاری هموار کرده است که پاسخگوی تقاضای سرمایه جهانی برای نیروی کار ارزان در قالب نیروی کار برون‌سپاری شده و صادراتی است.

اولین مورد از این شیوه‌ها نیروی کار برون‌سپاری شده است. فیلیپین «پایتخت مراکز تماس پشتیبانی» (call center capital) بلامنازع جهان است که با سهم ۱۶ تا ۱۸ درصدی از سهم بازار جهانی گوی سبقت را از نزدیک‌ترین رقیب خود، یعنی هند، ربوده است. ۸۵۱ شرکت ثبت‌شده برون‌سپاری فرآیند تجارت در کشور وجود دارد؛ بیش از نیمی از این شرکت‌ها مراکز تماس پشتیبانی (۴۲۹) و بخش بزرگی از سایر شرکت‌ها، بنگاه‌های ارائه خدمات فناوری اطلاعاتند (۴۰۰ شرکت یا ۴۶/۲ درصد از کل شرکت‌ها). بقیه کسب‌وکارهای مستندسازی مدارک پزشکی و مراکز تولید فیلم پویانمایی و کارتون است. فیلیپین، به عنوان یک نیمه‌مستعمره آمریکا - ۶۵ درصد از خدمات برون‌سپاری خود را به ارباب امپریالیستش ارائه می‌کند؛ همچنین به مشتریانی از اروپا و استرالیا و نیوزیلند نیز خدمات عرضه می‌کند. آخرین داده‌ها حاکی از آن است که ۶۷۵۶۰۰ کارگر در صنعت برون‌سپاری فرآیند تجارت کار می‌کنند. نیروی کار فیلیپینی در این بخش - که دولت به آن لقب «صنعت آفتاب» داده است - باید از ساعت‌های کاری منطبق با منطقه زمانی مشتری پیروی کنند.

شیوه دوم، صادرات نیروی کار است که تاکنون راه‌حل موقت و سیاست اساسی دولت بوده است. بیشترین درآمد دلاری را کارگران فیلیپینی خارج از کشور کسب می‌کنند و بیش از همه تولید ناخالص ملی را بالا می‌برند. گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۱۸ نشان می‌دهد که فقط در سال ۲۰۱۷، فیلیپین ۱/۲۲ تریلیون پزوی فیلیپین (معادل ۳۲/۶ میلیارد دلار) از حواله‌های کارگران فیلیپینی خارج از کشور به دست آورده است.

< اتحادیه‌های کارگری و مقررات ازدیادایسی از بازار کار در ژاپن

هیرواکی ریچارد واتانابه، دانشگاه ریتسومیگان کیوتو، ژاپن



اعتراض «کاروشی دیگر بس است» (مرگ بر اثر کار مفرط) در شیمباشی ژاپن، سال ۲۰۱۱. اعتبار عکس: Own work of Nesnad, CC BY-SA 4.0.

< مقررات زدایی نئولیبرالی بازار کار

در خصوص مقررات زدایی از اشتغال غیردائم (non-regular employment)، متمم سال ۱۹۹۹ قانون کار پیمانی موقت، با آزادسازی (لیبراسیون) کار موقت به کارفرمایان اجازه داد از این قانون، به‌جز محدود استثنائاتی (از جمله کار تولیدی)، در طیف گسترده‌ای از مشاغل استفاده کنند. متمم سال ۲۰۰۳ هم به کارفرمایان اجازه داد تا از کار پیمانی موقت در بخش تولید نیز استفاده کنند. این متمم، با توجه به اهمیتش در اقتصاد ژاپن، بسیار قابل توجه بود. متمم سال ۲۰۱۵ به‌تازگی به کارفرمایان اجازه می‌دهد تا در

ژاپن از زمان ترکیدن حباب اقتصادی در اوایل دهه ۹۰ میلادی دچار رکود اقتصادی بوده است. شرکت‌های ژاپنی به‌علاوه رقابت اقتصادی شانه‌به‌شانه‌ای با کشورهای همسایه در شرق آسیا تجربه کرده‌اند. در پاسخ به مطالبه کارفرمایان مبنی بر افزایش انعطاف در بازار نیروی کار برای سازگاری با این شرایط، دولت حزب لیبرال دموکرات از دهه ۹۰ با تشدید اقتدارگرایی در فرآیند سیاست‌گذاری، مقررات زدایی از بازار کار را اجرایی کرده است. دولت حزب لیبرال دموکرات برای مقررات زدایی نئولیبرالی از بازار کار، اتحادیه‌های کارگری را از شمول ارکان دخیل در فرآیند سیاست‌گذاری شورای چندین وزارتخانه کنار گذاشته است.

صورت تغییر کارگران موقت در هر سه سال، بتوانند از کار پیمانی موقت بدون هیچ‌گونه محدودیت زمانی به نفع خود استفاده کنند.

با مقررات‌زدایی نئولیبرال از بازار کار تعداد کارگران غیردائم افزایش یافته است؛ اکنون کارگران غیردائم ۴۰ درصد از کل کارگران را تشکیل می‌دهند. این عده امنیت شغلی پایینی دارند، چنان‌چه این امر در اخراج کارگران در دوران بحران مالی جهانی ۲۰۰۷-۲۰۰۸ و به‌تازگی در جریان پاندمی کرونا به‌کرات دیده می‌شود. شرایط کاری این گروه نامناسب است که در دستمزد کم، دسترسی ناکافی به تأمین اجتماعی و از این قبیل موارد نمود دارد.

هرچند کارگران دائمی از حمایت بیشتری برخوردارند، شرایط کاری ایشان نیز از حیث دستمزد، ساعات کاری و مواردی از این دست افت داشته است. برای مثال، دولت لیبرال دموکرات با افزودن متمم‌های ۱۹۹۸ و ۲۰۰۳ به قانون استانداردهای نیروی کار با تممیم شمول «کار اختیاری» اجتناب از قواعد مربوط به ساعات کاری را برای کارفرمایان تسهیل کرد. بنا بر این بوده است که این دسته کارگران دائمی در نحوه گذران ساعات کاری اختیار داشته باشند ولی حق دریافت هیچ دستمزد اضافه‌کاری ندارند، مگر برای کار آخر هفته و تعطیلات رسمی و کار شبانه. هرچند قرار بوده است که این کارگران دائمی در تخصیص ساعت کاری‌شان خودمختاری داشته باشند، اغلب شرایط به گونه دیگری است. در عوض، کارفرمایان به واسطه تممیم شمول کار اختیاری توانسته‌اند در استفاده از کارگران دائمی دست‌شان بازتر باشد و حقوق کمتری بپردازند.

دولت حزب لیبرال دموکرات اخیراً در اصلاح سبک کاری در سال ۲۰۱۸، عنوان «کار بسیار حرفه‌ای» را به فهرست انواع شغل‌ها افزود. کار بسیار حرفه‌ای به معنای مقررات‌زدایی حتی بیشتر قواعد ساعات کاری است و کارگران دائمی مشمول این دسته در هیچ شرایطی نسبت به دستمزد برای اضافه‌کار حقی ندارند. هم‌زمان که میزان قانونی حداکثر اضافه‌کار در «اصلاح سبک کاری» مشخص شده است، این حد قانونی همچنان بالا است (به‌طور متوسط ۸۰ ساعت در ماه، در هر شش ماه) و بعید است که تأثیر چشم‌گیری بر کاهش تعداد کاروشی (مرگ بر اثر کار بیش‌ازحد) و کارو جیساتو (خودکشی به دلیل مشکلات سلامت روان ناشی از کار بیش‌ازحد) داشته باشد. کارگران دائمی نیز همواره در معرض تهدید جایگزینی با تعداد فزاینده کارگران غیردائم قرار دارند. این شرایط کارفرمایان را قادر ساخته تا بتوانند فشار مضاعفی بر کارگران وارد و آن‌ها را وا دارند تا در شرایط بد سخت‌تر کار کنند.

< اتحادیه‌های کارگری و مقررات‌زدایی

مقررات‌زدایی نئولیبرالی بازار کار که توسط دولت حزب لیبرال دموکرات اجرایی شد، با افزایش تعداد کارگران غیردائم، قدرت اتحادیه‌های کارگری را نیز تضعیف کرد، زیرا سازمان‌دهی کارگران غیردائم برای اتحادیه‌های کارگری دشوارتر است. این امر در کاهش عضویت در اتحادیه که در حال حاضر حدود ۱۷ درصد است، نقش داشته است. همان‌طور که گفته شد، از دست دادن دسترسی به فرآیند سیاست‌گذاری در چندین وزارتخانه نیز منابع قدرت اتحادیه‌های کارگری را تحلیل برده است.

به‌علاوه، تضاد منافع در مقررات‌زدایی از بازار کار در بین اتحادیه‌ها در کاهش منابع قدرتشان تأثیر داشته است. اتحادیه‌های کارگری شرکتی جریان اصلی در بخش‌هایی با رقابت بین‌المللی، مانند صنعت خودرو و (تا همین اواخر) صنعت الکترونیک، لزوماً با مقررات‌زدایی بازار کار مخالفت نکرده‌اند. این اتحادیه‌ها اغلب دست به ائتلاف‌های بین‌طبقه با مدیران می‌زنند تا بتوانند رقابت‌پذیری خود را در عرصه بین‌المللی حفظ کنند تا به این صورت به بهای صدمه‌دیدن کارگران غیردائم، از شغل کارگران دائمی خود محافظت کنند. در نتیجه، این اتحادیه‌ها نسبت به وضعیت بی‌ثبات کاری کارگران غیردائم و شرایط کاری نامساعد تعداد فزاینده‌ای از کارگران دائمی، مانند اخراج غیرقانونی، عدم پرداخت حقوق و ساعات کاری طولانی، بی‌تفاوت بوده‌اند.

در مقابل، اتحادیه‌های کارگری مستقل از شرکت‌ها، که هر کارگری صرف‌نظر از وابستگی‌اش به شرکتی خاص می‌تواند عضو باشد، برای نمایندگی از منافع کارگرانی که از بی‌ثبات کاری و شرایط کاری بد رنج می‌برند، با شدت بیشتری علیه کارفرمایان مبارزه کرده‌اند. این اتحادیه‌ها نماینده منافع کارگران دائمی و غیردائم در شرکت‌های کوچک و متوسطی‌اند و توسط اتحادیه‌های شرکتی سازمان‌دهی نشده‌اند. هدف این اتحادیه‌ها حل‌وفصل اختلافات کاری میان کارگران است. البته منابع قدرت اتحادیه‌های کارگری مستقل از شرکت‌ها هم منابع انسانی و هم منابع مالی—بسیار کمتر از منابع اتحادیه‌های شرکتی است.

برخی از اتحادیه‌های کارگری مستقل از شرکت‌ها برای جبران کمبود منابع قدرت، با ائتلاف با سازمان‌های جامعه مدنی، اقدام وارد مقوله «اتحادگرایی جنبش اجتماعی» شده‌اند. مثلاً، اتحادیه شووتون سینن یونین (اتحادیه جوانان کلان‌شهر توکیو)، یک اتحادیه کارگری مستقل از شرکت‌ها متخصص در نمایندگی از منافع کارگران جوان، برای ترغیب دولت به افزایش حداقل دستمزد برای کارگران فقیر در پوششی به نام «مبارزه برای ۱۵۰۰ یین» شرکت کردند؛ پوششی که به دست سازمان جامعه مدنی، اکیتاس (در لاتین به معنی منصفانه) سازمان‌دهی شده بود. با این حال، چنین ائتلاف‌هایی اغلب موردی است و به اندازه کافی نهادینه نشده‌اند.

اتحادیه‌های کارگری مستقل از شرکت‌ها همچنین تلاش کرده‌اند تا از عاملیت سیاسی‌شان در قالب لابی‌گری سیاسی، ارائه پیشنهادات سیاسی، اعتراضات گسترده و غیره استفاده کنند. مثلاً، اتحادیه شووتون سینن یونین تعدادی درخواست سیاسی به وزارتخانه‌های مربوطه مانند وزارت بهداشت، کار و رفاه برای ارائه کرد؛ این سیاست‌ها شامل بهبود شرایط کار کارگران جوان از حیث مواردی مانند حداقل دستمزد، امنیت شغلی و ساعات کار می‌شد. با این حال، به‌استثنای چند مورد انگشت‌شمار، اقدامات سیاسی اتحادیه‌های کارگری مستقل از شرکت‌ها به‌ندرت تأثیر قابل‌توجهی بر سیاست‌گذاری دولت در خصوص نیروی کار داشته است. اتحادیه‌های کارگری مستقل از شرکت‌ها در سازمان‌دهی کارگران با مشکل مواجه بوده‌اند، زیرا معمولاً به جای عضوگیری انبوه در محل کار که مرسوم است، این اتحادیه‌ها اعضا را به صورت فردی و از طریق مشاوره کاری جذب می‌کنند. در نتیجه، بسیاری کارگران هنوز به بی‌ثبات کاری و شرایط بد کاری دچارند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Hiroaki Richard Watanabe <hrwatana@fc.ritsumei.ac.jp>

< مقاومت کارگران اندونزی در برابر رژیم سوهارتو

ورنا دینا کیو.ویا جار^۱، دانشگاه فیلیپینی دیلیمان، فیلیپین

اتحادیه‌های اندونزیایی در اوت ۲۰۲۰ علیه برنامه‌های دولت در جهت تضعیف حقوق کار در سراسر کشور تظاهرات کردند. اعتبار عکس: IndustriALL آسیای جنوب شرقی.



< جنبش کارگری نخستین

اتحادیه‌های کارگری در اندونزی از سال ۱۸۹۴ تحت حکومت استعماری هلند اجازه ظهور و بروز یافتند. جنبش اتحادیه کارگری به بیش از ۱۰۰ هزار کارگر گسترش یافت و در دهه ۱۹۴۰ به جنبشی مبارز، چپ‌گرا و استقلال طلب تبدیل شد. سوکارنو، اولین رئیس‌جمهور پس از استقلال (که از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۷ در قدرت بود) یک انقلابی سوسیالیست انگاشته می‌شد و جنبشی کارگری که به شدت سیاسی شده بود و یک حزب کمونیست قدرتمند (Partai Komunis Indonesia or PKI) و یک سازمان نظامی را به میراث برد که آخری از زمان روی کار آمدن سوهارتو روزه‌روز دست راستی‌تر شد. در نتیجه، طی حکومت سوکارنو، اتحادیه‌های کارگری چپ‌گرا درگیر کشاکش سیاسی میان حزب کمونیست اندونزی و ارتش دست راستی شدند. سوهارتو در سال ۱۹۶۸ به هدف مقابله با نفوذ کمونیستی تحت حکومت سوکارنو طی یک کودتا قدرت را به دست گرفت.

رژیم نظم نوین سوهارتو، که با یکی از خونین‌ترین کشتارهای جنبش کمونیستی در منطقه شناخته می‌شود، با کشتار حدود ۵۰۰ هزار نفر و دستگیری بیش از یک میلیون نفر که عضو یا طرفدار حزب کمونیست اندونزی تشخیص داده شدند، تأسیس شد. در گیرودار انفجار کشمکش‌های سیاسی، ارتش <<

همان‌طور که اغلب گفته می‌شود آنهایی که نمی‌توانند گذشته را به یاد بیاورند، محکوم به تکرار آنند. در حالی که ما در بحبوحه بحران‌های فلج‌کننده نئولیبرالیسم و نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی عصر خود با ظهور اقتدارگرایی در سراسر جهان دست‌وپنجه نرم می‌کنیم، تاریخ به ما درس‌هایی می‌دهد. اینک شاید مفید باشد جنبش‌های اتحادیه‌های کارگری در کشورهای آسیای جنوبی را مطالعه کنیم؛ کشورهایی که طی دوره پسااستعمار و جنگ سرد از سوی حکومت‌های اقتدارگرا سرکوب شده‌اند. یک مثال آن جنبش کارگری اندونزی است. جنبش کارگری اندونزی در جنبش ضداستعماری علیه هلندی‌ها شکل گرفت، در طول رژیم اقتدارگرای سوهارتو تحت آزار قرار گرفت و سپس در فرآیند دموکراتیزاسیون در دوره پس از سوهارتو احیا شد. جنبش کارگری اندونزی در طول رژیم سرکوبگر سوهارتو، هرچند ضعیف، برای مصاف مشارکت در تغییر رژیم و فرآیند دموکراتیزاسیون به‌پاخواست. این مقاله استدلال می‌کند که اتحادیه‌های کارگری و سایر جنبش‌های کارگری در اندونزی که در دفاع از منافع کارگران تشکیل شده‌اند، در پیکار برای دموکراتیزاسیون علیه رژیم اقتدارگرای سوهارتو عناصری کلیدی بودند. درک نقش کارگران سازمان‌یافته در جنبش اصلاحات دموکراتیک و تغییر رژیم در اندونزی می‌تواند بینش‌هایی درباره ظهور نیروهای اجتماعی و تقویت مقاومت علیه رویه‌های اقتدارگرا در داخل و خارج از اندونزی ارائه دهد.



اعتبار عکس: IndustriALL آسیای جنوب شرقی.

< نتیجه‌گیری

جنبش کارگری اندونزی تحت تأثیر تغییراتی در بستر سیاسی و اقتصادی دستخوش تغییر شده و به مرور به چهره‌ها و فازهای متمایزی تبدیل شده است. اتحادیه‌های کارگری در رژیم سرکوبگر کارگران سوهارتو تضعیف شدند، اما وقتی کارگران حقوق دموکراتیکی چون آزادی تشکل‌ها را مطالبه کردند، در وضعیتی که این حقوق فقط در محیطی دموکراتیک می‌تواند شکوفا شود، در تغییر رژیم سهیم شدند. تغییرات در روابط تولید، نیروهای اجتماعی تازه‌ای مانند طبقه کارگر صنعتی، پیشه‌کاران شهری و گروه‌های ذینفع کارگری را خلق کرد که بخشی از جنبش گسترده‌تر دموکراتیزاسیون را شکل می‌دادند. جنبش‌های کارگری و دانشجویی بخشی از ستون فقرات جنبش ضدسوهارتو را بعد از بحران مالی شوک‌آور آسیا در سال ۱۹۹۷ تشکیل دادند. زمانی که سوهارتو در ۱۹۹۸ مجبور به کناره‌گیری از قدرت شد، اندونزی شاهد پرماجرترین سقوط یک حکومت و سرنگونی رهبری اقتدارگرا بود، طوری که تانک‌های ارتش محل اقامت او را نیمه‌شبانه محاصره کردند. سقوط حکومت نظم نوین سوهارتو که اتکایش به ایدئولوژی ملی‌گرای پانچاسیلا بود، حکایت از دوران جدید سیاست برای اندونزی داشت. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Verna Dinah Q. Viajar <vqvijajar@up.edu.ph>

۱- این کار از خلال عضویت در دوره پست‌دکتری گروه بین‌المللی تحقیقات دربارهٔ اقتدارگرایی و ضداستراتژی‌های بنیاد روزا لوکزامبورگ برلین حاصل شده است. خانم ویلجار اکنون در مدرسه کار و روابط صنعتی، دانشگاه فیلیپینی دلیمان (دانشگاه ملی فیلیپین) به عنوان پژوهشگر مدعو مشغول به کار است.

۲- پانچاسیلا یک چارچوب سیاسی است که ابتدا سوکارنو، رهبر استقلال از استعمار، برای متحد کردن کشور ارائه داد. پانچاسیلا بر پایهٔ اصول انسان‌دوستانه و دموکراسی عدالت اجتماعی بنا شده است. سوهارتو این ایدهٔ محبوب سیاسی را برای کسب مشروعیت تصاحب کرد.

اتحادیه‌های کارگری مبارز و چپ‌گرا را قلع و قمع کرد تا ثبات رژیم اقتدارگرایی سوهارتو را تضمین کند. از خاکستر یکی از خون‌بارترین کودتاهای جنوب شرق آسیا، یک جنبش کارگری سرکوب‌شده با اجازهٔ دولت برخاست. این سرکوب و کنترل جنبش اتحادیهٔ کارگری پیش‌نیاز استقرار حکومت اقتدارگرایی سوهارتو (۱۹۶۸-۱۹۹۸) در بزرگترین کشور اسلامی جهان بود.

< سرکوب کارگری و تحریم دولتی توسط روابط صنعتی پانچاسیلا ۲

کارگران سازمان‌یافتهٔ اندونزیایی بیش از دو دهه در کنترل رژیم اقتدارگرایی سوهارتو ماندند که ذیل «روابط کاری پانچاسیلا» موجه شمرده می‌شد. این چارچوب که بعدها به «روابط صنعتی پانچاسیلا» تغییر نام داد، فرهنگ اندونزیایی طلب هماهنگی در درون یک اجتماع را می‌ستود، طوری که تضاد طبقاتی میان کارگران و سرمایه‌داران دور از اصالت اندونزیایی و عملی خلاف اصول پانچاسیلا شناخته می‌شد. اعمال چنین چارچوبی هرگونه اعتراض کارگری، به‌خصوص اعتصابات کارگری را به منزلهٔ نقض اصول پانچاسیلا و تحریک ناهماهنگی تلقی می‌کرد.

«روابط صنعتی پانچاسیلا» از استراتژی اقتصادی سوهارتو برای خارج کردن اندونزی از فهرست فقیرترین کشورهای منطقهٔ آسیای جنوب شرقی حمایت می‌کرد. نظم نوین سوهارتو صنعتی‌سازی اندونزی را از طریق استراتژی جایگزینی واردات در دههٔ ۱۹۷۰ با پشت‌گرمی به درآمدهای نفتی به جریان انداخت؛ استراتژی جایگزینی واردات در دههٔ ۱۹۸۰، پس از بحران نفتی اواخر دههٔ ۱۹۷۰ به استراتژی رشد صادرات‌محور تغییر یافت. این استراتژی از دههٔ ۱۹۸۰ تا بحران مالی آسیا در ۱۹۹۷ به رشد سریع اقتصادی انجامید. برای این رشد به یک جنبش اتحادیهٔ کارگری مطیع در بازار کار دستمزدپایین نیاز بود. به‌ر تقدیر، صنعتی‌شدن سریع سبب تولد نیروهای اجتماعی جدید، کارگران صنعتی با مطالبهٔ آزادی بیشتر برای سازمان‌یابی و چانه‌زنی جمعی و مقاومت در برابر خشونت علیه اتحادیه‌های کارگری شد. خشونت کار و شرایط استثمارگری تحت استراتژی صنعتی‌سازی صادرات‌محور طبقهٔ کارگر صنعتی جدیدی را ایجاد کرد که از سازمان‌یابی کارگری غیرفعال و تحت کنترل دولت ناراضی بود. اتحادیه‌های مستقل کارگری در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ شروع به سازمان‌یابی کردند، با اعتصاب‌هایی خودجوش که نوید تغییر به سمت یک جنبش کارگری رقابتی را می‌داد.

سلسلهٔ اعتصابات و اعتراضات کارگری در سال ۱۹۹۴ در جنبش پرخروش ضد اقتدارگرایی رفورماسی (اصلاح) تأثیر گذاشت که در سرنگونی سوهارتو طی بحران مالی آسیا به اوج رسید. اگرچه کارگران سازمان یافته و جنبش اصلاح به یک همکاری رسمی نرسیدند، کارگران و اتحادیه‌های اندونزیایی به جنبش دموکراتیزاسیونی که به تغییر رژیم منتج شد، هرچند غیرمستقیم نیرو بخشیدند. اتحادیه‌های کارگری یا کارگران سازمان‌یافته و سایر جنبش‌های کارگری و مرتبط با نیروی کار که برای دفاع از منافع کارگران شکل گرفته‌اند، همگی بخشی از جنبش کارگری اندونزی‌اند. این جنبش کارگری زمانی تقویت شد که با جنبش‌های گسترده‌تر دموکراتیزاسیون علیه رژیم اقتدارگرایی سوهارتو پیوند خورد.

< آینده

رژیم‌های جنسیتی

نوشته سیلویا والبی، دانشگاه لندن سیتی، انگلستان، یکی از هماهنگ‌کنندگان گروه موضوعی خشونت و جامعه (TG11) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، عضو (و رئیس سابق) کمیته پژوهشی اقتصاد و جامعه (RC02) و عضو کمیته زنان، جنسیت و جامعه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و کارن شاپر، دانشگاه دویسبورگ-اسن، آلمان، نایب‌رئیس کمیته پژوهشی اقتصاد و جامعه (RC32) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی.

حوزه‌هایی دیگر را به آن‌ها می‌افزایند.

خشونت را چگونه باید بررسی کرد؛ خشونتی که همیشه در روابط جنسیتی عموماً و بنا به تجربه پذیرفته شده است اما به‌ندرت در نظریه‌های اصلی جامعه‌شناسی جایی پیدا می‌کند؟ آیا خشونت، در کنار اقتصاد و سیاست و جامعه مدنی، چهارمین حوزه نهادی تأثیرگذار است؟ نظریه‌پردازی درباره جنسیت در سطح کلان مستلزم پاسخ به این پرسش است. بسیار پیش می‌آید که درباره سطح کلان چنان نظریه‌پردازی کنند که گویی با نوعی اقتصاد سیاسی غیرجنسیتی سروکار دارند. مقالات حاضر مواضع مختلفی درباره بحث نظریه‌پردازی خشونت اتخاذ کرده‌اند. بعضی از آن‌ها می‌گویند برای اندیشه‌ورزی سطح کلان درباره جهان جنسیتی، باید خشونت را یک حوزه نهادی مهم دانست و به این ترتیب، اهمیتش را به رسمیت شناخت. اما گروهی دیگر خشونت را جزئی از حوزه‌های دیگر تلقی می‌کنند.

نظریه اجتماعی، به طور سنتی، اقتصاد را به صورت‌های بازاری شده نیروی کار فرو می‌کاهد اما تحولات جدید در سازماندهی مراقبت (care) این نظریه را به چالش می‌کشند. کار مراقبتی جزئی از اقتصاد است، چه با دستمزد و چه بدون دستمزد. روابط اجتماعی اقتصاد، علاوه بر روابط میان سرمایه و نیروی کار، شامل روابط خانگی هم می‌شوند.

اغلب، در یک قلمروی سرزمینی واحد، چند موجودیت سیاسی که به شکل‌های متفاوتی جنسیتی شده‌اند با هم هم‌زیستی (و رقابت) می‌کنند: دولت «ملی»، اتحادیه اروپا (یا یک قدرت هژمون دیگر)، دین سازمان‌یافته (مثلاً کلیسای کاتولیک). عمق دموکراسی جنسیتی در این موجودیت‌های سیاسی متفاوت است، در نتیجه تفاوت‌های موازنه قدرت میان آن‌ها هم جنسیتی‌اند.

مقیاس روابط جنسیتی در حال تغییر است. زنجیره‌های جهانی مراقبت جنسیتی هم نیازمند تحلیل کلان‌اند و هم نیازمند تحلیل در سطوح خرد و میانی. این زنجیره‌ها به تحلیل تلاقی سرمایه‌داری و انواع رژیم‌های جنسیتی، تحلیل مهاجرت و تحلیل چالش‌های خاص جنسیتی پیش

جنسیت در سطح جهانی اهمیت دارد. این مجموعه مقالات به اندیشه‌های نو درباره روابط جنسیتی در سطح کلان اختصاص دارد؛ اندیشه‌هایی که برای تحلیل پدیده‌های جهانی ضروری‌اند. مقالات این مجموعه درباره بهترین شیوه نظریه‌پردازی درباره انواع رژیم‌های جنسیتی بحث می‌کنند. این مقالات عدسی تلاقی (intersectional) را نیز به تحلیل طبقاتی، که تا کنون در کانون توجه تحلیل‌های سطح کلان پدیده‌های جهانی در جامعه‌شناسی بوده است، می‌افزایند. مقالات این مجموعه سطح کلان را به تحلیل جنسیت، که پیش از این عمدتاً به دو سطح خرد و میانی محدود بوده، اضافه می‌کنند.

این مقالات محصول بحثی در [نشریه سیاست‌ورزی اجتماعی](#) در سال ۲۰۲۰ هستند؛ بحثی درباره این که نظریه‌های انواع رژیم‌های جنسیتی چگونه باید بسط یابند تا بتوانند به بحران جاری پاسخ دهند و جنوب جهانی را هم، مانند شمال جهانی، به شکل کامل‌تری در خود جای دهند. بحران‌ها، مخصوصاً بحران کووید، چه تأثیری بر روابط جنسیتی موضوع نظریه‌پردازی می‌گذارند؟ آیا انواع رژیم‌های جنسیتی عمومی جنوب جهانی با رژیم‌های جنسیتی شمال جهانی تفاوتی دارند؟

مدرنیته یا، بهتر بگوییم، مدرنیته‌های چندگانه درهم‌تنیده چگونه جنسیتی می‌شوند؟ گذار بزرگ به مدرنیته، که از مسائل اصلی بحث‌های نظریه‌های جامعه‌شناختی است، چگونه جنسیتی می‌شود؟ آیا صورت‌های خانگی روابط اجتماعی، به صورت ذاتی یا اقتضایی، مدرن یا پست‌مدرن‌اند؟ آیا مهم‌ترین وجه تمایز انواع رژیم‌های جنسیتی همان تفاوت صورت‌های خانگی و عمومی رژیم‌های جنسیتی است؟ آیا تمایز میان گونه‌های نئولیبرال و سوسیال‌دموکرات رژیم‌های جنسیتی شمال جهانی را می‌شود به کل جهان تعمیم داد؟ یا آیا صورت‌های عمومی مختلف رژیم‌های جنسیتی در جنوب جهانی تفاوت‌های متمایزکننده‌ای دارند؟

مفهوم رژیم جنسیتی تقلیل سنتی جنسیت به خانواده را با چالش مواجه می‌کند. رژیم جنسیتی را حوزه‌های نهادی چندگانه جامعه می‌سازند. گستره این حوزه‌ها موضوع مناقشه است: این حوزه‌ها گاهی شامل اقتصاد، سیاست، جامعه مدنی و خشونت می‌شوند. گروهی هم

«مفهوم نظام جنسیتی فروگاهی سنتی جنسیت به خانواده را با چالش مواجه می‌کند. نظام جنسیتی از چندین حوزه نهادی در جامعه تشکیل شده است.»

سکسوالیته و خویشاوندی در جامعه تعریف کرد. او چرخش راست‌گرایانه «ضدجنسیتی» را نقطه مقابل سنت‌زدایی از روابط تنانه (intimate) می‌داند؛ روندی که نمودهایش را در حمله‌های صورت‌گرفته به حقوق باروری و خودمختاری جنسی در مجارستان و لهستان می‌بینیم. هایدی گاتفرید و کارن شایر، در تحلیلی تطبیقی و منطقه‌ای درباره مسیرهای تغییر در ژاپن و آلمان، سراغ موضوع تغییر مقیاس روابط جنسیتی رفته‌اند. والتین ام. مقدم می‌گوید از دست رفتن بعضی دستاوردهای فمینیستی در ایران و تونس را فقط در صورتی می‌توان فهمید که، با تکیه بر نظریه سیستم‌های جهانی، بررسی کنیم بحران‌های اقتصادی و قدرت‌های هژمون چه تأثیری بر کشورهای واقع در نقاط تلاقی حاشیه و شبه‌حاشیه اقتصاد جهانی می‌گذارند. [در تحلیل او] عقبگرد در حوزه حقوق زنان در تونس به تأثیر بیش‌ازحد بحران‌های اقتصادی جهانی بر شبه‌حاشیه نسبت داده می‌شود و تحریم‌های آمریکایی علیه ایران هم مقصر از دست رفتن دستاوردهای جنسیتی در این کشورند. اجه کواکیچاک دگرگونی‌های ماهیت دولت مردسالار در رژیم جنسیتی ترکیه را بررسی می‌کند. آلبا آلونسو، روسلا چیچا و امانوئلا لمباردو در تحلیل‌شان درباره ایتالیا و اسپانیا نشان می‌دهند که جنوب اروپا منطقه‌ای یکدست نیست و رژیم‌های جنسیتی این دو کشور تفاوت‌های چشمگیری دارند؛ تفاوت‌هایی که از بدهستان موجودیت‌های سیاسی و جوامع مدنی آن‌ها سرچشمه می‌گیرند. روبرتا گرینا، هدر مگری و آنیک ماسلوت درباره اتحادیه اروپا به مثابه یک رژیم جنسیتی متمایز عاجز از رفع نابرابری‌های جنسیتی و نژادی نظریه‌پردازی می‌کنند؛ نابرابری‌هایی که از پروژه بازار واحد سرچشمه می‌گیرند و چندین بحران، که جدیدترشان بحران کووید است، آن‌ها را تشدید کرده‌اند. ■

روی ملی‌گرایی روش‌شناختی هم نیاز دارند. هیچ جامعه دولت‌ملت‌محور مشخصی نیست که در آن همه حوزه‌های اجتماعی هم‌تراز باشند. تغییر مقیاس روابط جنسیتی شامل حال موجودیت‌های منطقه‌ای (صورت‌های جدید تأمین مراقبت، صورت‌های جدید پروژه سیاسی) و هژمون‌ها (اتحادیه اروپا، چین و ایالات متحده) هم می‌شود. مقالات این مجموعه راه‌های متفاوتی برای اندیشه‌ورزی درباره خط سیر رژیم‌های جنسیتی در زمان و فضا، به مثابه صورت‌هایی از توسعه مرکب و نابرابر که به شکل‌های متفاوتی جنسیتی شده‌اند، عرضه می‌کنند.

یکی از چالش‌های مهمی که مقالات این مجموعه بررسی می‌کنند این سؤال است که آیا بحران کووید تغییری در رژیم‌های جنسیتی به وجود آورده است. از یک سو، با بیماری و مرگ‌ومیر غیرضروری و فرایندهای دموکراسی‌زدایی سروکار داریم. از سوی دیگر، صورت‌های نوینی از همبستگی و پروژه‌های مترقیانه شکل گرفته‌اند.

این مقالات چنین موضوعاتی را بررسی می‌کنند: سیلویا والبی شرح می‌دهد که چگونه می‌توان درباره خشونت به مثابه چهارمین حوزه نهادی نظریه‌پردازی کرد و انواع متفاوت رژیم‌های جنسیتی چگونه خشونت را به کار می‌گیرند و قاعده‌مند می‌کنند. کارن شایر توضیح می‌دهد که سیاست‌های خانوادگی معمول در رژیم‌های جنسیتی محافظه‌کار تا چه حد از تغییر اساسی تقسیم جنسیتی کار مراقبتی عاجزند و این در حالی است که در این زمینه از تغییر لیبرال یا سوسیال‌دموکراتیک هم خبری نیست. میکه ورلو از ضرورت ابهام‌زدایی از مفهوم خانواده دفاع می‌کند و می‌گوید به جای این مفهوم، باید مفهومی دال بر نحوه سازماندهی بدن،

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Sylvia Walby <Sylvia.Walby@city.ac.uk>

< آیا انواع جدیدی از رژیم‌های جنسیتی در حال ظهورند؟

نوشتهٔ سیلیویا والبی، دانشگاه لندن سیتی، انگلستان، یکی از هماهنگ‌کنندگان گروه موضوعی خشونت و جامعه (TG11) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، عضو (و رئیس سابق) کمیتهٔ پژوهشی اقتصاد و جامعه (RC02) و عضو کمیتهٔ زنان، جنسیت و جامعه (RC32) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی.



در بحث انواع نوظهور نظام‌های جنسیتی، باید سه موضوع را واکاوی و تحلیل کنیم: خشونت، نابرابری در مراقبت (Care) و مفهوم بحران. (تصویر ۱) منبع: زیبایی‌شناسی بحران، فلیکر؛ (تصویر ۲) منبع: جان توهیگ، فلیکر؛ (تصویر ۳) منبع: زیبایی‌شناسی بحران، فلیکر.



همان‌طور که من و همکارانم در شمارهٔ ویژهٔ نشریهٔ سیاست‌ورزی اجتماعی (Social Politics) در سال ۲۰۲۰ شرح داده‌ایم، شناسایی انواع نوظهور رژیم‌های جنسیتی و مسیرهای شکل‌گیری آن‌ها هم برای روابط جنسیتی و هم برای جامعه اهمیت دارد. گرچه توجه‌ها بیشتر بر صورت‌هایی از رژیم‌های جنسیتی متمرکز بوده که روزبه‌روز نابرابرتر می‌شوند، کاربست‌ها و رویه‌های نوپدید هم وجود دارند که شاید منادی رژیم‌های جنسیتی کمتر نابرابر باشند. در بعضی (نه همه) جوامع، تنگناها باعث افزایش نابرابری جنسیتی شده‌اند؛ تنگناهایی مثل کووید، برکزیت، [ریاست‌جمهوری] ترامپ و رکورد اقتصادی. البته شکل‌هایی از پاسخ جمعی هم وجود دارند که زمینه‌ساز کاهش نابرابری جنسیتی می‌شوند: شکل‌های دولت‌محور (مثل سلامت عمومی) و نادرست‌محور (مثل فمینیسم). این پاسخ‌ها مسائلی مثل خشونت، مراقبت، فمینیسم و تالاقی جنسیت و طبقه را مطرح می‌کنند. در متن بحث و مناقشه دربارهٔ رژیم‌های جنسیتی، این تنگناها و بحران‌ها چه چیزهایی را تغییر می‌دهند یا روشن و واضح می‌کنند؟ اگر بخواهیم سنخ‌شناسی (typology) انواع رژیم‌های جنسیتی این تغییرات را هم در خود بگنجانند، آیا به تمایزهای جدیدی نیاز داریم؛ و اگر بله، به چه تمایزهایی؟ فرایندهای منتهی به مسیرهای متفاوت در حوزه‌های اقتصاد، سیاست، جامعهٔ مدنی و خشونت چگونه به بهترین شکل ممکن فهمیده می‌شوند؟ برای نظریه‌پردازی دربارهٔ تغییرات جاری به چه چیزهای دیگری نیاز داریم؟ آیا مفهوم بحران و نقطهٔ بحرانی برای این کار کفایت می‌کنند یا پای زمان‌مندی‌ها و مکان‌مندی‌های متفاوتی در میان است که مستلزم مفاهیم نو هستند؟ در این بحث، می‌شود سه پرسش کلی مطرح کرد.

اول، آیا مفهوم «نتولیبرالیسم» برای تحلیل نابرابری فزاینده کافی است؟ چگونه می‌توان چرخش به راست و، همراه آن، افزایش نابرابری را تشخیص داد و درباره‌اش نظریه‌پردازی کرد؟ آیا مفاهیم «محافظه‌کاری»، «اقتدارگرایی» یا «فاشیسم» لازم و ضروری‌اند؟ با توجه به افزایش

مکان‌مندی و مقیاس‌بندی رژیم‌های جنسیتی چه ویژگی‌هایی خواهد داشت؟

سوم، دربارهٔ بحران: آیا سنخ‌شناسی پیامدهای بحران (جبران خسارت‌ها، تشدید سختی‌ها، دگرگونی یا فاجعه) کافی است؟ آیا مفهومی‌سازی لحظهٔ کلیدی به مثابهٔ نقطهٔ بحرانی بالقوه کافی است؟ تأثیر نابرابر فمینیسم را چگونه باید فهمید؟ نقطهٔ بحرانی یا نقطهٔ عطف، نقطهٔ پا گذاشتن به مسیری جدید و مبتنی بر گام‌های پیشین، را معمولاً در قالب یک «رخداد» تعریف می‌کنیم؛ بیشتر به این دلیل که دورهٔ زمانی کوتاه و مکان‌مندی متمرکز دارد. سه پیکره‌بندی بدیل برای عرضهٔ تمایزهای بیشتر امکان‌پذیرند: «آبشار»، «کاتالیزور» و «موج». مفهوم «آبشار» به زنجیرهٔ نقاط بحرانی اشاره می‌کند؛ زنجیره‌ای که بحران، به واسطهٔ آن، به نظام‌های اجتماعی جامعه سرریز می‌کند یا نمی‌کند. این پیکره‌بندی برای [تحلیل] بحران مالی ۲۰۰۸ و بحران کووید ۱۹ در سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۲۱ به کار رفته است. مفهوم «کاتالیزور» به دوره‌هایی زمانی مربوط می‌شود که از دورهٔ زمانی معمول مفهوم «رخداد»، اندکی بلندترند. مفهوم کاتالیزور انگارهٔ شتاب‌دهی و تسریع را در خود جای داده که، در کنار زنجیره و آبشار، تصویر مارپیچ را هم تداعی می‌کند و برای فهم و توضیح سیر توسعهٔ صورت‌های سوسیال‌دموکراتیک رژیم‌های جنسیتی عمومی کشورهای شمال اروپا در میانهٔ قرن بیستم به کار رفته است. در مفهوم «موج»، نوعی نیروی پویای تغییر (مثل فمینیسم جهانی) وجود دارد که بر صورت‌های نهادی باثبات‌تر تأثیر می‌گذارد. نتیجهٔ این تأثیر به نوع بدهستان دو طرف بستگی دارد و از مفهوم «چرخه‌های تغییر ساختار» بهره می‌گیرد؛ مفهومی که ظرایف مکانی و زمانی تغییر را بهتر توضیح می‌دهد.

[بحث دربارهٔ] سه موضوع ذکرشده زمینه را برای مشارکت در بحث‌های مربوط به انواع رژیم‌های جنسیتی در نشریهٔ سیاست‌ورزی اجتماعی در سال ۲۰۲۰ و در تحولات اجتماعی معاصر فراهم می‌کنند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Sylvia Walby <Sylvia.Walby@city.ac.uk>

خشونت، بحث نظریه‌پردازی دربارهٔ خشونت درون انواع رژیم‌های جنسیتی دوباره مطرح شده است. آیا [برای نظریه‌پردازی دربارهٔ خشونت] باید دولت را موجودیتی اقتدارگرا تعریف کنیم یا می‌شود این خشونت را در چهارچوب مفهوم نئولیبرالیسم هم توضیح داد؟ فارغ از کفایت یا عدم کفایت مخالفت‌های جامعهٔ مدنی و تلاش‌های برآمده از درون دولت‌ها برای پیشگیری از افزایش تعداد شبه‌نظامیان غیردولتی‌ای که با پیچیدگی‌ای نظیر پیچیدگی دولت‌ها فعالیت می‌کنند، آیا [توضیح این پدیده] مستلزم به‌کارگیری مفهوم فاشیسم در نقش نقطهٔ مرجع است؟ دربارهٔ کووید ۱۹، آیا [توضیح] تلاش برای تغییر ساختار اقتصاد سیاسی خدمات سلامت به نفع شرکت‌های خصوصی انتفاعی، علاوه بر مفهوم نئولیبرالیسم، نیازمند بحثی همه‌گیرتر دربارهٔ تلاقی جنسیت و طبقه است؟

دوم، برای تحلیل کاهش نابرابری: آیا سوسیال‌دموکراسی برای فهم این رویهٔ نوظهور کافی است؟ آیا انواع جدیدی از رژیم‌های جنسیتی سوسیال‌دموکرات هستند که رابطه‌شان با دولت‌ملت از آنچه در سابقهٔ تاریخی کشورهای شمال اروپا می‌بینیم متفاوت باشد؟ آیا مفاهیم نظری باید اشکال مختلف سوسیال‌دموکراتیک را از یکدیگر تفکیک کنند: سیاست، موجودیت‌های دولتی و موجودیت‌های غیردولتی (عامهٔ مردم، اجتماع محلی، محله، ساختار محلی) که با انواع متفاوتی از عمل جمعی و همبستگی سروکار دارند؟ دربارهٔ کووید: از یک سو، با توجه به نقش محوری‌ای که نظام دولت‌محور سلامت عمومی در مهار ویروس ایفا کرد، بحران کووید بار دیگر اهمیت صورت‌های دولت‌محور سوسیال‌دموکراسی را نشان داد. از سوی دیگر، در سطح دولت محلی است که به دانش و عمل برای تست‌گیری مؤثر، ردیابی و پشتیبانی برای قرنطینه نیاز داریم. ناکامی نسبی، دست‌کم در اروپا، در پیشگیری از انتقال ویروس به واسطهٔ تماس‌های فیزیکی و اجتماعی ضروری برای تأمین و دریافت مراقبت —چه مراقبت در قبال دستمزد و چه بدون دستمزد— نشان می‌دهد که بعضی تمایزهای تعریف‌شده در بحث‌های جنسیتی، در کمال حیرت، در [بحران] کووید چندان به کار نمی‌آیند. این موضوع چند سؤال را مطرح می‌کند: مداخلات فمینیستی در تأمین مراقبت چه دلالت‌های ضمنی‌ای برای رژیم جنسیتی دارند؟ چگونه می‌توانیم دربارهٔ رویه‌ها و کاربست‌های نوظهور حوزهٔ روابط مراقبتی نظریه‌پردازی کنیم؟ نظریه‌پردازی دربارهٔ

< در انحصار خانواده: رژیم‌های جنسیتی محافظه‌کار

نوشته‌کارن شایر، دانشگاه دویسبورگ-اسن، آلمان، و نایب‌رئیس کمیته پژوهشی اقتصاد و جامعه (RC02) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی.

وقتی موضوع کاهش بار [وظایف] مراقبتی زنان در قالب سیاست خانواده و پشتیبانی زنان در خانواده‌ها در قالب ایجاد موازنه بهتر میان کار و خانواده صورت‌بندی شده است، وظیفه‌ی مراقبت بر دوش چه کسی قرار می‌گیرد؟ منبع: نیک یانگسن، کریستینو کامانز.



دو نمونه مدرنیزاسیون استبدادی — آلمان و ژاپن — گفتیم که رمزگان‌های خانوادگی (family codes) نقشی کلیدی در فرودست‌سازی زنان در خانوارهای مردسرپرست و تثبیت واحد خانواده-خانوار به مثابه یک نهاد اجتماعی عمومی در خدمت منافع ملی‌گرایانه و نظامی‌گرایانه داشتند. در همان شماره ویژه سیاست‌ورزی اجتماعی، استدلال‌های مشابه دیگری هم درباره بستر قانونی سلسله‌مراتب جنسیتی در خانواده ارائه شده‌اند که به نمونه‌های دیگری از مدرنیزاسیون استبدادی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (مقدم)، ترکیه (کوکایچاک) و اسپانیا (آلونسو و لمباردو) مربوط‌اند.

< سیاست‌های خانواده در آلمان و ژاپن

اصلاحات رمزگان خانوادگی در دوره‌های مدرنیزاسیون آلمان و ژاپن، پس از شکست نظامی و اشغال خارجی این کشور در سال ۱۹۴۵، رژیم‌های جنسیتی خانگی این کشورها را عمدتاً با سرمشق‌گیری از مدل بازار لیبرال ایالات متحده شکل داد، اما نه کاملاً. سلسله‌مراتب جنسیتی درون خانوار خانواده‌محور به مثابه واحد فرعی ملت در سیاست‌های رفاهی و استخدامی تقویت شد؛ آن هم در قالبی که جنسیت‌پژوهان آن را مدل «تان‌آور مرد» نامیده‌اند. جنبش فمینیسم موج دوم در دهه ۱۹۷۰ توانست بسیاری از بقایای آرایش خانوادگی محافظه‌کارانه را اصلاح کند،

نظریه رژیم جنسیتی دو مسیر نوع آرمانی را برای شکل‌گیری رژیم‌های جنسیتی عمومی در نظر می‌گیرد. اولی مسیر نئولیبرال است که در آن، دسترسی برابر زنان به بازارهای رقابتی فرصت‌هایی برای کسب موقعیتی برابر با مردان به زنان می‌دهد. این مسیر عمدتاً نادیده می‌گیرد که تقسیم جنسیتی کار بی‌دستمزد و تفکیک جنسیتی مشاغل چگونه به زبان زنان عمل می‌کند. مسیرهای سوسیال‌دموکراتیک برابری جنسیتی را یکی از اهداف همه سیاست‌هایشان می‌دانند، مخصوصاً سیاست‌های مراقبتی و دیگر حمایت‌های اجتماعی برای برابری صیانت شغلی و تضمین مشارکت برابر زنان در رهبری سیاسی و اجتماعی.

اگر به موارد واقعی نگاه کنیم، ایالات متحده نزدیک‌ترین کشور به رژیم جنسیتی نئولیبرال است و سوئد نزدیک‌ترین کشور به نوع آرمانی سوسیال‌دموکراتیک. این دو مورد شباهتی هم به یکدیگر دارند: سیر شکل‌گیری رژیم‌های جنسیتی این کشورها در بستر مسیرهای دموکراتیک‌شان به سوی مدرنیزاسیون رخ داده است. کومیکو نوتو و من، در مطلبی برای شماره ویژه [نشریه سیاست‌ورزی اجتماعی \(۲۰۲۰\)](#) درباره انواع رژیم‌های جنسیتی، شرح داده‌ایم که گونه‌های آرمانی مبتنی بر تجربه‌های تاریخی مدرنیزاسیون دموکراتیک ویژگی‌های خاص کشورهای را که مسیر مدرنیزاسیون استبدادی را پیموده‌اند، نادیده می‌گیرند. ما در تحلیل‌مان درباره پیدایش تاریخی رژیم‌های جنسیتی در

زنان اکنون می‌توانند تا یک سال مرخصی زایمان بگیرند، اما به این شرط که برای یافتن جایی در تسهیلات مراقبت از کودکان در فهرست انتظار بمانند.

در حوزه مراقبت از سالمندان، هر دو کشور بیش از بیست سال پیش، بیمه مراقبت بلندمدت را ابداع کردند. با این حال، بازارهای جدید شکل‌گرفته برای خدمات مراقبت از سالمندان آشکارا برای تکمیل مراقبت‌های ارائه‌شده توسط اعضای خانواده پدید آمده‌اند، نه برای اجتماعی‌سازی این مراقبت‌ها. حمایت دولتی از بازار خصوصی و در حال گسترش چنین خدماتی، به جای اجتماعی‌سازی مراقبت، نشان از مسیری نئولیبرال برای تغییر روابط جنسیتی دارد.

< در جست‌وجوی بدیل سوسیال‌دموکراتیک ممکن

آیا جایگزینی برای رژیم جنسیتی عمومی نئولیبرال نداریم؟ جست‌وجو برای پاسخ این سؤال، مستلزم یافتن بدیل‌هایی برای مدل سوئدی رژیم‌های جنسیتی سوسیال‌دموکراتیک است. در این جست‌وجو، دست‌کم نقطه شروع روشن است: سنت‌زدایی و کم‌رنگ کردن نقش خانواده ازدواج‌محور/بیولوژیک به مثابه واحد اساسی مراقبت اجتماعی از طریق بازسازماندهی اجتماعی روابط تنانه (intimate) و اقتصاد جدید و اخلاقی مراقبت با هدف برابری جنسیتی.

با رجوع به تجربه‌های بازسازماندهی روابط تنانه در جنبش‌های دانشجویی و فمینیستی سال ۱۹۸۶، در آلمان و ژاپن شواهدی از به‌کارگیری خلاقانه یارانه‌های دولتی و مزایای بیمه‌ای برای خلق صورت‌های بدیل مراقبت از کودکان و سالمندان در بیرون خانواده می‌بینیم. در آلمان، شرکت‌های تعاونی روزمادرها و همچنین خدمات روز-پدرها در مکان‌های اجاره‌ای و هم‌خانگی با سالمندان —شرایطی که سالمندان از مزایای بیمه‌ای خود برای تأمین خدمات مراقبتی خود استفاده می‌کنند— مثال‌هایی از این روندند. در ژاپن، سازمان‌هایی غیرانتفاعی به رهبری زنان، زنان را در ازای دستمزدی مناسب و شایسته برای ارائه خدمات مراقبتی باکیفیت به کار می‌گیرند و نقش فزاینده مردان در مقام مراقبت‌کننده هم در حوزه مراقبت از سالمندان و هم در حوزه مراقبت از کودکان عیان است.

جست‌وجو برای بدیلی سوسیال‌دموکراتیک و امکان‌پذیر برای روابط جنسیتی مدرن‌شده در رژیم‌های جنسیتی محافظه‌کار احتمالاً با پایان خانواده، آن‌گونه که ما می‌شناسیم، آغاز می‌شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Karen Shire <Karen.shire@uni-due.de>

مثلاً در حوزه ارث و قوانین طلاق. اما مسئولیت خانوار خانواده‌محور برای مراقبت و حمایت‌های مالیاتی و اجتماعی از مدل نان‌آور مرد همچنان باقی ماندند. گرچه این کشورها دیگر استبدادی نیستند، رژیم‌های جنسیتی‌شان تا اواسط دهه ۲۰۰۰ همچنان محافظه‌کارانه بودند، یعنی تا زمانی که دغدغه‌های مربوط به پیری سریع جمعیت، نرخ پایین باروری و کاهش عرضه نیروی کار، خط‌مشی‌های سیاسی محافظه‌کار را با نیروهای سوسیال‌دموکراتیک و لیبرال‌دموکراتیک هم‌سو کردند تا سازماندهی اجتماعی مراقبت را اصلاح کنند و آمار اشتغال زنان را افزایش دهند.

با این حال، رژیم جنسیتی سوسیال‌دموکراتیک سوئد سرمشق این اصلاحات نبود و، همان‌طور که شرح می‌دهم، نمی‌توانست چنین باشد. مانند بسیاری از کشورهای اروپای قاره‌ای، بودجه رفاه اجتماعی در آلمان و ژاپن با کسر هزینه‌های بیمه اجتماعی از درآمد تأمین می‌شود و پوشش بیمه اعضای وابسته خانواده را هم در بر می‌گیرد. این ترکیب [سیاست‌های] رفاهی همچنان مراقبت بی‌دستمزد در خانواده را بر دوش زنان می‌گذارد. به علاوه، این شیوه راه‌حل سوئدی تأمین بودجه رفاه از محل مالیات و عرضه تسهیلات همگانی را به لحاظ سیاسی، ناممکن می‌کند. در عوض، مسئله کاهش بار مراقبتی زنان در قالب سیاست‌های خانواده صورت‌بندی شده است و مسئله پشتیبانی از زنان در خانواده در قالب ایجاد موازنه بهتر میان کار و خانواده. در هر دو کشور، سیاست‌های خانواده در بازسازماندهی اجتماعی مراقبت از کودکان و سالمندان مداخله کرده‌اند. اما در هیچ‌یک، سیاست خانوادگی مراقبت را مانند سوئد اجتماعی نکرده یا تقسیم جنسیتی کار مراقبت بی‌دستمزد را بر هم نزنده است.

سیاست‌های خانواده [در آلمان و ژاپن] چه دستاوردهایی داشته‌اند؟ منطق جنسیتی سیاست‌های خانواده وقتی آشکار می‌شود که بر صورت‌های دشوارتر مراقبت تمرکز کنیم: مراقبت از نوزاد و مراقبت از سالمندانی که دیگر نمی‌توانند مستقل زندگی کنند. هم در آلمان و هم در ژاپن، سیاست‌های خانواده این دو صورت مراقبت را منحصر به خانواده نگه داشته‌اند.

برنامه‌های تدوین‌شده برای گسترش پوشش مراقبت از کودکان خردسال نتوانسته‌اند اکثر کودکان یک تا دوساله را پوشش دهند. در آلمان، جایی که فشارهای اتحادیه اروپا به اصلاحاتی انجامیده‌اند، گسترش کند پوشش مراقبتی برای این گروه سنی (تا ۳۴ درصد) با تدابیری ممکن شد که بار تأمین مراقبت را بر دوش «روزمادرها» (Tagesmutter) می‌گذاشتند و به این ترتیب، نقش زنان —البته زنانی در خانواده‌های دیگر— در مراقبت از کودکان خردسال را پررنگ‌تر می‌کردند. در ژاپن،

< آیا ممکن است شاهد دگر دیسی رژیم جنسیتی در اروپا باشیم؟

نوشته میکه ورلو، دانشگاه رادبود، هلند



هشتگ #pieklokobiet (جهنم برای زنان) در لهستان نماد اعتراض به قوانین جدید محدودکننده دسترسی به سقط جنین شده است. منبع: ووکاش کاتلوا، ویکی‌مدیا.

در نظریه رژیم جنسیتی والبی، رژیم‌های جنسیتی یعنی سامانه‌های پیچیده نابرابری که وجه تمایزشان در نحوه تأثیرگذاری پیکره‌بندی‌های خاص حوزه‌های سیاست، اقتصاد، خشونت و جامعه مدنی بر نابرابری جنسیتی است. والبی رژیم‌های رژیم‌های جنسیتی خانگی و عمومی را از هم تفکیک می‌کند و خود رژیم‌های رژیم‌های جنسیتی عمومی را هم به دو گروه صورت‌های نئولیبرال و صورت‌های سوسیال‌دموکراتیک تقسیم می‌کند. تمایز رژیم‌های جنسیتی خانگی و عمومی ریشه در تفاوت‌هایی در حوزه سیاست دارد: در رژیم‌های جنسیتی خانگی، دولت ضعیف و نقش پررنگ ساختارهای مردسالار مبتنی بر شبکه‌های خانوادگی و خویشاوندی شاخصه‌های اصلی حوزه سیاست‌اند اما در رژیم‌های جنسیتی عمومی، این حوزه از دولتی قوی برخوردار است. در وهله بعد، تمایز بین دو گونه رژیم‌های جنسیتی عمومی بر شیوه دولت‌ها یا نهادهای دولتی برای سازماندهی نابرابری طبقاتی مبتنی است. در مورد رژیم‌های جنسیتی عمومی نئولیبرال، نهادهای دولتی تا حد ممکن به بازار، و در نتیجه به نظام سرمایه‌دار سازمان‌دهنده اقتصاد، فضا می‌دهند. این وضعیت به نابرابری‌های

دهه اخیر شاهد شتاب‌گیری کارزارهای ضدجنسیتی بوده است. این کارزارها به نقاط مختلف اروپا رسیده‌اند و تعداد کنشگران دخیل و گستره مسائل حیاتی مربوط به آینده فمینیسم را افزایش داده‌اند. همچنین ما شاهد گذاری نگران‌کننده از راهبردهای واکنشی (reactive) به راهبردهای پیش‌دستانه (proactive) هستیم. می‌شود دید که این کارزارها مجموعه مشخصی از مسائل فمینیستی را هدف می‌گیرند، مخصوصاً آن دسته از مسائل که جزو اولویت‌های جریان فمینیسم رادیکال پروژه فمینیستی دهه ۱۹۷۰ بوده‌اند: ناداتی‌سازی (de-essentializing) جنس و جنسیت، خودمختاری بدنی و جنسی، حقوق باروری و دگرجنس‌گراهنجاری (heteronormativity). همه این‌ها در متن اقتدارگرایی فزاینده در اروپا رخ می‌دهند. کتاب جدید آنیشکا گراف و الزبیتا کزلچوک که درباره سیاست‌ورزی ضدجنسیتی در جنبش پوپولیست بحث می‌کند، تحلیلی عالی درباره این پدیده دارد. من بررسی خواهم کرد که آیا این حمله‌ها نشان از دگر دیسی رژیم جنسیتی در اروپا دارند و مستلزم بسط و گسترش رژیم نظام جنسیتی‌اند.

را می‌شود به شیوه‌ای نئولیبرال و محافظه‌کارانه مدرن کرد؛ شیوه‌ای که هم در پی سازماندهی کار و مراقبت است و هم در پی کنترل باروری زنان. آن‌ها هم، مثل مقدم، رژیم‌های جنسیتی را بر اساس دموکراتیک بودن یا استبدادی بودن تفکیک می‌کنند و پیوندی میان آن‌ها و مسیرهای متفاوت تغییر ایجاد می‌کنند: تغییر بالا به پایین در رژیم‌های اقتدارگرا و تغییر پایین به بالا در رژیم‌های دموکراتیک.

اجه کوکابیچاک هم مدافع توجه بیشتر به اهمیت خانواده در جریان گذار از رژیم جنسیتی خانگی به رژیم جنسیتی عمومی از طریق سلب جنسیت‌محور مالکیت به منظور استمرار بهره‌کشی کاری مردسالارانه درون خانواده است. او از مردسالاری خانگی مدرن که زنان را از بازار اشتغال دستمزدی حذف می‌کند و همچنین از سلب مالکیت و افزایش وابستگی مالی می‌گوید؛ روندهایی که موجب استمرار بهره‌کشی کاری مردسالارانه خانگی می‌شوند.

امانوئل لمباردو و آلیا آلونسو هم نظریه‌پردازی دربارهٔ یک حوزه ترکیبی را ضروری می‌دانند چون [مطالعه] جدال‌های مربوط به حقوق جنسی و حقوق باروری در اسپانیا نقش مهمی در فهم پویایی‌های نظام جنسیتی دارد. این جدال‌ها در قلب کارزارهای ضدجنسیتی رخ می‌دهند و مانع فمینیستی‌تر شدن رژیم‌های جنسیتی می‌شوند. بنابراین، چنین جدال‌هایی می‌توانند به از دست رفتن دستاوردهای گذشته نه چندان دور بینجامند.

همهٔ این نویسندگان سعی می‌کنند مسائل «خانواده» را در چهار حوزهٔ فعلی نظریهٔ والبی بگنجانند اما با مشکل مواجه می‌شوند چون خانواده‌ها عمدتاً بر تقسیم کار-مراقبت متمرکزند. با این حال، این تقسیم نمی‌تواند همهٔ جنبه‌های مختلف نابرابری جنسیتی را توضیح دهد؛ نابرابری‌ای که در شیوهٔ سازماندنی بدن، مناسبات جنسی و خویشاوندی در جامعه ریشه دارد.

جان کلام این که تقسیم فعلی انواع رژیم‌های جنسیتی به رژیم‌های جنسیتی عمومی نئولیبرال و سوسیال‌دموکراتیک برای فهم کارزارهای ضدجنسیتی موجود و چرخش متعاقب به سوی صورت‌های کم‌تر مترقی روابط جنسیتی کافی نیست. چنین چرخشی، با محدودسازی خودمختاری جنسی و باروری و نقض حقوق جنسی برای ایجاد رابطه و تشکیل خانواده، در لهستان و مجارستان رخ داده است و به سرعت به دیگر کشورها و به انواع و اقسام کنشگران سیاسی سرایت کرده است. ائتلافی قوی میان کنشگران مذهبی ارتدکس و کنشگران راست افراطی برای حرکت به سوی چنین تغییری شکل گرفته است. آیا این ائتلاف گونه‌ای مدرن و عمومی از نومردسالاری است؟

این دگردیسی مهمی در رژیم جنسیتی است، اما این دگردیسی فقط زمانی تمامی قباحتش را نشان خواهد داد که حوزهٔ جدید و تمام‌عیاری متمرکز بر بدن، مناسبات جنسی و جنسیت تعریف کنیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mieke Verloo <mieke.verloo@ru.nl>

شدید طبقاتی و پیدایش نابرابری‌های جنسیتی متلاقی با آن‌ها می‌انجامد. رژیم جنسیتی عمومی سوسیال‌دموکراتیک، برای کاهش بدترین نمودهای نابرابری طبقاتی سرمایه‌دارانه پدید آمده و به دنبال ایجاد سطح مشخصی از برابری فرصت‌ها است. نابرابری‌های جنسیتی، مخصوصاً در مسائل مربوط به کار و مراقبت، جزو مسائلی‌اند که برای کاهش‌شان تلاش می‌شود.

این تمایز میان رژیم‌های جنسیتی عمدتاً بر حوزه‌های سیاست و اقتصاد استوار است. با این حال، برای فهم کارزارهای ضدجنسیتی و دگردیسی جنسیتی نوظهور مرتبط به این کارزارها، نظریهٔ رژیم جنسیتی باید به درهم‌تنیدگی نابرابری جنسیتی و نابرابری جنسی بیشتر توجه کند. من نشان می‌دهم که می‌شود و باید با افزودن دامنه‌ای ترکیبی متشکل از همهٔ نهاد‌های قاعده‌گذار برای بدن، مناسبات جنسی و خویشاوندی در جامعه، نظریهٔ نظام جنسیتی را ترمیم و اصلاح کرد.

بحث من به چهار نقد بر نظریهٔ رژیم جنسیتی (ر.ک. به شمارهٔ ویژهٔ رژیم‌های جنسیتی *مجلهٔ سیاست‌ورزی جنسیتی*، ۲۰۲۰) مربوط می‌شود، بر ضرورت گنجاندن «خانواده» در چهارچوب والبی تأکید می‌کند و راه‌های گوناگونی برای این کار پیشنهاد می‌دهد.

< خانواده به مثابهٔ یکی از حوزه‌های نظریهٔ رژیم جنسیتی؛ امکان‌ها و محدودیت‌ها

والنتین ام. مقدم دو نوع رژیم جنسیتی عمومی را از یکدیگر تفکیک می‌کند: نظام نومردسالار (neopatriarchal) در برابر نظام محافظه‌کار-بنگاه‌مدار (conservative-corporatist). نظام جنسیتی نومردسالار نوعی مردسالاری خانگی است که دولت با وضع قوانین محافظه‌کارانهٔ خانواده و گونه‌ای از سرمایه‌داری که مشارکت اقتصادی زنان را محدود می‌کند، ایجاد قیدوبندهایی برای جامعهٔ مدنی که مانع شکل‌گیری سازمان‌ها و گروه‌های فمینیستی ماندگار می‌شوند، و قانون‌گذاری ناکافی یا عدم قانون‌گذاری دربارهٔ خشونت علیه زنان— آن را سازمان می‌دهد. نظام نوپدید محافظه‌کار-بنگاه‌مدار نشان از جنبش‌های قوی فمینیستی، حضور مرئی زنان در مشاغل حرفه‌ای، و قوانین اصلاح‌شدهٔ خانواده دارد. به باور مقدم، افزودن خانواده به مثابهٔ یک حوزه [به نظریهٔ رژیم جنسیتی] ضروری است چون قوانین خانواده و اصلاحات‌شان نهادهایی تعیین‌کننده برای نحوهٔ شکل‌گیری و دگردیسی این رژیم‌های جنسیتی‌اند. نکتهٔ مهم این که او به انواع مختلف موقعیت‌های نادموکراتیک یا کم‌تر-دموکراتیک در حوزهٔ سیاست و جامعهٔ مدنی هم توجه می‌کند.

کارن شایر و کیمیکو نوتو، که رژیم‌های جنسیتی را بر اساس ماهیت دموکراتیک یا استبدادی حوزهٔ سیاست از یکدیگر تفکیک می‌کنند، نیز بر اهمیت نقش سیاست‌های خانواده تأکید می‌کنند. آن‌ها می‌گویند رژیم‌های جنسیتی محافظه‌کار فضای خانگی را فضایی عمومی قلمداد می‌کنند و به واسطهٔ سیاست‌های خانواده دگرگون می‌شوند؛ سیاست‌هایی که تقسیم جنسیتی کار— که نه نئولیبرال است و نه سوسیال‌دموکراتیک— را تشدید می‌کنند. این سیاست‌های خانواده حمایت از اشتغال زنان را با افزایش نرخ باروری می‌آمیزند. شایر و نوتو نشان می‌دهند که رژیم‌های جنسیتی خانگی

< رژیم‌های جنسیتی عمومی: واگرایسی‌های همگرا

نوشته هایدی گاتفرید، دانشگاه ایالتی وین، ایالات متحده، عضو کمیته‌های پژوهشی اقتصاد و جامعه، جنبش‌های کارگری، و زنان، جنسیت و جامعه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و کارن شایر، دانشگاه دویسبورگ-اسن و نایب‌رئیس کمیته اقتصاد و جامعه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی.

پس از رشد و توسعه اقتصادی سریع و معجزه‌وار آلمان و ژاپن، زنان در عرصه آموزش عالی پیشرفت کردند اما تغییرات الگوهای شغلی آن‌ها همچنان محدود ماند. سطوح بالای کار پاره‌وقت میان مادران، شکاف جنسیتی همیشه چشمگیر در حقوق و دستمزد، و بار همیشگی مراقبت بدون دستمزد همچنان شاخص این الگو بودند؛ الگویی که در دوره پاندمی تشدید هم شد. ابتکارهای سیاست‌گذارانه اخیر برای سازماندهی مراقبت نتیجه «واگرایی‌های همگرا»ی رژیم‌های جنسیتی معاصر در جهانی‌اند که مشغول تغییر پیکره بازتولید اجتماعی در مقیاس جهانی است و همزمان، در جریان دگرگونی تقسیم جنسیتی کار مربوط به باروری، شکاف‌های جدیدی میان زنان ایجاد می‌کند. تقاضای فزاینده برای نیروی کار مهاجر ارزان، مخصوصاً در کشورهایی که جمعیت‌شان به سرعت پیر می‌شود، به ادغام منطقه‌ای و جهانی بیشتر اقتصادهای سیاسی و اجتماعی و، همراه با آن، به تلاقی شدید نابرابری‌های مبتنی بر طبقه، جنسیت و نژاد/تابعیت می‌انجامد.

< تغییر ساختار کار مراقبتی

آلمان و ژاپن همچنان کار مراقبت از نوزادان را عمدتاً به خانوارهای خصوصی می‌سپارند و اصلاحات صورت گرفته نتوانسته‌اند امکانات مراقبت از نوزادان [خارج از خانواده و خانوار] را به اندازه کافی افزایش دهند. کاهش نرخ باروری در هر دو کشور، که تا حدی نتیجه رژیم استخدامی ریشه‌دوانده «نان‌آور مرد» است، به تغییراتی سریع در جمعیت سالمند انجامیده و تقاضا برای مراقبت از سالمندان را هم افزایش داده است. جدیدترین تدابیر افزوده‌شده به سیاست‌های اجتماعی این دو کشور طرح‌های بلندمدت بیمه‌اند که آن‌ها هم آشکارا مراقبت از سالمندان را به خانوارهای خصوصی محول می‌کنند. تأمین جزئی هزینه چنین خدماتی از محل مزایای بیمه‌ای در هر دو کشور، مشوقی برای گسترش خدمات مراقبتی در قالب کار کم‌دستمزد و نیمه‌حرفه‌ای می‌شود.



گرچه بازسازماندهی‌های منطقه‌ای بازتولید در ژاپن و آلمان تفاوت‌های مهمی با یکدیگر دارند، در هر دو کشور، مهاجران نقش مهمی در ترتیبات کار مراقبتی ایفا می‌کنند. منبع: پکا نیکروس، فلیکس.

ژاپن، بر خلاف آلمان، رویکردی محتاطانه به افزایش تعداد کارکنان مراقبتی مهاجر از طریق توافق‌نامه‌های دوجانبه و دسته‌بندی نیروی کار مراقبتی به دو گروه ماهر و ناماهر اتخاذ کرده است. راهبرد این کشور برای واردات نیروی کار کمبود همیشگی نیروی کار مراقبتی را رفع نکرده، چون کنترل سختگیرانه مهاجرت، دشواری چشمگیر کسب مجوزهای استخدامی، و محدودیت‌های مسیرهای اخذ تابعیت مانع ورود آزادانه نیروی کار مهاجر به ژاپن می‌شوند. دولت ژاپن، مطابق رویه‌های گذشته‌اش، خود را در مرکز مداخله نشانده و هم در مذاکرات مربوط به توافق‌نامه‌های دوجانبه نقش عامل قانون‌گذار را بازی می‌کند و هم، در جایگاه بازار نیروی کار، ورود نیروی کار از دیگر کشورهای منطقه را مدیریت می‌کند. تحرک آزاد نیروی کار در اتحادیه اروپا جریان‌های ترانزیتی را از کشورهای هم‌مرز آلمان تسهیل می‌کند. محدودیت‌های اولیه باعث می‌شدند نیروی کار مراقبتی مهاجر یا به عنوان نیروی خوداشتغال (در چهارچوب آزادی خدمات اتحادیه اروپا) وارد آلمان شود یا به عنوان نیروی کار غیرمجاز. در آن مرحله ابتدایی، مهاجران — یا بدون پوشش استانداردهای شغلی (در صورت خوداشتغالی) یا بدون هیچ امکانی برای شکایت و دادخواهی (در صورت غیرمجاز بودن) — در خانوارهای خصوصی مشغول کار می‌شدند. مانند دیگر کشورهای عضو اتحادیه اروپا، شیوه ورود نیروی کار مراقبتی به آلمان زمینه‌ساز رونق‌گیری بخش خدمات کارگزاری (عمدتاً متمرکز در اعضای اتحادیه اروپا در اروپای شرقی) شده است. رفع این محدودیت‌ها نیروی کار را در وضعیت‌های متزلزل خوداشتغالی / روابط دلالت‌ناهنه باقی گذاشته است. به این ترتیب، نیروی کار مراقبتی به شکل نوعی اشتغال متزلزل و بی‌ثبات درآمد/ند.

منطقه‌ای‌سازی و جهانی‌سازی می‌توانند نیروهای مثبتی باشند، البته تا وقتی که عرصه‌هایی نو برای تلاش فعالان فمینیست دولت و جامعه به منظور بسیج جنبش‌های تأثیرگذار هماهنگ‌سازی سیاست‌های برابری جنسیتی با استانداردهای بین‌المللی ایجاد کنند. با این حال، سیاست‌های تدوین‌شده در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی باید توسط بخش‌های سیاسی ملی اجرا شوند. تنش‌های بنیادین میان نهادهای فراملی و حاکمیت ملی مانع هماهنگ‌سازی آسان تدابیر سیاست‌گذارانه در کشورهای مختلف می‌شود؛ موضوعی که در واکنش‌های ملی دولت‌ها به کووید کاملاً آشکار است. بحران‌هایی مثل بحران کووید ۱۹ فرصتی بالقوه برای تغییر اساسی نظام‌های اجتماعی به وجود می‌آورند: آگاهی عمومی از شرایط جدید ممکن است به بازتعریف ارزش کار مراقبتی و حرکت سیاست‌ها به سوی اصول سوسیال‌دموکراتیک بینجامد یا سنگین‌تر شدن بار کار مراقبتی در خانوار ممکن است سنتی‌سازی دوباره زنان و نابرابری‌های مبتنی بر طبقه، نژاد و تابعیت را تشدید کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Heidi Gottfried <ag0921@wayne.edu>

در نقاط مختلف اتحادیه اروپا، تحت فشار راهبرد استخدامی و اهداف جنسیتی این اتحادیه، خدمات مراقبت از کودکان، دست‌کم برای کودکان سه‌ساله به بالا، عمدتاً اجتماعی‌تر شده‌اند. اما بیشتر بار مراقبت از کودکان زیر سه‌ساله همچنان بر دوش خانواده‌ها است. نبود تغییر آسکار در رفتار مردان در حوزه کار خانگی، در اتحادیه اروپا، زمینه‌ساز تلاش‌هایی برای تبدیل بخش اعظم کار خانگی بی‌دستمزد زنان به خدمات بازاری مزدی شده است. از این گذشته، فارغ از این که رژیم جنسیتی جامعه‌ای ذاتاً سوسیال‌دموکراتیک است یا نه، بخش بزرگی از کار خانگی و مراقبتی مزدی به زنان مهاجر واگذار می‌شود، آن هم در شرایط استخدامی شدیداً کم‌دستمزد و متزلزل. واگرایی در این حوزه بر شرایط اشتغال زنان تأثیر می‌گذارد و شکافی آشکار میان کار زنان دارای تابعیت و فاقد تابعیت ایجاد می‌کند؛ شکافی که انواع متفاوت رژیم‌های جنسیتی در امتدادش همگراتر و همگراتر می‌شوند. بازسازماندهی اجتماعی تولیدمثل به خروج تعداد زیادی از زنان از فضای خانگی و ورودشان به عرصه اشتغال مزدی مرتبط بوده و سیاست‌های خانواده (مثل معافیت‌های مالیاتی برای استخدام خدمتکار خانگی) برای ترویج مشارکت زنان در نیروی کار راهبردی برای رشد اقتصادی ملی در بستر دگرگونی‌های جمعیت‌شناختی‌اند. بنابراین، پیوند راهبردهای رشد اقتصادی با یکپارچه‌سازی فراملی و منطقه‌ای بازتولید از هر زمانی محکم‌تر شده است.

< تفاوت‌های منطقه‌ای

بازسازماندهی‌های منطقه‌ای بازتولید در منطقه آسیا-پاسیفیک (مورد ژاپن) و در منطقه اتحادیه اروپا (مورد آلمان) تفاوت‌های مهمی با هم دارند. آزادی خدمات و آزادی تحرک (mobility) در اتحادیه اروپا زیرساخت‌هایی کاملاً لیبرالی در حوزه تجارت و تحرک نیروی کار ایجاد کرده، گرچه بر اساس شواهدی که نشان می‌دهند مهاجرت از اروپای شرقی، مدت‌ها پیش از آن که اتباع کشورهای تازه عضو شده در اتحادیه اجازه کار قانونی در آلمان را پیدا کنند، نقش مهمی در بخش خدمات مراقبتی آلمان داشته، این‌جا بیشتر با هم‌ارزهای کارکردی سروکار داریم، نه با تفاوت‌های بنیادین. اعضای اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا (آسه‌آن) بعضی از موانع تحرک نیروی کار ماهر در بعضی از بخش‌های کشورهای عضو را رفع کرده‌اند، اما سازوکار این منطقه همچنان با آنچه در اتحادیه اروپا می‌بینیم، تفاوت دارد. ژاپن، برای ایجاد پویایی‌ای شبیه بازتولید بازتنظیم‌شده (rescaled reproduction)، به توافق‌نامه‌های دوجانبه متکی بوده است. این کشور، با بهره‌گیری از توافق‌نامه‌های تجاری مشابه پیمان‌های همکاری اقتصادی، کوریدورهای جدیدی برای تحرک نیروی کار مراقبتی ایجاد کرده است. در واقع، کار مراقبتی هدف اصلی بندهای مربوط به مهاجرت در این توافق‌نامه‌هاست. مهم‌ترین کشورهای مبدأ — فیلیپین، اندونزی و ویتنام — به پیوندهای منطقه‌ای سابق‌شان با تاریخچه استعمارگری ژاپن، نفوذ ژاپن در مقام مهم‌ترین منبع کمک‌های مالی در منطقه و موقعیتش به مثابه بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار خارجی چشم امید دوخته‌اند.

< رژیم‌های جنسیتی، موجودیت‌های سیاسی و نظام جهانی

نوشته‌ی **النتین ام. مقدم**، دانشگاه نورث‌ایسترن، ایالات متحده، و عضو کمیته‌ی پژوهشی زنان، جنسیت و جامعه‌انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC32)

نظریه‌پردازی رژیم جنسیتی متکی نیست، درباره‌ی تفاوت‌های رژیم‌های جنسیتی تابعیت در شمال آفریقا، شامات و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس بحث می‌کند. من، در آثار خود، هم موضوع مدرنیته‌های غیرغربی یا غیرسرمایه‌دار (مثلاً در چهارچوب‌های کمونیستی یا استبدادی) را مطرح کرده‌ام و هم بر رژیم‌های جنسیتی نوظهور کشورهای تازه دموکراتیک‌شده‌ی مغرب عربی، مخصوصاً تونس، و اخیراً ایران متمرکز شده‌ام.

در همه‌ی موارد، نظریه‌پردازی فمینیستی توجه‌ها را هم به پیشروی و هم به توقف، اگر نگوئیم عقبگرد، سیر تکامل پدرسالاری و رژیم‌های جنسیتی تثبیت‌شده جلب کرده‌اند. بنابراین، سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا رژیم‌های جنسیتی نه فقط محصول حوزه‌های نهادی سطح ملی و ساختار طبقاتی‌اند بلکه چنان که پژوهشگران نظام‌های جهانی شرح داده‌اند، ناحیه‌ی اقتصادی‌ای که در آن واقع شده‌اند — مرکز، پیرامون و شبه‌پیرامون — هم به آن‌ها شکل می‌دهند. نظریه‌پردازی درباره‌ی رژیم‌های جنسیتی در این سطح شاید نخستین گام برای شناسایی انواع، پویایی‌ها و چشم‌اندازهای این رژیم‌ها، تمایزها و خوشه‌بندی‌ها، همگرایی‌ها و واگرایی‌ها، و محرک‌های تغییر و عقبگرد آن‌ها باشد.

< رژیم‌های جنسیتی جنوب جهانی - مسائل مفهومی

برای به‌کارگیری نظریه‌ی رژیم جنسیتی ورای مرزهای شمال جهانی، به سه مسئله‌ی مفهومی اشاره می‌کنم. یکی به ماهیت و میزان دوام مردسالاری خصوصی (رژیم جنسیتی خانگی یا پیشاسرمایه‌داری)، نام مناسب رژیم جنسیتی نوظهور یا تثبیت‌شده (محافظه‌کار در برابر نئولیبرال یا سوسیال‌دموکرات) و نقش برجسته‌ی مستمر خانواده به مثابه‌ی حوزه‌های نهادی مربوط می‌شود.

دومی به مقیاس مربوط است. مقاله‌ای جدید درباره‌ی کردستان ایران که من با همراهی دو جامعه‌شناس کرد ایرانی نوشته‌ام و سندج را که یکی از مراکز استانی است بررسی می‌کند، نشان می‌دهد خانواده حوزه‌ی نهادی مهمی درون رژیم جنسیتی وسیع‌تر و بسیار متمرکزتر نومردسالارانه‌ی سطح

رژیم جنسیتی، به مثابه‌ی مفهومی جامعه‌شناختی و کلان که سیلویا والبی صورت‌بندی‌اش کرده، عمدتاً در سطوح ملی نظریه‌پردازی و تحلیل شده و بیشتر در مناطقی به کار گرفته شد که ویژگی شاخص‌شان دموکراسی‌های سرمایه‌دار به لحاظ اقتصادی بسیار توسعه‌یافته است و کاملاً در اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه و بازارهای مالی‌اش ادغام شده‌اند. تا به امروز، مطالعات موردی کشورها به انگلستان، ایالات متحده، اسپانیا، ژاپن و آلمان محدود بوده‌اند. اما کم‌کم شاهد به‌کارگیری این نظریه در مناطق کم‌تر توسعه‌یافته‌ای هستیم که خانه‌ی هر دو نوع موجودیت‌های سیاسی دموکراتیک و استبدادی‌اند و یا چندان با اقتصاد جهانی ادغام نشده‌اند یا شدیداً به آن وابسته‌اند. این‌جا بحث من بر ایران و تونس متمرکز است و من آن را با نکته‌هایی درباره‌ی پس‌زمینه و بستر این دو کشور شروع می‌کنم.

به‌کارگیری این نظریه در اسرائیل (آمالیا سر)، ترکیه (اچه کواکچیچاک) و کشورهای مغرب عربی — الجزایر، مراکش و تونس — (نگارنده) نشان می‌دهد مفهوم رژیم جنسیتی را می‌توان به بسترهای غیرغربی هم بسط داد، البته با دستکاری‌های ضروری لازم برای توضیح مسائل خاص سطح ملی و متغیرهای درون‌کشوری. سر برای توصیف ادغام پرده‌انداز نیروی کار زنان فلسطینی-اسرائیلی در اقتصاد نئولیبرال، از مفهوم «پیمان جنسیتی مردسالارانه» (که من سال ۱۹۹۸ در کتابی معرفی کرده‌ام) بهره می‌گیرد. محصول این وضعیت در اسرائیل، رژیم جنسیتی عمدتاً خانگی‌مداری است که انواع مختلف رژیم‌های جنسیتی عمومی‌مدار کوچک‌مقیاس‌تر هم در کنارش وجود دارند. کواکچیچاک شرح می‌دهد که رژیم‌های جنسیتی خانگی در ترکیه، هم در طول زمان و هم حسب منطقه‌بندی‌های کشوری، بین صورت‌های پیشامدرن و مدرن در حرکت‌اند. آیلی ماری تریپ در کتاب اخیرش، به دنبال مشروعیت، مفهوم رژیم جنسیتی را به کار نمی‌برد اما کشورهای مغرب عربی (الجزایر، مراکش و تونس) را با دیگر کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا مقایسه می‌کند و این مقایسه تأییدی است بر بحث من درباره‌ی گذار از رژیم جنسیتی «نومردسالار» (neopatriarchal) به رژیم جنسیتی نوپدید «محافظه‌کار-بناگاه‌مدار» (conservative-corporatist) در این بخش از منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا. رانیا مکتبی، گرچه به

«نظام جهانی سرمایه‌داری باید نقطه آغاز مفهومی درک ما از چشم‌اندازها و پویایی‌های نظام جنسیتی، از جمله پیکره‌بندی‌های نهادی در مقیاس‌های گوناگون، باشد.»

کشور موجودیت‌های سیاسی، اقتصادها و نهادهای مدنی متفاوتی دارند اما بحث‌های مربوط به خانواده در آن‌ها مشابه‌اند. حوزه‌های نهادی و همچنین رژیم‌های جنسیتی متناظری که در این کشورها شکل گرفته‌اند، علاوه بر تأثیرپذیری از عوامل و نیروهای داخلی، شدیداً تحت تأثیر نیروهای فعال در سطح نظام سلسله‌مراتبی جهانی هم هستند.

من نشان می‌دهم که رژیم‌های جنسیتی محصول فرایندهای سیستماتیک جهانی‌ای هستند که بر کنشگران و نهادهای درون و بیرون مرزهای ملی تأثیر می‌گذارند و برابری جنسیتی را ممکن یا ناممکن می‌کنند. در مورد ایران، کشوری نیمه‌پیرامونی نوظهور یکه با هژمون نظام جهانی درافتاده، تحمیل مجازات‌های اقتصادی و مالی موجب تقویت نیروهای راست‌گرای داخلی شده و دستاوردهای حوزه مشارکت زنان و حقوق زنان را متوقف یا معکوس می‌کند. یکی از این نمونه‌ها تصمیم بسیار مناقشه‌انگیز رسمی برای تحویل انحصاری کارنامه‌های دانش‌آموزان به پدران‌شان بود. در مورد تونس، کشوری که گذارش به دموکراسی با تحسین‌های گسترده مواجه شده، اقتصاد کوچک این کشور، پیوندهای معیوبش به زنجیره‌های جهانی کالا و وابستگی‌اش به سرمایه‌گذاری و استقراض خارجی مشکلاتی در مسیر حرکت رژیم جنسیتی نوظهورش به سوی برابری به وجود آورده است، از جمله به بن‌بست رسیدن تلاش‌ها و بی‌عملی درباره موضوع برابری ارث خواهرها و برادرها، که برای کنشگران فمینیست بسیار ناامیدکننده است، و مداخله مناقشه‌انگیز اخیر رئیس‌جمهور در سیاست‌گذاری. تحلیل ایران و تونس، دو نمونه از کشورهای جنوب جهانی که روی مرز پیرامون و نیمه‌پیرامون واقع شده‌اند، تأثیر فرایندهای نظام جهانی — سیاست‌ورزی هژمونی در نظام میان‌دولتی و آسیب‌پذیری اقتصادهای کوچک‌تر درون اقتصاد جهانی — بر رژیم‌های جنسیتی را به روشنی نشان می‌دهد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Valentine M. Moghadam <v.moghadam@northeastern.edu>

ملی ایران باقی مانده است. آیا حوزه‌های نهادی در مقیاس‌های متفاوت، به شیوه‌های متفاوتی عمل می‌کنند؟

مسئله سوم به محرک‌ها و کنشگران پشت پرده گذار از رژیمی جنسیتی به رژیم جنسیتی دیگر، و عوامل مؤثر بر توقف یا عقب‌گرد این گذار مربوط می‌شود. مثلاً من در پژوهش‌هایم درباره دگرگونی رژیم جنسیتی در مغرب عربی، بسیج نیروهای فمینیستی را یکی از محرک‌های مهم تغییر معرفی کرده‌ام اما یادآور هم شده‌ام که ادامه پیشرفت، مخصوصاً در تونس در حال گذار به دموکراسی، به سبب بحران اقتصادی، متوقف شده است.

سه مسئله بیان شده متقابلاً به هم وابسته‌اند، چرا که محرک‌ها و کنشگران تغییر می‌توانند در سطوح مختلفی ظاهر شوند و حوزه‌های نهادی ممکن است از پویایی‌های جهانی و همچنین ملی و درون کشوری تأثیر بپذیرند. بحث اصلی من این است که رژیم جهانی — پیکره‌بندی شدیداً نابرابر و سلسله‌مراتبی بازارهای سرمایه‌دارانه و روابط میان‌دولتی — باید نقطه عزیمت مفهومی ما برای فهم وجوه مختلف و پویایی‌های رژیم جنسیتی، از جمله پیکره‌بندی‌های نهادی در سطوح مختلف، باشد.

< رژیم‌های جنسیتی در ایران و تونس — به کارگیری تحلیل نظام‌های جهانی

من این وابستگی‌های متقابل را با تمرکز تجربی بر دو ساختار سیاسی جمهوری در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بررسی می‌کنم؛ دو کشور با طبقه متوسط بزرگ که شامل زنان تحصیل کرده و بلندپرواز هم می‌شود. یکی از این دو کشوری اقتدارگرا و نفت‌خیز اما آماج تحریم‌های تنبیهی ایالات متحده است (ایران) و دیگری کشوری درگیر گذار به دموکراسی اما شدیداً مقروض و دچار رکود اقتصادی (تونس). این دو

< شاخصه‌های

دولت
مردسالار ترکیه

نوشتهٔ اجه کواکبیچاک، دانشگاه اپن، انگلستان



اعتراض زنان و گروه‌های اقلیت جنسی و جنسیتی (LGBTI+) به خروج ترکیه از کنوانسیون استانبول که اساساً برای در امان نگه داشتن زنان و دختران از همهٔ انواع خشونت تدوین شده است. منبع: باگمورکوزمیک، ویکی‌مدیا کامنز.

< دو صورت از خصلت دولت مردسالار

من، با اتکا بر نظریه‌های رژیم جنسیتی، می‌گویم گروه‌های جنسیت‌مبنا، طبقه‌مبنا و نژاد/قومیت‌مبنا غالب در جامعه نفوذ چشمگیری در دولت دارند و به این ترتیب، پای آن‌ها به بدهستان‌های دستورکارهای مختلف دولتی باز می‌شود. به نظر سیلویا والبی، سیطرهٔ استراتژی‌های حذفی جنسیت‌مبنا با نوع خانگی رژیم جنسیتی پیوند دارد و جداسازی و فرودست‌سازی جنسیت‌مبنا به صورت‌های نئولیبرال یا سوسیال‌دموکراتیک رژیم‌های جنسیتی عمومی مرتبط هستند. من، با بهره‌گیری از همین تفکیک والبی، دربارهٔ دو صورت اصلی دولت

نظریه‌های مربوط به انواع رژیم‌های جنسیتی، در کنار تأکید بر اهمیت برابر رژیم‌های نابرابری جنسیت‌مبنا، طبقه‌مبنا و قومیت‌مبنا در دگرگونی اجتماعی، ارزیابی تغییرات ماهیت مردسالار دولت را هم ممکن می‌کنند. مقاله حاضر با بررسی شاخصه‌های دولت مردسالار ترکیه دامنهٔ نظریه‌های رژیم جنسیتی را گسترش می‌دهد. مورد خروج ترکیه از کنوانسیون استانبول — معاهده‌ای حقوق‌بشری دربارهٔ خشونت علیه زنان و خشونت خانگی — به ما امکان می‌دهد که ببینیم بدهستان میان چندین دستورکار دولتی و فرایند دموکراسی‌زدایی تا چه حد قدرت چانه‌زنی جمعی مردان، به مثابهٔ یک گروه جنسیتی برساختهٔ اجتماعی، را افزایش می‌دهد.

ترکیه برای حفظ ماهیت مردسالار خانگی دولت بهره برده‌اند. ارزیابی من نشان می‌دهد که در آغاز کار، یعنی بین سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۸، بعضی از گروه‌های مردان علیه مقررات وضع شده برای ممنوعیت کودک‌همسری، تضمین پرداخت نفقه، و قاعده‌مندسازی حضانت فرزندان بسیج شدند. قانون شماره ۶۲۸۴ هم که در ارتباط با کنوانسیون استانبول اجرایی شده بود، در این دوره موضوع موشکافی و مذاقه قرار گرفت. این گروه‌های مردان، با برگزاری بحث‌های گروهی مختلف در رسانه‌های اجتماعی، کارزارهای نشر اطلاعات کذب و سازماندهی اعتراض‌های خیابانی، ادعا می‌کردند که قربانی قوانین فوق‌الذکر شده‌اند. مردان رژیم، از جمله صاحب‌نظران، روزنامه‌نگاران، دانشگاهی‌ها، رهبران فرقه‌های مذهبی و سیاستمداران مرد احزاب مختلف سیاسی هم از این کارزارهای آغازین پشتیبانی می‌کردند.

با همه این‌ها، دامنه بسیج مردها در این مرحله ابتدایی تا موضع‌گیری‌های راهبردی مجدد سال ۲۰۱۹ محدود ماند. گرچه پیش از سال ۲۰۱۹ هیچ اشاره‌ای به کنوانسیون استانبول نمی‌شد، این مردان [از سال ۲۰۱۹] کانون تمرکزشان را تغییر دادند و خواسته‌هایشان را در قالبی دیگر بیان کردند. آن‌ها (۱) نه تنها روابط همجنس‌گرایانه، بلکه استقلال زنان از مردان را بزرگ‌ترین تهدید برای سرشت ترک و مسلمان ساختار خانواده می‌خواندند، (۲) بر اهمیت این نوع از ساختار خانواده برای استمرار وجود مادی و اجتماعی جمعیت مسلمان و ترک تأکید می‌کردند، و (۳) این توهم معروف را که غرب در پی ویرانی ترکیه است تکرار می‌کردند. با جا افتادن این راهبرد جدید، همبستگی قبلاً شکل‌گرفته میان این گروه‌های مردان «عادی» و مردان - رژیم کارآمدتر شد و نفوذ آن‌ها را نه تنها در رهبری حزب عدالت و توسعه، بلکه در حزب اصلی ائتلاف دولت (حزب جنبش ملی‌گرا) و حزب اپوزیسیون (حزب سعادت) افزایش داد. تصمیم دولت برای خروج از کنوانسیون، که با واکنش شدید زنان روبه‌رو شد، آن قدرها هم ساده و سراسر نبود. با این حال، در مارس ۲۰۲۱، اردوغان خبر خروج ترکیه از کنوانسیون را رسماً اعلام کرد، با این توجیه که کنوانسیون به شکلی دستکاری شده که همجنس‌گرایی را که با ارزش‌های اجتماعی و خانوادگی ترکیه در تضاد است، عادی‌سازی می‌کند.

مورد کنوانسیون استانبول نشان می‌دهد که جنبش حقوق مردان در آغاز فعالیتش (۲۰۱۵-۲۰۱۸) با وجود تلاش‌های مردان - رژیم، نتوانست نفوذ بیشتری در دولت پیدا کند. در این مرحله ابتدایی، مقاومت گسترده زنان مانع تحقق خواسته‌های جنبش حقوق مردان می‌شد. اما با پذیرفته شدن دستورکار دولت نژادپرست و مسلمان ترکیه (از سال ۲۰۱۹) مردان - رژیم نقش مهمی در افزایش نفوذ بازیگران مردسالار و در نتیجه، تحکیم دولت مردسالار خانگی بازی کرده‌اند. این ارزیابی به دو شکل به پژوهش درباره رژیم‌های جنسیتی کمک می‌کند: (۱) مطالعه گروه‌های گوناگون تشکیل‌دهنده بازیگران سیاسی مردسالار، مخصوصاً در متن جنوب جهانی و (۲) بررسی شیوه‌هایی که بدهستان دستورکارهای چندگانه دولتی قدرت چانه‌زنی جمعی مردان را افزایش می‌دهند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Ece Kocacıbağ <Ece.Kocacicak@open.ac.uk>

مردسالار مفهوم‌پردازی می‌کنم: دولت مردسالار خانگی که کار زنان را به تولید خانوارمحور (از جمله کار مراقبتی) محدود می‌کند و دولت مردسالار عمومی که از کالایی‌سازی و ناکالایی‌سازی کالاها و خدمات تولیدی زنان در خانه، به درجه‌های متفاوت، بهره می‌برد تا بار مضاعف کار مزدی و بی‌دستمزد را همچنان بر دوش زنان ماندگار نگه دارد. اولی استراتژی‌های جنسیت‌مبنای حذفی را حفظ می‌کند، اما دومی جداسازی و فرودست‌سازی جنسیت‌مبنا را درون حوزه‌های نهادی اقتصاد، سیاست، جامعه مدنی و خشونت مقرر می‌کند.

چارچوب پیشنهادی مشخصاً برای تحلیل شکل‌گیری دولت در جنوب جهانی به کار می‌آید، چون گروه‌های متنوعی بازیگران عرصه سیاست‌اند. همان‌طور که جایی دیگر نشان داده‌ام، بازیگران سیاسی مردسالار در ترکیه به مردان سرپرست خانوار محدود نمی‌شوند، بلکه تولیدکنندگان کوچک مرد در مناطق روستایی و شهری را هم در بر می‌گیرد. از این گذشته، در شرایطی که رژیم‌های ضددموکراتیک حافظ شکاف‌های جنسیتی همچنان در عرصه تصمیم‌گیری عمومی مهمند، گروه مشخصی از مردان نخبه نفوذشان در رهبری رژیم را حفظ کرده‌اند. این وضع هم، در جای خود، قدرت چانه‌زنی مردان را افزایش داده است. من، برای سخن گفتن درباره این گروه از مردان نخبه، مفهوم مردان - رژیم را ابداع کرده‌ام.

تحلیل داده‌های من نشان می‌دهد که دولت ترکیه از دهه ۲۰۰۰ عرصه برخورد و تنش میان سویه عمومی و سویه خانگی ماهیت مردسالارش بوده است. این سویه‌های متعارض را شاید در بسیاری از دولت‌های دیگر هم ببینیم، اما در ترکیه حرکت به سوی دولت مردسالار عمومی محدود مانده و آن قدر نبوده که سیطره ماهیت مردسالار خانگی دولت را به چالش بکشد. مداخلات دولت در حوزه اقتصاد آن دسته از زنان شهری را که تحصیلات پایین‌تری دارند به در خانه ماندن و تأمین مراقبت بی‌دستمزد تشویق می‌کند و زنان روستایی را هم در نقش کارگران بی‌دستمزد خانواده در مزرعه‌های کوچک و متوسط نگه می‌دارد. در حوزه جامعه مدنی، رژیم ضددموکراتیک تازه‌تأسیس (از ۲۰۱۴-۲۰۱۵) زنان را از تصمیم‌گیری عمومی و نمایندگی سیاسی حذف می‌کند و جنبش‌های اجتماعی را سرکوب می‌کند. همزمان، مقررات دولتی همجنس‌گراهراسانه و مشوق فرزندآوری، اختیارات زنان درباره سکسوالیته خودشان، از جمله توانایی‌های باروری‌شان، را محدود می‌کند. نگاهی دقیق‌تر به مداخلات دولتی در عرصه خشونت جنسیتی نشان می‌دهد که دولت، با محدودسازی دسترسی زنان به بدیل‌های ممکن و رواداری در قبال خشونت مردان علیه زنان مجرد، متارکه کرده یا مطلقه و همچنین خشونت علیه اقلیت‌های جنسی و جنسیتی (LGBTQ+)، زنان را درون حصار خانواده دگرجنس‌گرای خشونت‌ورز گرفتار می‌کند.

< خروج ترکیه از کنوانسیون استانبول

من، با تمرکز بر خروج ترکیه از کنوانسیون استانبول، بررسی می‌کنم که بازیگران مردسالار تا چه حد از دستورکار دولت نژادپرست و مسلمان

< رژیم جنسیتی خاص اروپای جنوبی؟

آلبا آلونسو، دانشگاه سانتیاگو د کمپوستلا در اسپانیا، روسلا چیچا، دانشگاه آکسفورد در بریتانیا، کبیر و عضو کمیته‌های اقتصاد و جامعه (RC02) و فقر، رفاه اجتماعی و سیاست‌گذاری اجتماعی (RC19) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و امانوئلا لومباردو، دانشگاه کمپلوتنسه مادرید اسپانیا

کرده‌اند. ویژگی‌های نظام سیاسی حزبی، میراث نهادی، منظومه‌های کنشگران له و علیه برابری جنسیتی، نقش مذهب سازمان‌یافته، نمایندگی سیاسی زنان و عقاید اجتماعی غالب درباره نقش‌های جنسیتی با ساخت ترکیب‌های خاصی از عوامل با تأثیر متقابل که مولد مسیرهای مختلفی از رژیم‌های جنسیتی است، نقش فمینیسم دولتی و جنبش زنان را کامل می‌کنند.

پژوهش ما وجود الگویی یکسان به‌عنوان رژیم جنسیتی مناسب تمامی کشورهای اروپای جنوبی را به چالش می‌کشد. تحلیل سیر سیاست‌های برابری جنسیتی در ایتالیا و اسپانیا در سال‌های دهه ۲۰۰۰، با ارجاع به میراث پیشین نهادینه‌سازی برابری جنسیتی، نشان می‌دهد که رژیم‌های جنسیتی در این دو کشور اروپای جنوبی مسیرهای به‌وضوح متمایزی را طی می‌کنند و بنابراین نمی‌توان آن‌ها در ذیل یک الگوی یکسان قرار داد: رژیم جنسیتی اسپانیا همواره بیش‌ازپیش عمومی شده است و بسته به رنگ حزب حاکم بر دولت میان اشکال محافظه‌کار-نئولیبرال و پیشرو-سوسیال‌دموکرات در رفت‌وآمد است؛ درحالی‌که رژیم جنسیتی ایتالیا بیشتر خانگی و محافظه‌کار باقی مانده است.

< پویایی موجودیت سیاسی و جامعه مدنی

تفاوت‌ها در رژیم جنسیتی اساساً تحت تأثیر پویایی میان و درون حوزه‌های موجودیت سیاسی و جامعه مدنی است. عوامل کلیدی فراهم‌کننده امکان ارزیابی رژیم جنسیتی در ایتالیا و اسپانیا در حوزه موجودیت سیاسی عبارتند از: (۱) نظام سیاسی حزبی که در ایتالیا، با توجه به قدرت احزاب جریان اصلی راست میانه، نسبت به اسپانیا خصمانه‌تر است؛ گرایش پیش‌کنش‌گرانه‌تر احزاب چپ میانه در خصوص برابری جنسیتی در اسپانیا؛ و قدرت فزاینده احزاب پوپولیست راست افراطی - که در ایتالیا با سابقه نقش‌های حاکمیتی از سال‌های دهه ۹۰ قوی‌تر است، اما به‌تازگی در اسپانیا هم در حال ظهور است؛ (۲) عمق دموکراسی؛ نمایندگی سیاسی زنان در ایتالیا بسیار پایین است - تا سال ۲۰۱۸ در حد ۱۱ درصد مانده است - در مقایسه با اسپانیا که از سال ۲۰۰۷ حدود ۴۰ درصد بوده است؛ (۳) دخالت مذهب سازمان‌یافته در سیاست؛ واتیکان و جامعه مدنی و متحدان سیاسی‌اش که در ایتالیا، در مقایسه با اسپانیا،



اسپانیا و ایتالیا اغلب همراه یکدیگر از کشورهای تابع مدل خانگی یا محافظه‌کارانه نظام‌های جنسیتی قلمداد می‌شوند. با این حال، در دهه‌های اخیر، دو کشور نشانه‌هایی از ظهور مدل‌های پیوندی یا چندرگه (hybridization) بروز داده‌اند و تفاوت‌هایی فزاینده یافته‌اند. اعتبار عکس: [Granata92/ویکی‌پدیا کامنز](#)

چگونه می‌توان تفاوت‌ها در رژیم‌های جنسیتی دولت‌های اروپای جنوبی را درک کرد؟ چه چیزی مبین این تفاوت‌ها سیر این رژیم‌های جنسیتی است؟ اسپانیا و ایتالیا به دلیل میراث مشترک‌شان در اقتدارگرایی و ماهیت خانواده‌محور دولت رفاه‌شان که تحکیم‌بخش روابط نابرابر جنسیتی و محدودکننده دسترسی زنان به عرصه عمومی است، اغلب در کنار هم و ذیل الگوی خانگی یا محافظه‌کار قرار می‌گیرند. با این حال، این دو کشور در دهه‌های گذشته علائمی از پیوندزنی از خود نشان داده‌اند و مسیرشان همواره بیش‌ازپیش از به یکدیگر تمایز یافته است؛ و همزمان که حرکت اسپانیا به سوی عمومی‌سازی بیشتر بوده است، در ایتالیا حرکت بسیار کندتر و در مسیر خصوصی‌سازی حتی بیشتر رژیم جنسیتی بوده است.

در این‌جا نشان می‌دهیم که فرآیندهای جامعه مدنی و موجودیت سیاسی «نیروی محرکه» اساسی ایجاد تغییر در رژیم‌های جنسیتی است. پویایی میان موجودیت سیاسی و جامعه مدنی در ادبیات پژوهشی فمینیسم دولتی تحلیل شده است؛ این پژوهش‌ها، مطالعات دموکراسی‌های دوران پساصنعت غرب گسترده نقش فمینیسم دولتی در ترویج نمایندگی دموکراتیک منافع زنان و مدخلیت ائتلاف میان جنبش‌های فمینیستی و سازمان‌های سیاست‌گذاری زنان را در مباحث سیاستی جنسیتی بررسی

به‌طور کلی، در اسپانیا عوامل پیگیر سیاست‌های برابری جنسیتی، فشار بیشتری برای اجرای رژیم جنسیتی عمومی اعمال کرده‌اند، در حالی که در ایتالیا نیروهای محافظه‌کار و ضدجنسیت در مسیر توسعه رژیم جنسیتی پیشرو و عمومی، هم در موجودیت سیاسی و هم در جامعه مدنی، زمینه خصمانه‌تری چیده‌اند. در ایتالیا دوام عقاید محافظه‌کار در خصوص نقش‌های جنسیتی در خانواده، اشتغال و سیاست، تقویت‌کننده بقای ساختارهای خانواده سنتی است، در حالی که اسپانیا به سمت مدل خانواده دودرآمده می‌رود. شاهدیم که قوای مخرب مذهب سازمان‌یافته بر رژیم جنسیتی ایتالیا نیز بیشتر است؛ سکولاریزاسیون بیشتر جامعه اسپانیا، در مقایسه با ایتالیا، سبب شده است تا اسپانیا پیشرفت عمده‌تری در امر برابری جنسیتی داشته باشد.

این مطالعه تطبیقی مسیرهای متفاوت رژیم‌های جنسیتی ایتالیا و اسپانیا حاصل تمرکز بر رابطه متقابل بین حوزه‌های موجودیت سیاسی و جامعه مدنی به‌عنوان پیش‌ران‌های تغییر است. نیاز است که تعامل با سایر حوزه‌های حیاتی مانند اقتصاد، خشونت، دانش و مسائل مربوط به بدن و جنسینگی در مطالعات آینده در نظر گرفته شود تا درکی جامع از تفاوت‌های میان رژیم‌های مختلف جنسیتی اروپای جنوبی به دست آید و سنخ‌شناسی‌های عمومی و نادقیق‌تر به چالش کشیده شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Emanuela Lombardo <elombardo@cps.ucm.es>

دسترسی بی‌واسطه‌تری به دولت و نیز تأثیر مخرب‌تری بر برابری دارند. (۴) فمینیسم دولتی و مثلث‌های مخملی (یعنی تعامل بین سیاست‌گذاران، دانشگاهیان و کارشناسان فمینیست و جنبش‌های فمینیستی): در ایتالیا، در مقایسه با اسپانیا، نهادینه‌سازی برابری جنسیتی و اتحاد بین قانون‌گذاران، فموکرات‌ها، دانشگاهیان و کنشگران فمینیست ضعیف‌تر است. (۵) فدرالیسم در اسپانیا نیروی پیشرو است که محرک نوآوری در سیاست‌گذاری در امر برابری جنسیتی درون مناطق مختلف و بین مناطق و دولت مرکزی می‌شود، در حالی که در ایتالیا چنین نیست. (۶) خانواده‌گرایی به‌عنوان یکی از ویژگی‌های نظام رفاهی ایتالیا، در مقایسه با اسپانیا استوارتر باقی مانده است.

عوامل حیاتی مؤثر در ارزیابی ما از جامعه مدنی عبارتند از: (۱) نوع جنبش زنان: در ایتالیا بیشتر بر اساس تفاوت است تا برابری و محوریت دولت در جنبش‌های ایتالیا کمتر است، در مقایسه با اسپانیا که حضور فموکرات‌ها و فمینیست‌ها در احزاب چپ متضمن تداوم توسعه سیاست برابری جنسیتی است؛ (۲) قدرت جنبش‌های ضدجنسیتی و حمایت کنشگران سیاسی رسمی از ایشان: این مورد در ایتالیا با پیوندهای مهم حاکم بر جنبش‌ها و احزاب پوپولیست راست افراطی حاکم در دولت، در مقایسه با اسپانیا، بیشتر دیده می‌شود؛ در حالی که این پیوند سیاسی در اسپانیا پدیده نوظهورتری است؛ (۳) دانش: هم‌زمان که سیر افکار عمومی در اسپانیا در راستای عقاید پیشروتر در مورد نقش‌های جنسیتی و سکولاریزاسیون بیشتر است، محافظه‌کاری در فرهنگ سیاسی و جامعه ایتالیا یکه‌تاز است.

< بحران دور دست‌ها؟ رژیم جنسیتی پسا کووید اتحادیه اروپا

نوشته روبرتا گرینا، دانشگاه بریستول، انگلستان، هدر مکاری، دانشگاه یورک، کانادا، و آنیک ماسلوت، دانشگاه کنتربری، نیوزیلند

پاندمی، بیش از بحران‌های پیشین، نقش حیاتی زنان را در تحکیم و تقویت اقتصاد و بافت اجتماعی اتحادیه اروپا هویدا کرده است. تصویرسازی از آربو.



تأثیر جنسیتی و نژادی بحران‌های درون مرزهای اتحادیه اروپا، نقش این اتحادیه به مثابه بازیگری جنسیتی، و آرایش راهبردی نهادهایش در گفتمان برابری به خوبی مستند شده است. تأثیر وضعیت چندبحرانی (polycrisis) کنونی — فرایندی که در آن چندین بحران متداخل در قالب «وضعیت کلی» در هم می‌آمیزند — بر رژیم جنسیتی اتحادیه اروپا از دوراهی سرنوشت‌سازی نشان دارد که شاید از دوراهی‌های پیشین اتحادیه اروپا مهم‌تر باشد. از نگاه سیلویا والبی، رژیم جنسیتی اتحادیه اروپا تحت فشار این بحران‌های چندگانه، از بعضی جهات، در حال گذار از رژیم جنسیتی عمومی سوسیال‌دموکراتیک به رژیم جنسیتی عمومی نئولیبرال‌تر است، گرچه از جهاتی دیگر در مسیر عکس حرکت می‌کند. در تحلیل ما، این چندبحرانی آزمونی است برای ارزش‌ها و هویت اتحادیه

سال ۲۰۲۰ به مثابه سالی که جهان آهسته شد در یادها خواهد ماند. به باور بسیاری از صاحب‌نظران، شیوع کووید ۱۹ قطعیت‌های تثبیت‌شده اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و هنجارهای هدایتگر اقتصاد سیاسی جهان را بر هم ریخت. گروهی دیگر این بحران را فرصتی برای تأمل درباره آسیب ما انسان‌ها به سیاره زمین و ماهیت متقابلاً وابسته ساختارهای اجتماعی سیاسی می‌دیدند. برای اتحادیه اروپا، که پیش از کووید هم دستخوش بحران‌های گوناگون دیگری بود، پاندمی نمود معمایی وجودی بود: آیا/ین پاندمی بحرانی است که آغازگر فروپاشی می‌شود یا فرصتی است برای تجسم اتحادیه اروپای جدید و دربرگیرنده‌تر؟ در رابطه با تحلیل ما، اتحادیه اروپا به مثابه بازیگری جنسیتی در جهان پسا پاندمی چه نقشی بر عهده دارد؟ و آینده جنسیت در اتحادیه اروپا چگونه خواهد بود؟

اروپا، مخصوصاً دربارهٔ نقش منسوب به این اتحادیه به مثابهٔ بازیگری جنسیتی هم درون مرزهایش و هم برای شرکا و همسایگان خارجی.

< تاریخچهٔ طولانی بحران

قصهٔ یکپارچگی اروپایی قصه‌ای پر از بحران است. این بحران‌ها و توافق‌های پس از آن‌ها معمولاً در این قالب اسطوره‌ای می‌نشینند که فرصت‌هایی اقتصادی فراهم آورده‌اند و فضاهای سیاسی جدیدی آفریده‌اند. به ما، در مقام پژوهشگرانی از اتحادیهٔ اروپا، آموخته‌اند که پروژهٔ یکپارچه‌سازی اروپا در پویایی‌های پیچیدهٔ ژئوپلیتیک اروپای قرن بیستم ریشه دارد: اتحادیهٔ اروپا، درست مثل قنوسی که از میان خاکستر اروپای جنگ‌زده برخاسته، در بخش اعظم دورهٔ هفتادسالهٔ گذشته صلح را در این قاره حفظ کرده است. البته که این [روایت از تاریخ] ناقص است. چنین روایتی ناکامی‌های اتحادیهٔ اروپا در حل منازعهٔ بالکان و همچنین تأثیر بازار واحد (single market) بر اقتصادهای ضعیف‌تر اتحادیه را نادیده می‌گیرد. افزون بر این، اگر از پشت عدسی فمینیسم متلاقی نگاه کنیم، می‌بینیم که چنین فرصت‌هایی به صورت برابر در اختیار همگان قرار نگرفته‌اند. در واقع، بحران‌های پی‌درپی دغدغه‌های مهم مربوط به عدالت اجتماعی و برابری را به حاشیه رانده‌اند.

کووید ۱۹ فقط آخرین حلقهٔ زنجیرهٔ بحران‌ها است. پاندمی جهانی، شاید به گونه‌ای آشکارتر از بحران‌های پیشین، تقسیم جنسیتی و نژادی کار در حریم خصوصی و همچنین در اقتصاد رسمی را پیش چشم‌مان گذاشته است. فهم کانون توجه برنامهٔ بهبود و بازیابی پساکووید (post-COVID recovery plan) قادرمان می‌کند تا اولویت‌های کلیدی و چشم‌انداز ترسیم‌شده برای آیندهٔ اقتصاد و رژیم جنسیتی را ارزیابی کنیم. این‌جا پرسش ما این است که آیا برآیند تغییرات رژیم جنسیتی، چنان که والبی می‌گوید، حرکت به سوی رژیمی کمتر دموکراتیک خواهد بود یا فضایی برای تجسم آینده‌ای دربرگیرنده‌تر پدید خواهد آورد. بنابراین وضعیت پسا ۲۰۲۰ را باید درون بستر تاریخی چندبحرانی فهمید؛ بستری تاریخی که بحران یورو در سال ۲۰۰۸ (و سیاست‌های ریاضیتی مربوط به آن)، بحران انسانی جاری در منطقهٔ مدیترانه و مسیرهای مهاجرتی‌اش که پیوسته خطرناک‌تر می‌شوند، و سرانجام اجرای برگزیت و قدرت‌گیری جنبش‌های پوپولیست اتحادیه‌ستیز در قارهٔ اروپا به آن شکل می‌دهند.

< رژیم جنسیتی در دورهٔ کووید-۱۹

در نخستین مرحلهٔ بحران کووید-۱۹، تمرکز بر پاسخی پان‌اروپایی و بر تاب‌آوری خدمات ملی سلامت بود. کارکنان نظام سلامت، پزشکان و

پرستاران در کسوت قهرمانانی به تصویر کشیده می‌شدند که در شرایطی پرتنش در خط مقدم جبههٔ جدید مبارزه با ویروس تلاش می‌کنند. در این مرحله، سلامت عمومی موضوع مذاقه و موشکافی قرار گرفت. وقتی بسیاری از خانواده‌ها خود را برای کار و زندگی در چهاردیواری خانه بازسازماندهی کردند، بیشتر بار رسیدگی به وضعیت تحصیلی کودکان و مراقبت از اعضای خانواده بر دوش زنان/مادران افتاد. در واقع، زنان همچنان بیشتر مراقبت‌های بی‌دستمزد، نامرئی و، در عین حال، اساسی‌ای را تأمین می‌کردند که کل اقتصاد را سرپا نگه می‌داشت. بنابراین، رویهٔ پان‌اروپایی به سوی رژیمی جنسیتی پیش می‌رفت که پیوسته خصوصی‌تر می‌شد و تقسیم کار سنتی جنسیتی را تحکیم و تثبیت می‌کرد.

به این ترتیب، تدابیر حوزهٔ سلامت عمومی برای پیشگیری از شیوع کووید ۱۹ یکی از بنیادی‌ترین نواقص مدل برابری نهفته در رژیم جنسیتی نتولیرال را برجسته کردند. تمرکز بر دسترسی به بازار نیروی کار و فعال‌سازی زنانی که فرزندان مدرسه‌رو دارند تقسیم جنسیتی کار مراقبتی در خانوار را، که ریشه‌هایی عمیق دارد، چندان به چالش نکشیده است. این بحران، بیش از بحران‌های پیشین، نقش حیاتی زنان در اقتصاد و اهمیت مستمر بازتولید اجتماعی در ادامهٔ کار اقتصاد رسمی را نشان داده است. بسیاری از کارکنان کلیدی «خط مقدم نبرد با ویروس» مثل نظافتچی‌ها، پرستاران، به‌ورزان و پزشکان، زن هستند. پاسخ‌های سیاست‌گذارانه به کووید ۱۹، به شیوه‌های بسیار، نشان از دیرپایی ارزش‌های مرتبط با مدل نان‌آور مرد دارند. نکتهٔ جالب این است که آنچه جامعهٔ اروپایی را در دورهٔ پاندمی جهانی سرپا نگه داشت، همان نوع کار قدرنادیده و دست‌کم‌گرفته‌شده‌ای بود که زنان انجام می‌دادند؛ کاری که در گزارش‌های رسمی اقتصادی و در نتیجه، در رژیم جنسیتی اتحادیهٔ اروپا به‌آسانی نادیده گرفته می‌شود و نامرئی می‌ماند. به نظر می‌رسد تصویب دستورالعمل موازنهٔ کارزندگی اتحادیهٔ اروپا (EU Work-Life Balance Directive) در سال ۲۰۱۹ هم در کاهش تأثیر منفی بار مضاعف مراقبت‌کنندگان در دورهٔ پاندمی جهانی چندان موفق نبوده است. با این حال، این دستورالعمل مبنایی است برای تدوین «سیاست مراقبتی اتحادیهٔ اروپا» در چهارچوب برنامهٔ بهبود و بازیابی پساکووید اتحادیهٔ اروپا.

وضعیت چندبحرانی چه تأثیری بر رژیم جنسیتی اتحادیهٔ اروپا خواهد گذاشت؟ برنامهٔ بهبود و بازیابی کمیسیون اروپایی (The Europe's Recovery Plan) فرصتی است برای اندیشیدن به این‌که قرار است اتحادیهٔ اروپا چگونه سازمانی باشد. این برنامهٔ هدفی واضح و بلندپروازانه، و بودجه‌ای به همان اندازه بلندپروازانه، برای پشتیبانی از «گذار عادلانه» و بهبود و بازیابی دارد. اما مسئلهٔ تأثیر این سرمایه‌گذاری بر رژیم جنسیتی اتحادیهٔ اروپا و اعضای تشکیل‌دهنده‌اش همچنان بی‌پاسخ مانده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Roberta Guerrina <roberta.guerrina@bristol.ac.uk>

< بازی با آتش: جامعه‌شناسی مردانگی

راوین کانل، استاد بازنشسته، دانشگاه سیدنی استرالیا و عضو کمیته پژوهش زنان و جامعه (RC32) و تحلیل مفهومی و اصطلاحی (RC35) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

پرسش‌ها دربارهٔ مردانگی – انواع موقعیت‌های اجتماعی که یک مرد می‌تواند بگیرد – به‌هیچ‌وجه جدید نیست. حماسهٔ سومری اکدی گیل‌گمش، چهارهزار سال پیش داستان دو مردانگی متضاد، گیل‌گمش نجیب‌زادهٔ بانزاکت و انکیدوی جنگل‌نشین وحشی را روایت کرد. اثر بزرگ کلاسیک ادبیات یونان، *ایلیاد*، از عشق میان پاتروکلوس رفیقی دمدمی و بی‌لیاقت و آشیل، قاتلی بدعنت و باکفایت می‌گوید. در واقع آن رابطه نقطهٔ عطف داستان هومر بود.

جامعه‌شناسی مدرن مردانگی متکی بر افسانه‌ها نیست، اگرچه باید پیشینهٔ فرهنگی عمیق آن را در داستان‌های قدرت، خشونت و رفاقت به یاد آوریم. همان‌طور که کوپانا راتله، روانشناس افریقای جنوبی به ما یادآوری می‌کند، ساده‌سازی بیش از حد مردانگی «سنتی» کار آسانی است. سنت‌های واقعی چندانکه و پیچیده و مورد مناقشه‌اند.

< پیدایش: از نقش‌های جنسیتی تا نظریهٔ ساختارگرا

معنای مردانگی را می‌توان با بحران‌های اجتماعی، از تصرف استعماری گرفته تا بیکاری توده‌ای و با دعوی‌های جنبش‌های زنان به پرسش کشید. عجیب نیست که کاوش‌های روانکاوانهٔ پیشگام دربارهٔ مردانگی (توسط فروید، یونگ و بیش از همه آدلر) با جنبش حق رأی زنان و ایدهٔ «زن جدید» در اروپای مرکزی مصادف شد. این جامعه بود که نخستین نظریهٔ جامعه‌شناختی تمام‌عیار جنسیت را تولید کرد که آموزگار فمینیست آلمانی، ماتیلد وارتنینگ آن را پروراند.

یکی از نقاط عطف تحقیقات مدرن دربارهٔ مردانگی جنبش جهانی آزادی زنان در دههٔ ۱۹۷۰ بود. در آن زمان چارچوب اجتماعی و علمی عمده برای فهم جنسیت، ایدهٔ «نقش‌های جنسی» بود. این ایده همچنان در رسانه‌های جمعی، در روان‌شناسی اجتماعی و در رشته‌های عملی مانند آموزش و کار درمانی، ایده‌ای آشناست. تا زمانی که سیگار کشیدن، رژیم غذایی بد، تصادفات جاده‌ای در میان مردان جوان از پیامدهای هنجارهای نقش مردانه تلقی می‌شود، سیر تکاملی مردانگی را می‌توان به‌منزلهٔ یادگیری نقش جنسی تفسیر کرد.

ایدهٔ نقش‌های جنسی اولین برآورد مفید از تحلیل اجتماعی جنسیت است. این ایده جایگزینی قاطع برای این باور است که مردانگی و زنانگی را ژنتیک یا خدا معین می‌کند. این ایده توجه را به عواملی (والدین، رسانه‌های



مجسمهٔ مدرن گیل‌گمش در محوطهٔ دانشگاه سیدنی. گیل‌گمش پس از مبارزه با شیری که به دست گرفته است، در اینجا سالم مجسم شده است. اعتبار عکس: Gwil5083 / کریتیوکامانز

هشت مجله پژوهشی در رابطه با مردانگی‌ها وجود دارد که در پنج کشور مختلف منتشر می‌شود. ابتکار عمل‌های متعددی برای راه‌اندازی مراکز پژوهشی تخصصی وجود داشته است، اما صرفاً تعداد اندکی تداوم داشته‌اند. با این حال، از دهه ۱۹۹۰ همایش‌های پژوهشگران به‌طور مرتب برگزار شده است. طی یک دستاورد بزرگ، فهرست بسیار گسترده‌ای از آثار منتشرشده از سال ۱۹۹۲ با همکاری مایکل فلود در استرالیا به‌شکل آنلاین جمع و نگهداری شده که در وبسایت www.xyonline.net در دسترس است.

بحث‌ها از ابتدا در سطح بین‌المللی بود و این رشته پژوهشی فوراً جهانی شد. در آغاز قرن نه تنها مقالات فردی بلکه مجموعه‌ای کامل از پژوهش‌ها درباره مردانگی‌ها از هند، شیلی، برزیل، آمریکا، بریتانیا، آلمان، آفریقای جنوبی، استرالیا، ژاپن و کشورهای شمال اروپا چاپ شده بود یا در شرف چاپ شدن بود. آژانس‌های سازمان ملل متحد برای پیشگیری از خشونت

فی‌المثل در کشورهای جنوب و جنوب شرقی آسیا از پژوهش درباره مردان در مقیاس چندین کشور حمایت کرده است. مجموعه‌های چندکشوری بیشتری چاپ شده‌اند که حوزه‌هایی مانند مردانگی و ورزش، مردانگی‌ها در بلایا و مردانگی‌های بومی را پوشش می‌دهند.

ماندگارترین برنامه پژوهشی مردانگی‌ها در این کوشش سراسری، مجموعه‌ای از همایش‌های بین‌المللی، کتاب‌ها و پروژه‌های پژوهشی است که حوزه اولواریا و ترزا والدس و همکارانشان در شیلی تنظیم کرده‌اند. این برنامه بیش از بیست سال است که به‌نحو ثمربخشی در حال اجراست و اخیراً با کتاب سالانه *Masculinidades en América Latina: Veinte años de estudios y políticas para la igualdad de género* مشهور شده است.

این رشته همواره جنبه‌ای کاربردی داشته است. پیوند زود هنگام با جنبش‌های آزادی‌بخش به‌معنای علاقه به تغییر مردانگی‌ها و مبارزه با سرکوب بود. برنامه‌های بسیاری برای کاهش خشونت جنسیت‌محور برگزار شده است که پژوهش و کنشگری را با هم ترکیب می‌کند، هرچند این کاری دشوار بوده است. تحقیقات مردانگی فوراً در رشته‌های حرفه‌ای از جمله آموزش پسران، مشاوره و روان‌درمانگری و موضوعاتی پیرامون سلامت مردان (از جمله رژیم غذایی، پیشگیری از تصادف، سیگار کشیدن، مصرف الکل، استرس محل کار و بیماری‌های مقاربتی) کاربرد پیدا کرد.

< تغییر عقاید درباره مردانگی

هیچ رشته پژوهشی‌ای ممکن نیست ایستا بماند؛ پژوهش، هرچه باشد، برای گسترش و اصلاح دانش ما طراحی شده است. بی‌گمان در طول چهل سال گذشته، پژوهش درباره مردانگی‌ها مناقشات، تغییرات و گاه شوک‌هایی را از سر گذرانده است.

یکی از مناقشات به مفهوم جامعه‌شناختی «مردانگی هژمونیک» ارتباط پیدا کرده است. این ایده طی دهه ۱۹۸۰ در تحلیلی ساختارگرا مطرح شد و سلسله‌مراتب میان مردانگی‌ها را در نسبت با نابرابری‌های میان مردان و زنان قرار می‌دهد. ایده مردانگی هژمونیک از آن زمان اغلب بدون تحلیل پس‌زمینه‌ای ساختار اجتماعی استفاده شده است. علی‌رغم این ساده‌سازی،

<<

جمعی و غیره) معطوف می‌کند که هنجارها را تعریف می‌کنند و بر یادگیری اثر می‌گذارند. این مفهوم اذعان می‌دارد که در صورت تغییر هنجارهای جنسیتی حاکم بر نقش‌های جنسی، این نقش‌ها قابل تغییر است. در دهه ۱۹۷۰، بسیاری از گروه‌های فمینیستی تصمیم به تغییر هنجارهای مربوط به نقش زنان گرفتند. برخی از کنشگران کوشیدند همین کار را برای نقش مردانه انجام دهند و از «رهایی مردان» در کنار رهایی زنان سخن گفتند. در آمریکا این دستورکار در شکل‌گیری یک سازمان ملی پیشرو برای مردان در سال ۱۹۸۲-۱۹۸۱ موثر بود.

اما ضعف جدی در مفهوم نقش جنسی خیلی زود آشکار شد. اغلب فرض بر این بود که در هر جامعه‌ای یک نقش مردانه و یک نقش زنانه وجود دارد. تحقیقات تجربی به‌طور مکرر الگوهای جنسیتی متعددی را نشان داد. نظریه نقش نمی‌توانست تفاوت‌های جنسیتی گسترده در دارایی، درآمد و مالکیت زمین را توضیح دهد؛ تفاوت‌هایی که در بیشتر نقاط جهان وجود دارد. این نظریه در بهترین حالت، می‌توانست سازگاری با نابرابری اقتصادی را توضیح دهد. نظریه نقش جنسی در نهایت با مسائل قدرت و خشونت مشکل‌زبادی داشت.

دانشمندان علوم اجتماعی در دهه ۱۹۸۰ در تعدادی از کشورها سعی کردند فراتر از رویکرد نقش/هنجار کار کنند. آنها جنسیت را یک ساختار اجتماعی بزرگ می‌دانستند که اقتصاد و دولت و همچنین خانواده و روابط بین‌فردی را دربر می‌گیرد. همزمان تصویرهای پیچیده‌تری از مردانگی در حال ساخته‌شدن بود که ایده‌هایی را از جنبش‌های رهایی و حقوق مدنی همجنسگرایان و نیز از [جنبش‌های] رهایی زنان می‌گرفت. همچنین جامعه‌شناسان از روانکاوی و مردم‌نگاری و پژوهش کمی بهره گرفتند.

در سال ۱۹۸۵، سیگرید متز-گوکل و اورسولا مولر در من (Der Mann به معنی مرد) را منتشر کردند که گزارشی ملی از زندگی و نگرش مردان در آلمان بود. در همان سال، تیمی استرالیایی مانیفست «به سوی جامعه‌شناسی جدید مردانگی» را منتشر کرد و در همایش سازمان کنشگران در آمریکا، سه جلسه درباره «مطالعات مردان» برگزار شد. حتی پیش از آن آشیس ناندی در هند گزارش درخشان خود را از ساخت مردانگی در استعمار، در کتاب دشمن صمیمی (۱۹۸۳) منتشر کرده بود.

< چشم‌انداز جهانی

طی یک دهه، رشته‌های پژوهشی پایه‌گذاری شد که به نام‌های مختلفی چون «مطالعات مردان» (موازی با «مطالعات زنان»)، «Männerfor-schung» (پژوهش مردان) در آلمان، «مطالعات مردانگی»، «مطالعات انتقادی درباره مردان و مردانگی» یا عبارات مشابه شناخته می‌شد. نخستین مراکز در دانشگاه‌های کشورهای و مناطق غنی قرار داشت: آلمان، اسکانديناوی، بریتانیا، آمریکا و استرالیا. دانشگاه‌ها گروه مطالعات مردان راه‌نیداختند. در عوض تدریس درباره مردانگی معمولاً در برنامه‌های وسیع‌تر مطالعات جنسیت یا در دوره‌های جنسیت در گروه‌های جامعه‌شناسی، تاریخ، ادبیات و سایر علوم انسانی انجام می‌شد.

در طول دهه ۱۹۹۰ و پس از آن، مجله‌های تخصصی ایجاد شد؛ اکنون

بومی و جنوب جهانی بیشتری در درون خود است. به مدت یک‌دهه آشپس ناندنی در هند و جوک فیلیپس در ائوتاروای نیوزیلند در عمل تنها کسانی بودند که مطالعات مردانگی‌ها در استعمار را حفظ کردند. این رشته از تاریخ اکنون غنی‌تر شده است. همچنین تعداد پیمایش‌ها، مردم‌نگاری‌ها، مطالعات نهادی و نظریه‌پردازی دربارهٔ مردانگی از کشورهای پسااستعماری و شبه‌استعماری رو به افزایش است. اکنون به ویژه در آمریکای لاتین شاهد پیدایش تفسیری کلی از نقش امپریالیسم و استعمار و وابستگی پس از استعماری در ایجاد مردانگی‌هاییم.

< سیاست دانش

من این مقاله را «بازی با آتش» نامیدم چون پژوهش جدی دربارهٔ مردانگی‌ها می‌تواند در برابر منافع قدرت قرار بگیرد. پژوهش و نظریهٔ اجتماعی به‌طور کلی برای باورهای عرفی حافظ سلسله‌مراتب اجتماعی خطرناک است. این موضوع بی‌اهمیتی نیست. وقتی به قدرتمندترین گروه‌های جهان - میلیاردرها، مدیران شرکت‌های فراملی، ژنرال‌ها، نخبگان سیاسی و مقامات مذهبی - می‌نگریم، گروه‌های به‌شدت مردانه‌شده را می‌بینیم. وجود واپس‌رانی^۱ جای تعجب نخواهد داشت و واپس‌رانی اتفاق افتاده است.

کتاب‌های پر فروش دربارهٔ مردانگی ادبیات پژوهشی نیستند؛ بلکه تجلیل روان‌شناسی عامه‌پسند از نوعی «مردانگی حقیقی» خیالی‌اند. اولین کمک مالی که برای پژوهش تجربی دربارهٔ مردانگی دریافت کردم، در دههٔ ۱۹۸۰ از سوی سیاستمداران محافظه‌کار مورد حمله قرار گرفت. اخیراً دولت اقتدارگرای مجارستان کل رشتهٔ مطالعات جنسیت را در دانشگاه‌ها ممنوع کرده است. دولت‌های دیگری به‌طور کلی در حال کاهش بودجهٔ علوم انسانی و علوم اجتماعی‌اند. اخیراً محافظه‌کاران دواتش^۲ کلیسای کاتولیک، در کارزاری که اکنون در میان احزاب و جنبش‌های دست‌راستی سراسر جهان گسترش یافته است، به «نظریهٔ جنسیت» حمله کرده‌اند.

بنابراین این رشته، رشتهٔ بی‌دردسری برای پژوهشگران نیست! اما مهم است که درکی ژرف‌تر از مردانگی‌ها هم برای علوم اجتماعی و هم برای پیکارهای عدالت اجتماعی داشته باشیم. مطالعهٔ مردانگی بخشی ضروری از مطالعهٔ جنسیت و سکسوالیته و پژوهش در رشته‌هایی اعم از مطالعات خانواده تا جامعه‌شناسی صنعتی است. دانش دربارهٔ مردانگی‌ها به درک فشارها برای تغییر اجتماعی و هم مقاومت‌ها در برابر تغییر کمک می‌کند. این رشته از دانش پیوندهای تازه‌ای میان جنبش‌های اجتماعی و رویه‌های حرفه‌ای به جامعه‌شناسان عرضه می‌دارد. شاید مهم‌تر از هر چیز این باشد که مطالعهٔ مردانگی‌ها بُعد تازه‌ای به درک ما از قدرت و نحوهٔ حک شدن آن در زندگی روزمره افزوده است. آنچه مهم است لزوم تداوم این کار است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Raewyn Connell <raewyn.connell@sydney.edu.au>

۱. Backlash واکنش شدید منفی به یک ایده و دستاوردهای آن در حوزهٔ عمومی، مانند جنبش زنان که اغلب از سر نوعی کینهٔ هنجاری و سوگیری علیه گروه‌های اقلیت است (م).

این مفهوم به حفظ آگاهی پژوهش مردانگی نسبت به قدرت و نابرابری در روابط جنسیتی کمک کرده است. بنابراین این ایده در پرداختن به نخبگان مردانه‌شده و مطالعهٔ مدارس و محل‌های کار و رسانه‌های جمعی ارزشمند بوده است.

اما ممکن است بیش از حد بر تعین ساختاری تأکید بورزیم. در پاسخ به این مشکل، بر انعطاف در تعریف و عمل در مردانگی‌ها تأکید شده است. حامی ایدهٔ اخیر رویکردهای پسااستعمارگرا بوده‌اند که درک‌اشن از جنسیت عمدتاً گفتمانی است. به‌طور خاص این نظرات جالبند که اشکال همونیک مردانگی ممکن است با به‌کارگیری جنبه‌هایی از مردانگی‌های تحت سلطه تغییر کند. این ایده مفهوم «مردانگی‌های دوره‌گه» (hybrid masculinities) را به وجود آورد که برای درک تغییر نظم‌های جنسیتی مفید است.

مسئلهٔ تغییر مضمون استراتژیک مهمی را مطرح می‌کند. چگونه باید اشکال برابری طلبانه‌تری از مردانگی را تئوریزه کنیم تا بتوان امیدوار بود که از پیش راه‌هایی برای زندگی مردان در جامعهٔ به لحاظ جنسیتی برابر نشان دهد؟ از همان ابتدا پژوهش‌های پراکنده‌ای در این باره وجود داشته است. پژوهشگران به مردانگی‌هایی چشم دوخته‌اند که از نو مجسم می‌شوند، در جنبش‌های زیست‌محیطی، در شوهرانی که در «خانواده‌های منصفانه» در کار خانگی سهم می‌شوند، در مردان جوانی که پدرانگی متعهدتر را تمرین می‌کنند، در سربازانی که به کنشگران صلح تبدیل می‌شوند. پیمایش‌های نگرش‌های اجتماعی در تعدادی از کشورها تعهد بیشتر به برابری میان زن و مرد و پذیرش بیشتر مردان همجنسگرا را در میان نسل‌های جدیدتر نشان داده است. اینکه ما باید به این الگوها به عنوان شکل تازه‌ای از مردانگی بنگریم محل مناقشه است. اما دانستن این نکته مهم است که پژوهش داستان‌هایی از تغییرات مثبت و همچنین داستان‌هایی از خشونت و سرکوب را به همراه دارد.

< گره‌انداختن در تصویر جهان

مطالعهٔ مردانگی‌ها مانند بسیاری از رشته‌های دیگر جامعه‌شناسی متأثر از ایدهٔ تلاقی (intersectionality) است. پژوهش دربارهٔ مردانگی‌ها مدت‌ها پیش تفاوت‌های فرهنگی را به‌ویژه در رابطهٔ با طبقهٔ اجتماعی به رسمیت شناخت. مطالعهٔ پاول ویلیس دربارهٔ جوانان طبقهٔ کارگر در کتاب یادگیری کارکردن (۱۹۷۷) نمونهٔ مشهوری است. مسائل مربوط به قومیت، نژاد و بومی بودن در دهه‌های اخیر مورد توجه بیشتری قرار گرفته است.

«تلاقی» نامی برای سلسله‌مراتب‌های اجتماعی متقاطع ارائه داد، اما این استعارهٔ هندسی اغلب تصویری ایستا از تفاوت ارائه می‌دهد. کارهای تازه‌ای چون الوان مردانگی (Les couleurs de la masculinité) اثر مارا ویوروس (۲۰۱۸) بر پایهٔ پژوهش در کلمبیا نشان می‌دهد که چگونه تلقی پویای تاریخی از تلاقی می‌تواند واقعیت قدرت، سرکوب و پیکار اجتماعی را روشن سازد.

پژوهش اجتماعی دربارهٔ مردان و مردانگی که برای آیندهٔ این رشته بسیار اهمیت دارد در حال گنجاندن چشم‌اندازهای پسااستعماری، ضداستعماری،

< ادای احترام به مُنی اباطه (۱۹۵۹-۲۰۲۱)

مایکل بوراوی، دانشگاه کالیفرنیا برکلی ایالات متحده آمریکا



مُنی اباطه در نمایشگاه عکس‌های کتابش، مزارع پنبه به یاد می‌آید.



مُنی اباطه پشت میز در دانشگاه آمریکایی قاهره.

اباطه به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و همچنین عربی مسلط بود، او حلقهٔ اتصال محکمی بود که ورای طبقه‌بندی‌های شسته‌رفته می‌نشست - شمال-جنوب، شرق-غرب، محلی-جهان‌شهر - و همیشه سخاوتمند و دلسوز مصیبت‌های دیگران بود. مُنی از دوستان نزدیک گفتگوی جهانی بود و گزارش‌هایش در باب ظهور و سقوط بهار عربی به همراه عکس‌های فراموش‌نشده‌اش چاپ شده است؛ این گزارش‌ها با «لحظات انقلابی در میدان تحریر» شروع شد و با «جنگ دیوارها»، «خسونت ضدانقلاب مصر» ادامه پیدا کرد و با مصاحبه‌ای دربارهٔ «سرنوشت مصر پس از انقلاب» به پایان رسید. در ادامه چند قطعهٔ ادای احترام دوستان و همکاران را آورده‌ایم. ■

رسید. مزارع پنبه به یاد می‌آید (۲۰۱۳) تاریخچه‌ای از املاک خانوادهٔ اوست که به زیبایی به تصویر کشیده شده است و از نگاه و زبان حسابداران، کارمندان، کارگران و دهقانانش روایت شده است؛ روایت‌هایی که با هنرمندی نقل شده و از دل سال‌ها مکالمه و مصاحبه می‌آید. کلاژهای قاهره (۲۰۲۰)، آخرین کتابش، بازخوانی غنایی زندگی در شهر غیرقابل‌تحمل در دههٔ پس از انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ است. این اثر قوم‌نگاری مبتکرانه، درام‌های در حال وقوع در داخل و خارج ساختمانش در قلب قاهره را با شفافیت تمام ثبت و ضبط می‌کند. وقایع حول آسانسوری است که دائماً از کار می‌افتاد و تلاش بی‌وقفه برای تعمیرش در جریان است، استعاره‌ای از شهر به عنوان یک کل - آمیختگی جادویی آرمان‌شهر و ویران‌شهر.

در ۵ جولای ۲۰۲۱ جهان یکی از جامعه‌شناسان بزرگ خود را از دست داد. مُنی اباطه پس از بیش از دو سال مبارزه با سرطان، سرانجام تسلیم شد. او تا پایان مصمم بود تا سرحد امکان زندگی کند؛ تا پایان، پایین و بالای سیاست و پاندمی را دنبال کرد؛ تا آخر پیگیر زندگی دوستانش بود. او که با از کار افتادن چند عضو بدنش از دردی بی‌پایان رنج می‌برد، از تختش در برلین به تدریس دانشجویان خود در دانشگاه آمریکایی قاهره ادامه داد. در طول زندگی حرفه‌ای پرمایه‌اش، نوشته‌های او از زنان روستایی مصر، رابطهٔ میان اسلام و غرب و فرهنگ مصری گرفته تا نقاشی مصری و بهار عربی را دربرمی‌گرفت.

جامعه‌شناسی او نوعی هنر بود که این هنر در دو کتاب آخرش به کمال

وینتا سینه‌ها، دانشگاه ملی سنگاپور

مربی‌ای که برای همکاران و دانشجویان به یک اندازه الهام‌بخش بود - شخصیتی که درگذشتش خلأ بزرگی بر جای گذاشته

کارهای پژوهشی دربارهٔ جنوب شرق آسیا در سنگاپور بود. یک جامعه‌شناس، کنشگر و پژوهشگر استثنایی فمینیست -

درگذشت مُنی اباطه ضایعه‌ای است که به زبان در آوردنش خارج از توان من است. او را از زمانی می‌شناختم که برای

است. بی‌شک، مطالعات متعهدانه، دقیق و پرشور او پیشگامانه بود. مَنی اباضه زمانی به‌عنوان محقق معتبر جهانی جایگاهی بین‌المللی کسب کرد که دانشگاه‌های سراسر جهان درگیر مقابله با پیشینه‌های تعصبات جنسیتی، نژادی و مذهبی بودند. مَنی خستگی‌ناپذیر بود و انرژی بی‌پایان و روحیه سخاوتمندی از خود برون می‌داد - حتی زمانی که با مشکلات شخصی خودش دست‌وپنجه نرم می‌کرد. آنچه در مورد مَنی بیشتر از همه تحسین مرا برمی‌انگیخت،

رؤیای او دربارهٔ انسانیت شمول‌پذیری بود که به تاریخ تبعیض و بقایای موجود تعصب حساس باشد. او این اعتقاد و شهامت را داشت که دربارهٔ جنایاتی که می‌دید صحبت کند و مقابل‌شان بایستد. من در سال‌های اخیر در جلسات انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در نقاط مختلف جهان با مَنی برخورد داشتیم، و همچنان می‌دیدم که چطور انسانیت صاف‌وساده‌اش مؤید توجه و دغدغهٔ او به‌ویژه نسبت به پژوهش‌گران جوان‌تر و زنِ اهل جنوب جهانی بود. او به

عنوان محقق فمینیست متعهد به بازآرایی جنسینگی (Sexuality)، جنسیت و پویایی قدرت، الگو و مربی الهام‌بخشی بود که بر جهان‌های اجتماعی ما همچنان عمیقاً تأثیر می‌گذارد. مهمتر از همه، دلم برای چشمان براق مَنی و لبخند مسری‌اش تنگ خواهد شد؛ و اینکه چطور همیشه ترجیح می‌داد از یک جلسهٔ کسل‌کننده فرار کند و در عوض نزد دوستی فنجان قهوه‌ای میل کند. در آرامش بخواب مَنی - عمیقاً دل‌تنگ توایم. ■

برایان ترنر، دانشگاه کاتولیک استرالیا

مَنی یک روشنفکر خیره‌کننده و کارزماتیک بود که ذکر طیف وسیع علایقش در این متن نمی‌گنجد. مرگ نابهنگام او ضربهٔ غم‌باری بر دوستان، دانشجویان، دانشگاه آمریکایی قاهره و در سطح وسیع‌تر برای دنیای دانشگاهی است. از خوش‌اقبالی من بود که زندگی‌ام اغلب با مسیر مَنی تلاقی پیدا می‌کرد؛ در آدلاید استرالیا، بیله‌فلد آلمان، هلند، کمبریج انگلستان، قاهره و سنگاپور. او

اغلب کارهایش را در نظریه، فرهنگ و جامعه (Theory, Culture & Society)، مجله برجستهٔ بریتانیایی در حوزهٔ مطالعات فرهنگی، منتشر می‌کرد؛ اما تحقیقات او شامل موضوعاتی مانند تاریخچهٔ کشت پنبه در سال ۲۰۱۳ نیز می‌شد. مَنی، با مدرک دکتری‌اش از دانشگاه بیله‌فلد در سال ۱۹۹۰ و با تسلطش بر چندین زبان، یک جهان‌وطن واقعی بود که کار و زندگی‌اش شرق و غرب را پیوند می‌زد. بسیاری از

اسلام‌پژوهان اغلب منحصرأ بر خاورمیانه تمرکز دارند، درحالی‌که مَنی از ابتدای کارش پیوندهای متقابل میان مصر، مالزی و اندونزی را ترکیب و مطالعه می‌کرد. اولین اثر مهم او - مناظرات دربارهٔ اسلام و دانش در مالزی و مصر - در سال ۲۰۰۲ در بررسی «اسلامی‌سازی دانش» سال‌ها جلوتر از سایر آثار این حوزه بود. البته اهمیت موضوع همچنان در حال افزایش است. ■

سعاد جوزف، دانشگاه کالیفرنیا دیویس ایالات متحده آمریکا

بیشتر از بیست سال از زمان آشنایی‌ام با مَنی اباضه می‌گذرد، یعنی زمانی که دو سال از استقرارم در دپارتمان می‌گذشت و مدیر برنامهٔ آموزش خارج از کشور دانشگاه کالیفرنیا در دانشگاه آمریکایی در قاهره بودم. او در آن زمان مدام غیب می‌شد. او به قدری برجسته بود که به‌عنوان سخنران اصلی و تحت عناوین دیگر دائماً دعوت می‌شد و در حال سفر بود. در اندک مجال استراحت، در هنگام شام، در خانه دوستان مشترک زمانی که فرصتی پیش می‌آمد تا با فراغت بیشتر صحبت کنیم، او با استعداد بی‌نظیرش، بینش جامعه‌شناختی‌اش، اشتیاقش به امور مربوط به مصر و منطقه عربی، مرا متحیر می‌کرد. آن تعهد مفرط در تظاهرات سال ۲۰۱۱ مصر به خوبی جلوه کرد. آنجایی که او و میلیون‌ها نفر دیگر در یکی از درخشان‌ترین لحظات مصر معاصر و

منطقهٔ عربی حضور داشتند، مَنی با مشارکت سیاسی و علمی همزمانش از سایرین متمایز شد. آنچه را که معترضان با زبانی خلاقانه برای بیان انقلابی می‌ساختند، مَنی موضوع مطالعه و بررسی خود قرار می‌داد - گرافیتی‌ای که بر روی دیوارهای ساختمان‌های اطراف میدان تحریر پهن شده بود، گویی شاخ‌های گاوی باشند که مردم را به بلند کردن صدایشان فرا می‌خواند. او هر روز در این میدان قدم می‌زد، از گرافیتی‌ها عکس می‌گرفت تا صداهای قیام را ضبط کند؛ قیامی که لحظه‌ای تاریخی را رقم می‌زد که تخیل، امید و روح میلیون‌ها مصری را تسخیر کرده بود. هنگامی که به آن جا رفتم، او من را به اطراف میدان تحریر برد، در خیابان‌های نزدیک میدان قدم زدیم و او در وصف خلاقیتی برایم می‌گفت که در تقلائی بلندکردن صدا و شنیده شدن بود.

او ضبط کرد. مستند کرد. ثبت کرد. هنر را به تاریخ تبدیل کرد. من از روایت او و درک او از مبارزات انقلابی و منش او در پذیرش ارادهٔ توانمندسازی زندگی روزمرهٔ مصری‌های متأثر شدم.

سال‌ها بعد، من به همراه همکارم، زینت زعتری، از او دعوت کردیم تا در کتابچهٔ راهنمای زنان خاورمیانه (راتلج) همکاری کند. او بیمار بود. با این حال و با دردی که داشت، نوشت. ما کتاب را فقط چند هفته قبل از درگذشت او برای بررسی فرستادیم. او ناپدید شده بود. اما فصل درخشان او را داشتیم. دختر دوست داشتنی او، لورا استات، موافقت کرد برای هرگونه اصلاحی که نیاز باشد، با ما همکاری کند. مَنی دوباره ناپدید شد. اما او اینجاست. او را در نوشته‌هایی داریم که تا همیشه با ما خواهد ماند. ■

پل امر، دانشگاه کالیفرنیا سانتا باربارا، ایالات متحده امریکا

مُنی اباضه الگویی جهانی برای پل زدن میان فلج‌کننده‌ترین شکاف‌ها در جامعه‌شناسی سنتی غرب‌محور ارائه می‌دهد؛ شکافی که جامعه روستایی را از شهری، موضوعات اقتصادی را از موضوعات اعتقادی و مادی را از زیبایی‌شناسی جدا می‌کند. به همین دلیل، کار مُنی انقلابی در حوزه‌های جامعه‌شناسی است. یک سنتز مصری در دستان او به چشم‌اندازی برای جامعه‌شناسی قرن ۲۱ به عنوان یک کل بدل می‌شود. تعداد تک‌نگاشت‌های منتشرشده او در کتاب‌ها خیره‌کننده است.

بازتابی (reflexive methods) برای تحلیل خاطره، سوگواری و یادبود بوده است. این سه مداخله شکل‌دهنده به حوزه‌های جامعه‌شناسی، به روش‌های پویا و الهام‌بخشی با هم تلاقی دارند و یک‌دیگر را پیش می‌برند. مُنی نه فقط پژوهش‌گری برجسته، بلکه مربی فوق‌العاده سخاوتمندی نیز بود. کلاس‌های او افسانه‌ای بود؛ کلاس‌های او میزبان پژوهش‌گران خارجی می‌شد و به دپارتمان در دانشگاه آمریکایی قاهره شکل می‌داد، و آن را در سراسر جهان مطرح می‌ساخت. ■

سید فرید العطاس، دانشگاه ملی سنگاپور

مُنی دانشمندی استثنایی، دوستی دغدغه‌مند و متعهد و انسانی فوق‌العاده بود. درگذشت او مرا به یاد گران‌بهایی دوستی‌های صمیمی و گرم می‌اندازد؛ دوستی‌هایی که در غیاب‌شان دانش‌آموختگی می‌تواند بی‌معنی و بیگانه‌کننده باشد.

مطالعات مُنی، که مضامین بسیاری را در بر داشت، برای من صرفاً درخشان و روشن‌گر نبود، بلکه به صورت کاملاً شخصی

مرا تحت تاثیر قرار می‌داد. پژوهش‌های اولیه او بررسی انتقادی خلق دانش در مصر و مالزی بود. این تمرکز منحصر به فرد بود و او از معدود پژوهش‌گرانی بود که هم به منطقه خودش یعنی جهان عرب و هم به مجمع‌الجزایر مالایی-اندونزی علاقه جدی داشت. امروزه در سخن از استعمارزدایی از دانش در باب پژوهش جنوبی-جنوبی و تعاملات حاصله فراوان است، اما مُنی ۳۰ سال پیش به آن می‌پرداخت.

ماندگارترین خاطره من از مُنی به سال ۲۰۲۰ و تماس تلفنی‌ام با او برمی‌گردد. در برلین تحت درمان بود. علیرغم بیماری سختش، آن قدر حضور ذهن و دغدغه داشت که از احوال دوست مشترکی در سنگاپور، که او نیز شدیداً بیمار بود، پرس‌وجو کند. مُنی جامعه‌شناسی جدی و تاثیرگذار و مربی مهربانی بود. اما بیشتر از همه او را به عنوان انسانی دوست‌داشتنی و دلسوز به خاطر سپرده‌ام. خداحافظ مُنی و به امید اینکه سفرت در زندگی بعدی آسوده باشد. ■

سامی زبیده، مدرسه شرق‌شناسی لندن در بریتانیای کبیر

شناخت من از مُنی طی چندین دهه شکل گرفت، از دوران دانشجویی‌اش و بعدتر در شهرهای مختلف اروپا، آلمان، هلند، سوئد، جایی که او مطالعات چندوجهی خود را دنبال کرد. همراهی و گفتگو با او همیشه مملو از شادی و شوخ‌طبعی بود، چه هنگام می‌گساری در لیدن، چه در گشت‌وگذارهایمان در لوند. جریان متنوع پروژه‌های او را طی این سال‌ها با علاقه و خوشایندی فراوان دنبال می‌کردم. به‌ویژه جذب تصویر واضح او

از زندگی در مصر و رویدادهای آن شدم، تصویری هم‌زمان تحلیلی و شخصی که به زندگی شهری با فراز و نشیب‌هایش، از مراکز خرید گرفته تا محله‌های مسکونی و دشواری‌های عبور و مرور و حرکت در شهر، زندگی می‌بخشید و این کار را ظرافت و شوخ‌طبعی کنایه‌آمیزش انجام می‌داد؛ عمیق‌ترین شکل از قوم‌نگاری شهری. جالب‌توجه‌ترینش واقعه‌نگاری پرشورشاز وقایع تحریر و اتفاقات پس از آن بود، از جمله بررسی‌هایش از گرافیتی که کاری

پیشگامانه بود. و کارش فقط مطالعه شهری نبود؛ مزارع پنبه به یاد می‌آید، شرح‌حال مُنی از عزبه و روستای خانوادگی‌اش، واقعه‌نگاری تحولات زندگی روستایی است؛ نمونه‌ای خوب از ترکیب زندگی‌نامه و تاریخ است. و قابل‌توجه‌ترین نمونه از قوم‌نگاری‌های مُنی، عکاسی او است؛ بعد دیگری از جنس بینش و هنرمندی. درگذشت بسیار زودهنگام مُنی، برای همه ما و برای حوزه‌های غنی جهد علمی ضایعه‌ای بس بزرگ است. ■

مهم‌ترین کتاب‌های منتشرشده از مُنی اباضه

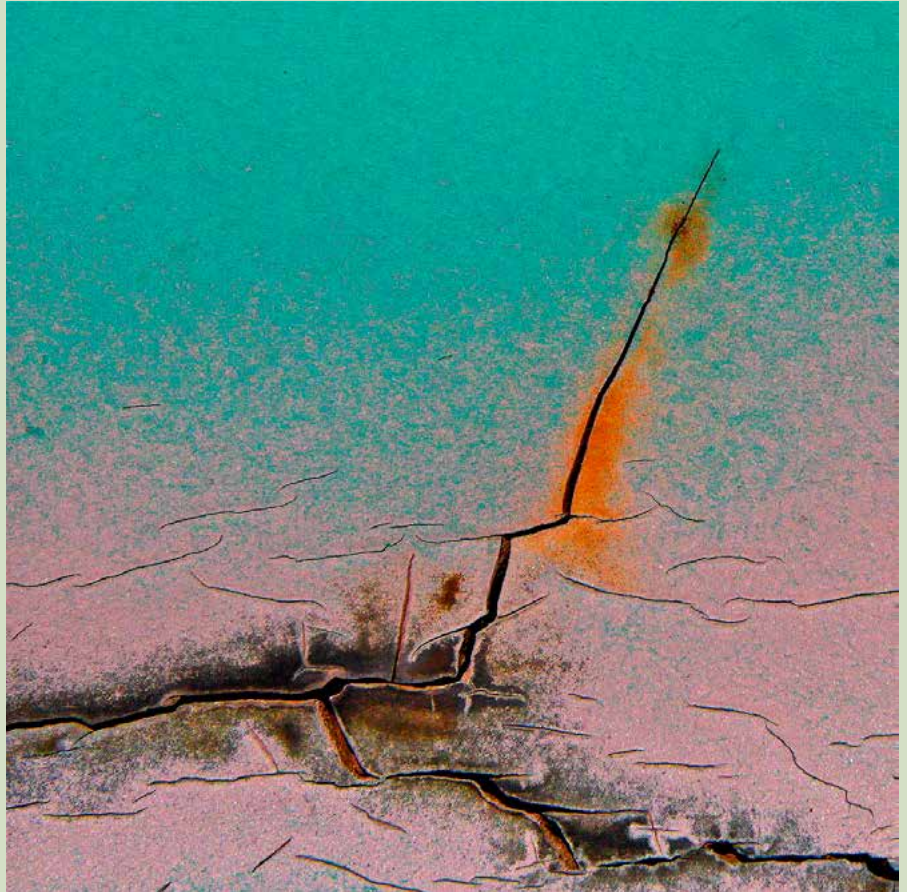
- *Debates on Islam and Knowledge in Malaysia and Egypt, Shifting Worlds.* Routledge Curzon Press, UK, 2002
- *Changing Consumer Cultures of Modern Egypt: Cairo's Urban Reshaping.* Brill-Leiden co-published with AUC Press, 2006.
- *Twentieth-Century Egyptian Art: The Private Collection of Sherwet Shafei.* The American University in Cairo Press, 2011.

- *The Cotton Plantation Remembered: An Egyptian Family Story.* The American University in Cairo Press, 2013.
- *Cairo collages. Everyday life practices after the event.* Manchester University Press, 2020.

< مقدمه: مسیرهای جدید جامعه‌شناسی هند

سوجاتا پاتل، دانشگاه اومئو سوئد، عضو کمیته‌های پژوهشی تاریخ جامعه‌شناسی (RC08)، توسعه شهری و منطقه‌ای (RC21)، جامعه‌شناسی مفهومی و اصطلاحی (RC35)، جامعه‌شناسی تاریخی (RC56) و عضو هیئت تحریریه کمیته پژوهشی تاریخ جامعه‌شناسی (RC08) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

برای درک روال تحولات اجتماعی و سیاسی موجود، لازم به اخذ مسیرها و رویکردهای نظری جدیدی است، چنانچه در طی سال‌های اخیر در جامعه‌شناسی هند همواره بیش از پیش ریشه دوانده‌اند. امتیاز عکس: اولین برگ / فلیکر.



فراتر رفته‌اند و به چارچوب‌بندی دوباره دیدگاه‌ها، روش‌های مطالعه و سؤالات پژوهشی مشغول شده‌اند. آن‌ها می‌پرسند که جامعه‌شناسی چیست و آیا جامعه‌شناسی می‌تواند همچنان از روش‌های استعماری و ملی‌گرایانه مانند قوم‌نگاری برای درک امر «اجتماعی» در هند استفاده کند و اگر نه، چه روش‌های نوینی برای جایگزینی‌اش هست؟ آیا این روش‌ها می‌تواند موجب بالندگی ارزیابی‌های تطبیقی شوند؟ در آخر اینکه، رابطه جامعه‌شناسی با کسانی که نه‌تنها در هند بلکه در سراسر جهان مورد استثمار، تبعیض و طرد قرار گرفته‌اند، چیست؟

چهار مقاله ارائه‌شده در این بخش ویژه جامعه‌شناسی هند، نمونه‌هایی از کوشش در جهت بازاندیشی در شیوه‌های درک امر «اجتماعی» نوظهور هند است. این مقالات رویه‌های معاصر مدرنیته ترویجی دولت-ملت هند را واریسی می‌کند. در این مقاله‌ها شکاف‌ها و درگیری‌های ناشی از این رویه‌ها بررسی می‌شود؛ شکاف‌ها و درگیری‌هایی که منجر

دانش جامعه‌شناسی در هند با پروژه‌های سیاسی استعمار و ملی‌گرایی ارتباط تنگاتنگی داشته است. با این حال، از دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، دو دسته فرآیند افراد و گروه‌ها را به آن داشت تا زبان حقوقی جدیدی اتخاذ کنند و مفهوم شهروندی منفعل دولت هند را زیر سؤال ببرند. از یک طرف، رشد جنبش‌های اجتماعی زنان، قبایل، کاست‌های فرودست‌تر و گروه‌های قومی و جنبش‌های منطقه‌ای خودمختاری و ملی‌گرایی جدایی‌طلبانه (sub-nationalism) و همچنین شورش‌ها در کشمیر و شمال شرق هند را داشته‌ایم و از طرف دیگر، تحکیم اکثریت‌گرایی (majoritarianism) هندو.

این تحولات بر تفکر جامعه‌شناختی تأثیر گذاشته است چنان‌که شکاف‌هایی در محتوای اصول تثبیت‌شده جامعه‌شناسی پدید آمد؛ اصولی که قوم‌نگاری تحمیل‌شان کرده بود. نسل جدیدی از پژوهش‌گران در هند از بحث پیرامون تقابل جامعه‌شناسی بومی با جامعه‌شناسی غربی

تشخیص داده شدند. با ادامه یافتن این شورش‌ها پس از استقلال هند، قانون حکومت نظامی جدید تحمیل شده از سوی دولت، قانون اختیارات ویژه نیروهای مسلح، اجازه حکومت بر منطقه را به ارتش می‌داد و به این صورت مردم ساکن در این منطقه به‌جای شهروند به رعیت تبدیل شدند. بنابراین، پرسش سویم هاریپریا این است که این زمینه در شیوه انجام جامعه‌شناسی به‌عنوان قوم‌نگاری برایمان چه آورده‌ای دارد؟ بالاگرفتن درگیری‌ها میان ارتش و شورشیان منجر به تحلیل رفتن اعتماد و بروز سردرگمی در شناخت هم‌دستان می‌شود. به‌علاوه، قتل‌های بی‌حساب و کتاب بر اساس صرف سوءظن، میدان جامعه‌شناسی را مملو از شایعات می‌کند و به بی‌اعتمادی متقابل بال‌وپر می‌دهد. سویم استدلال می‌کند که این زمینه پرآشوب حتی برای یک جامعه‌شناس بومی/خودی، عضوی از همان گروه قومی/قبیله‌ای، چالش بزرگی است. او در این زمینه می‌پرسد که اگر جامعه‌شناسی بخواهد، چگونه می‌تواند تأثیر خشونت بر روابط اجتماعی از طرق مختلف را تحلیل کند؟ سویم به روش‌شناسی انجام کار میدانی در مراکز خشونت می‌پردازد و استدلال می‌کند فهمی از میدان که با رجوع به متون ادبی می‌توان کسب کرد به‌مراتب واضح‌تر از درک حاصل از قوم‌نگاری است.

شیرین میرزا آخرین مقاله این بخش را نگاشته است؛ او می‌گوید که قوم‌نگاری می‌تواند به درک نحوه تلاقی ایدئولوژی کاستی با مدرنیته کمک کند. کار قوم‌نگاری او بر سیستم فاضلاب شهری هند مدرن تمرکز دارد و آن را دولتی کردن آلودگی کاستی می‌بیند. مورد مطالعه او سیستم تخلیه فاضلاب بمبی است، جایی که شهرداری از کاست‌های «نجش»، نازل‌ترین مرتبه در سلسله‌مراتب کاستی، برای جمع‌آوری و پاک کردن زباله‌ها استفاده کرده است: تمیز کردن، جارو کردن، کشتار و زودن پسماندها. او معتقد است که در زمینه‌های داغ‌ننگ آلودگی به افراد مشغول به این فعالیت کارگری‌اند می‌خورد، مفاهیم داغ‌ننگ (stigma) و کار کاستی (caste labor) به تحلیل مان کمک می‌کند. او برای نشان دادن تلاقی هویت‌های کاست و مذهب به مورد زباله‌جمع‌کن‌های مسلمان دالی و هندو دالی اشاره می‌کند. این کار قوم‌نگاری او را وامی‌دارد تا به دنبال توضیحی بر آن درک استعماری بگردد که کاست‌های هندو را از سایر اقلیت‌ها جدا کرد. میرزا با تردیدافکنی در مفاهیم موجود و پذیرفته‌شده، پیشینه‌های بدنی کاست و داغ‌ننگ در بخش مدیریت زباله‌های جامد شهری بمبی را شرح می‌دهد. قوم‌نگاری او نشان می‌دهد که چطور بدن داغ‌ننگ خورده به طرق مختلف به‌عنوان مخزن مادیت کاستی، خلق و در رابطه با ابزارهای خاص پیکربندی می‌شود.

این مقالات تفاوت‌های ظریفی را برجسته می‌سازد که نیاز است تا برای ایجاد «به‌روش‌ها» (good practices) در تفکر جامعه‌شناختی ارزیابی شوند. نویسندگان این مقالات از نوعی بازاندیشی پشتیبانی می‌کنند که نه‌تنها سیاست‌های حاکم بر تولید و گردش دانش را ارزیابی کند، بلکه مدخلیت ارزیابی‌های علمی در درک عصر حاضر را تأیید و ارتباطی میان آن و دغدغه‌های بشریت ایجاد کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Sujata Patel <patel.sujata09@gmail.com>

به اعمال خشونت آشکار و پنهان علیه گروه‌های فرودست شده و اعتماد افراد در گروه‌ها و اعتماد بین گروه‌های مختلف، را تحت تأثیر قرار داده است. در این مقاله‌ها به‌علاوه محدودیت‌ها و قیود پیش‌روی نویسندگان در به‌کارگیری قوم‌نگاری به‌عنوان نظریه و روش، کاوش می‌شود. نویسندگان در این مقاله‌ها تردیدها و پرسش‌هایشان را مطرح می‌کنند و سعی دارند تا در راستای پاسخ به پرسش‌های پژوهشی‌شان تأملات و مفاهیم جدیدی در نظریه و روش مطرح کنند و از این طریق بتوانند رویه‌های پیچیده تغییر در کشور را بفهمند.

راکش کریشنان معتقد است که سیاست‌های استعماری و پسااستقلال در خصوص قبایل - گروه‌های اجتماعی ساکن در مرکز هند - پیرو اصل دوگانگی بوده است. از یک‌سو، دولت‌های استعمارگر و بعدتر دولت‌های ملی‌گرا، گروه‌های قبیل‌های راه، از نظر قلمروبندی‌های اداری، تحت عنوان نواحی حفاظت‌شده از سایرین جدا کردند تا از فرهنگ‌شان در برابر مناطق «تمدن» و مناطق «یکجانشین» دهقانی محافظت شود. از سوی دیگر، وثوق به توسعه و تغییر خطی، این رژیم‌ها را بر آن داشت تا با برنامه‌هایی برای وارد کردن این گروه‌ها به عرصه‌های تمدنی و مدرن جریان اصلی اقدام نمایند. این دوگانگی به رشد کشمکش‌ها و تعارضات و به مطالبه حقوق حاکمیتی جنبش‌های قبیل‌های منتج شد. کریشنان برای درک این تناقض، استفاده از مفهوم مرز را پیشنهاد می‌دهد. او استدلال می‌کند که مطالعه مرکز هند سرراست نیست و تنها یک رویکرد تاریخی می‌تواند به جامعه‌شناسان در ارزیابی دیالکتیک دولت و مردم و شکافتن کشمکش‌ها، تعارضات و آشفتگی‌های این رویارویی کمک کند.

برخلاف قوم‌نگاران/انسان‌شناسان قبیل‌ها که هم‌سو با سیاست‌های استعماری و ملی‌گرایانه و حامی دوگانگی بودند، جامعه‌شناسان مشغول به انجام مطالعات جنسیتی قوم‌نگاری را از اواخر دهه ۱۹۷۰ کنار گذاشته و به سراغ فهم تاریخی رفته‌اند. سن‌ها گول استدلال می‌کند که مطالعات فمینیستی در هند با این رویکرد می‌توانند نگاه به «زنان» در چارچوب‌های استعماری و ملی‌گرایانه و در مفهوم‌سازی‌های اولیه جنبش زنان را در هند بررسی و عمیقاً متزلزل کنند. مطرح شدن بحث تلاقی (intersectionality) در دهه ۱۹۹۰ این بازاندیشی را عمیق‌تر کرده است. گول در این مقاله شرح می‌دهد که چطور از روش روایت زندگی و بینش‌های حاصل از مطالعات خاطره استفاده کرده است تا بفهمد چگونه سه نسل از فمینیست‌ها زندگی‌شان را از طریق یک دیدگاه تلاقی ارزیابی و به‌این‌ترتیب مداخلات کنش‌گرانه اولیه خود را بازتفسیر می‌کنند. او معتقد است که ارزیابی‌های آن‌ها صورت‌بندی طرق مختلفی را به دست می‌دهد که طبقه، کاست، جنسیت، ناتوانی، و منطقه با هویت فمینیستی تلاقی پیدا می‌کند و به آن چارچوب می‌دهند. به استدلال او این روایت‌های زندگی، دستگاهی مفهومی برای نحوه درک تلاقی‌ها در زمینه هند فراهم آورده‌اند.

در دو مقاله بعدی درباره راه‌های استفاده از قوم‌نگاری در زمینه‌های جدید و با دیدگاه‌های جدید بحث می‌شود. در منطقه شمال شرق هند سابقه‌ای طولانی از جنبش‌های شورشی وجود داشته است؛ مناطقی که جمعیت آن (بار دیگر) توسط بریتانیایی‌ها به‌عنوان مناطق قبیل‌های

< ساخت‌گشایی جغرافیاهای قبیله‌ای در هند مرکزی

راکش ام. کریشنان، دانشگاه حیدرآباد هند

از بین برد.

قوانین استعماری بر زمین و منابع طبیعی اجتماعات قبیله‌ای دست‌اندازی کردند و همین سبب بروز تنش در نواحی قبیله‌ای می‌شد. اجتماعات قبیله‌ای اولین گروه اجتماعی بودند که در برابر استعمار بریتانیا مقاومت کردند، چراکه سرمایه‌داری یغماگر، دست‌درازی به زمین، یک‌جانشین‌سازی و نظام‌های مالیاتی شیوه زندگی‌شان را مختل کرده بود. مردم‌شناسان و پژوهش‌گران مدیریت استعماری، از طریق پیمایش‌های قوم‌نگاری، مستندسازی و گزارش‌ها، به پروژه نهادینه‌سازی تفاوت‌ها و سلسله‌مراتب کمک کردند. از این افراد در مطالعات مردم‌شناختی و سیاست‌های دولتی دوران پسااستقلال همچنان به‌عنوان افرادی در طبیعت وحشی یاد می‌شد که می‌بایستی در قلمروهایی، خارج از فرهنگ‌های متمدن، محصور بمانند.

در مقاله پیش‌رو نشان می‌دهم برای بهبود درک جامعه‌شناختی از اجتماعات قبیله‌ای ضروری است که به جامعه‌شناسی تاریخی رجوع کنیم. در حال حاضر، تحلیل‌های جامعه‌شناختی در ادبیات پژوهشی مردم‌شناسی حول اجتماعات قبیله‌ای، فاقد زمینه‌مندی و بعد تاریخی است. از این‌رو، زمینه‌مندی‌سازی دوباره مقوله‌های تحلیلی در بافت تاریخی به‌صورت تطبیقی می‌تواند درهم‌تنیدگی‌های آشفتۀ دنیای قبیله‌ای را روشن سازد. استدلال می‌کنم که «مرز» به‌عنوان یک مقوله می‌تواند این درهم‌تنیدگی‌های آشفتۀ محدودیت‌های قدرت دولت و آرزوهای مردم را به تصویر بکشد. در اینجا مرز هم به معنای چیزی است که مجهولات از آن‌جا شروع می‌شود و هم به ناشناخته‌های یک موضوع خاص یا فعالیت‌هایش اشاره دارد. مرز به‌عنوان یک مفهوم، رابطه میان فرهنگ‌های مختلف نظم اجتماعی و مهندسی اجتماعی را به‌طور انتقادی ارزیابی می‌کند.

< جغرافیاهای استعماری

< اجتماعات قبیله‌ای و پروژه ملت‌سازی

در سال‌های آخر استعمار و اولین سال‌های پس از استقلال، مردم‌شناسان در مورد محل اجتماعات قبیله‌ای درون پروژه ملت‌سازی بحث داشتند. رویکرد ایشان شامل طیفی از ایده‌دنیایی از «وحشی‌های نجیب» تا هم‌گون‌سازی (assimilation) با جامعه هندو می‌شد. اگرچه راهبردهای برآمده از دل این دیدگاه‌ها متفاوت بود، اما در مفهوم‌سازی اجتماعات قبیله‌ای، به‌جای این که بدیلی برای توافقات استعماری پیرامون تفاوت و سلسله‌مراتب داشته باشند، همان نگاه را ادامه می‌دادند. با کمک مردم‌شناسانی که قیابیل را مطالعه می‌کردند، دولت همان مقوله‌های استعماری را بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای پذیرفت و اجتماعات قبیله‌ای را به چشم گروه‌هایی بی‌سواد می‌دید که دائماً به کمک دولت-ملت محتاج بودند. حتی علوم اجتماعی ملی‌گرا، از جمله مردم‌شناسی، به تغییرات تاریخی نیروهای تولید و آرزوهای مردم در این جغرافیای توجیهی نداشت. و به همین ترتیب، به تاریخ‌مندی و مدخلیت تفاوت‌ها و سلسله‌مراتب استعماری در جامعه پسااستعماری نیز التفاتی نداشتند. از این‌رو، اجتماعات قبیله‌ای همچنان به‌عنوان گروه‌های اجتماعی فرودست، در نخستین مرحله از چرخه تکامل، ایستا و مقاوم در برابر تغییر قلمداد می‌شدند. دو راهبرد تعیین‌کننده سیاست‌های متعاقب بود: حفاظت در برابر جوامع دهقانی هندو و تمایز نسبت به آن‌ها و توسعه همزمان سرمایه‌داری در مناطق

مفاهیم تفاوت و سلسله‌مراتب، تعیین‌کننده سیاست‌های استعماری در قبال اجتماعات قبیله‌ای بوده است؛ گروه‌های اجتماعی ساکن در تپه‌های مرکزی هند، منطقه‌ای مملو از رودخانه‌ها، جنگل‌های انبوه و منابع معدنی غنی. توسعه استعماری «قبیله» را اصطلاحی متعارف ساخت؛ حاکمان استعمارگر این اصطلاح را از آفریقا، چنان که در آن‌جا استفاده می‌شد، به عاریت گرفتند. استعمارگران این گروه‌های قبیله‌ای را با توجه به آداب مذهبی‌شان در زنده‌انگاری (animist) در زمره مردمان «بدوی»، «وحشی» و «بربر» قرار می‌دادند و میان آن‌ها و اجتماعات یک‌جانشین دهقانی کاستی هندو تمایز قائل می‌شدند. دشواری حکمرانی بر این «مناطق وحشی»، مقرهای طغیان و شورش‌های اوایل قرن نوزدهم، مقامات استعماری را بر آن داشت تا قانون نواحی حفاظت‌شده ۱۸۷۴ را تصویب کنند. این قانون استعماری جغرافیاهای متمایزی ایجاد و دولت استعماری اجتماعات قبیله‌ای را به‌مثابه اجتماعات خارج از جامعه متمدن در این نواحی قرار داد و کنترل کرد. مدیران و مبلغان استعماری در این نواحی محصور جغرافیایی/اداری «مأموریت متمدن‌سازی» خود را بر روی اجتماعات قبیله‌ای برای شبیه‌به‌خود کردنشان آغاز کردند. موقعیت فرودست اجتماعات قبیله‌ای در این طرح استعماری از حکمرانی، درک پیشااستعماری از اجتماعات قبیله‌ای را به‌عنوان افراد و مکان‌هایی خارج از کنترل مستقیم دولت،

«با کمک انسان‌شناسانی که قبایل را مطالعه می‌کردند، دولت همان مقوله‌های استعماری را بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای پذیرفت و اجتماعات قبیله‌ای را به چشم گروه‌هایی بی‌سواد می‌دید که دائماً به کمک دولت-ملت محتاج بودند.»

< «مرز»: جایگزینی دسته‌بندی‌های دولتی

جامعه‌شناسی اجتماعات قبیله‌ای تا حد بسیار زیادی از چارچوب استعماری نشأت گرفته است و چشم‌پوشانه چارچوب‌بندی دولتی طرد فراگیر (inclusive exclusion) را می‌پذیرد؛ طرد فراگیر، فرآیند طرد اجتماعات قبیله‌ای از کل جمعیت از طریق تخصیص جغرافیای خاص اداری و ادغام هم‌زمان آن‌ها از خلال آموزش و سایر راهبردهای هم‌گون‌سازی است که به‌این ترتیب تفاوت‌ها و سلسله‌مراتب‌ها همواره ادامه می‌یابد. این جامعه‌شناسی تا حد زیادی محدود به ارزیابی سیاست‌ها و برنامه‌های دولتی است؛ سیاست‌ها و برنامه‌هایی که حول وظایف تجربی حل مسئله تمرکز دارند. در این میان، جامعه‌شناسان ملی‌گرا از ظرافت‌های تاریخی و تطبیقی لازم جهت فهم مسائل مربوط به اجتماعات قبیله‌ای بی‌بهره‌اند که این عارضه خود میراث تخیل جامعه‌شناختی هژمونی در هند است. انقیاد مردم قبایل در چارچوب استعماری و ملی‌گرایی، فرآیندهای مهمی مانند اضمحلال جغرافیای فرهنگی قبیله‌ای و تقلیل آن به یک فضای اداری و نیز نقطه اتصال سیرهای متمایز قبیله‌ای درون و بیرون از این مناطق محصور اداری را مخدوش می‌کند. این عدم رجوع به مقولات معرفتی مستلزم ابزاری اکتشافی برای قراردادن مجدد ابعاد تاریخی و جغرافیایی در یک چشم‌انداز تطبیقی است تا جایگزین قدرت نهفته در چارچوب مفهوم قبیله شود. بنابراین، مرز به‌عنوان یک مفهوم به ما اجازه می‌دهد تا بتوان با زمینه‌مندسازی مقوله قبیله درون جغرافیاهای تأسیس شده به دست دولت‌های استعماری و پسااستعماری، محدودیت‌های مردم‌شناسی را به پرسش بگیریم. مرز، به‌عنوان یک مقوله، می‌تواند جریان و تحرک در زیست‌جهان قبیله‌ای و دیالکتیک آشفته میان دولت و مردمش را به تصویر بکشد. به‌علاوه، مرز به‌عنوان جداکننده معلوم از نامعلوم، به جامعه‌شناسی ملی‌گرا یادآور می‌شود که به تفاوت‌ها و سلسله‌مراتب‌های بناشده به دست استعمار و دولت-ملت پسااستعماری بپردازد. از این رو، به استدلال من مفهوم مرز، ایدئولوژی‌های زیربنایی جغرافیاهای شکل‌دهنده به ذهنیت ریشه‌دار گروه‌های اجتماعی «فرودست» را فاش می‌کند و در نتیجه به ما کمک می‌کند تا درباره علوم اجتماعی بازاندیشی کنیم.

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Rakesh M. Krishnan <rakeshmkrishnan@gmail.com>

قبیله‌ای. دولت و علوم اجتماعی «توسعه» اجتماعات قبیله‌ای را بر مبنای قلمرو و در قالب طرح فرعی نواحی قبیله‌ای و سازمان واحد توسعه قبیله‌ای دنبال کرد. ابتکار عمل‌ها در زمینه آموزش، پزشکی و در فراهم‌سازی سایر زیرساخت‌ها «مدرنیته» را به ارمغان آورد؛ حتی در شرایطی که اجتماعات قبیله‌ای از امتیازات قانونی و حمایت از حقوق اجتماعی-فرهنگی در جغرافیای تخصیص‌یافته برخوردار بودند.

توسعه‌ای که دولت ملی‌گرا شروع کرده بود، دست‌اندازی‌های سرمایه و عوامل غیرقبیله‌ای بر نواحی قبیله‌ای را جبران نکرد. نه فقط این، که ایجاد پارک‌های ملی، جوامع قبیله‌ای را از دولت-ملت بیگانه ساخت. افزایش پروژه‌های استخراج منابع طبیعی مانند استخراج معادن و احداث سدها، چشم‌انداز قبیله‌ای را مخدوش کرد و چنین شد که جنبش‌های خودمختاری قبایل به راه افتاد. از دهه ۱۹۷۰، انقلابیون کمونیست و اجتماعات قبیله‌ای سرخورده قاطعانه به برجسته‌کردن روند انباشت ثروت از طریق سلب مالکیت روی آوردند.

این‌گونه نبود که هر منطقه قبیله‌ای به یک ناحیه حفاظت‌شده تبدیل شود و تمام جمعیت قبیله‌ای نیز منزوی نماندند. برخی اجتماعات تپه‌ای (hill communities) از هیچ حفاظتی برخوردار نشدند و زمین‌هایشان به فضایی برای شهرنشینی و گردشگری تبدیل شد. سایر اجتماعات تپه‌ای و جنگلی (forest communities) زمین‌های خود را از دست دادند که این زمین‌ها سپس به محل کشت‌و‌زرع و مزارع کشت‌الوار تبدیل شد. اجتماعات قبیله‌ای خارج از مناطق محصور در سیطره مدیریت استعماری به کارگران مزدبگیر شدند و اجتماعات داخل آن مناطق منزوی و خارج از مدار سرمایه باقی ماند. این چشم‌انداز پرآشوب که سرمایه استعماری و پسااستعماری آن را تشدید کرده، آن‌طور که باید مورد مطالعه مردم‌شناسان/جامعه‌شناسان هند قرار نگرفته است.

< تلاقی‌های فمینیستی: رویکردهای نو

نوشته سنه‌ها گوله، دانشگاه ساویتریای فوله پونا، هند

تظاهرات عمومی در اعتراض به خشونت علیه زنان در شهر گدهنگ‌لج کولاپور در ایالت مهاراشترا در ۲۰۱۴. امتیاز عکس: سانجیو بوند/ویکی‌مدیا کامانز



جایگاه «زن بومی» نماینده تمدن (یا فقدان تمدن) و، به واسطه رویارویی‌های ملی‌گرایانه میان استعمارگران و مردان نخبه بومی، عرصه‌ای برای مناقشه درباره سنت «هندی» «اصیل» شد. در نتیجه زنان نمایندگان ملت پنداشته می‌شدند؛ از «مادر هند» گرفته تا ارج نهادن به عرصه خصوصی — به مثابه فضایی برای استقلال و خودگردانی ملت — در برابر عرصه عمومی. ساوارنا/ زن قشر فرادست طبقه متوسط نایب و نماینده زن «هندی» شد. چهارچوب هژمونیک ملی‌گرا همچنان زنان را «مظهر فرهنگ» می‌دانست اما دولت پسااستعماری زنان را «قشر ضعیف» جامعه نیز می‌شمرد و به این ترتیب، آن‌ها را همزمان در هر دو قلمروی سنت و مدرنیته جای می‌داد. زنان یا، به واسطه برنامه‌های نهادینه تنظیم خانواده، در مقام مولدهای زیستی مورد خطاب قرار می‌گرفتند یا، به واسطه مداخلاتی مثل محله‌ماندال‌ها (انجمن‌های سازمان یافته زنان در چهارچوب ملی‌گرایانه)، در مقام همسران «غیرشاغل». در این پیکره‌بندی پسااستعماری، زنان قشر فرودست طبقه کارگر و همچنین دسته‌بندی‌های منطقه‌ای متمایز تعریف شده درون جوامع زبانی، نامرئی و حاشیه‌ای می‌مانند.

در دهه ۱۹۷۰، جنبش زنان در مرحله جدیدش، با تکیه بر تجربه‌های

<<

این مقاله با حوزه‌های فمینیستی و بازتعریف مقوله «زن» در آن‌ها سروکار دارد. بررسی می‌کنم که تلافی (intersectionality) و سیر مفهومی ویژه‌اش در هند (در مقابل بستر جنسیت‌نژاد ایالات متحده)، با کنار هم گذاشتن روشمند مطالعات روایی و مطالعات حافظه، چه راه‌های تازه‌ای برای بازاندیشی در فهم معاصر پیش پای ما می‌گذارد. این کار را از طریق تحلیل روایت‌های زندگی کنشگران فمینیست (فعالان جنبش زنان) اهل ایالت مهاراشترا انجام می‌دهم. من سراغ صداهای کنشگران رفتم چون این کنشگران بیش از همه در فهم و عملیاتی‌سازی موضوع سیاست‌ورزی فمینیستی سهیم بوده‌اند. کنشگرانی که با آن‌ها مصاحبه کرده‌ام از سه نسل اعضای یک جامعه زبانی‌اند و مصاحبه‌ها نشان می‌دهند که آن‌ها خاطرات‌شان را در بستر نظریه تلاقی و شیوه‌اش برای واداشتن ما به بازاندیشی در مقوله زن، در قابی متفاوت می‌گذارند.

< قاب‌بندی «زن» یکپارچه

چهارچوب‌های هژمونیک استعماری و ملی‌گرایانه مقوله «زن» را به شیوه‌های خاصی تصور و تجسم می‌کردند. در چهارچوب استعماری،

خاص خود و ارتباطشان با نهادهای خانواده‌ازدواج-خویشاوندی-سکس والیته را بازتعریف کنند و از نو بفهمند و دربارهٔ این که این جایگاه‌ها چگونه به تجربه‌هایشان شکل داده‌اند تأمل کنند. کنشگران، از جمله کنشگران سیاست‌زدهٔ دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۹۰، حالا دوران کودکی و رشدشان را از منظری جدید به یاد می‌آورند و به درکی نو از زندگی‌شان به مثابهٔ زندگی زنی زاده‌شده در کاستی خاص، و تأثیر این جایگاه بر شکل‌دهی به شرایط و فرصت‌های زندگی‌شان می‌رسند. حتی کنشگرانی که در ایدئولوژی‌هایشان در گذشته می‌گفتند کاست را باید مقوله‌ای پیشامدرن دانست و به کارگیری‌اش در مباحث مدرن به معنای سیاست هویت (identity politics) است و بنابراین مانع شکل‌گیری سیاست‌ورزی فمینیستی سراسری در سطح ملی می‌شود، حالا تمایل داشتند داستان زندگی‌شان را با در نظر گرفتن جنبه‌های مختلف نظام کاست-طبقه-جنسیت-سکسوالیته بازگو کنند؛ نظامی که نمود تلاقی در هند معاصر است. حالا داستان خود (The story of the self) از نو و در قالب اجتماعی‌سازی (socialization) کاست-طبقه به واسطهٔ نهادهای خانواده، ازدواج و خویشاوندی به یاد آورده می‌شد. بهره‌گیری از روایت‌های زندگی در نقش روشی پژوهشی نه تنها به بازتفسیر خاطرات واقعیت‌های زیستهٔ درهم‌تنیدهٔ آن‌ها دربارهٔ جایگاه اجتماعی و امتیاز اجتماعی (privilege) کمک می‌کند، بلکه زمینهٔ نظریه‌پردازی دربارهٔ تلاقی درون بستر هند را نیز فراهم می‌آورد. در این فرایند، می‌توان نظریه‌های فمینیستی تازه‌ای دربارهٔ نسخهٔ هندی تلاقی مطرح کرد.

به این ترتیب، روش روایت زندگی، در کنار مطالعات حافظه، کمک می‌کند تا ببینیم چشم‌اندازهای معاصر در حوزهٔ فمینیسم چه تأثیری بر بازتعریف خود جدید کنشگران فمینیست در سطوح مختلف ساختار سلسله‌مراتبی هند گذاشته است. این مطالعات برای کنشگران و برای مطالعات فمینیستی پرسش‌هایی دربارهٔ امتیاز/فرودستی در سطوح مختلف ساختار سلسله‌مراتبی هند مطرح کرده‌اند. روش پژوهش حاضر هم بر اهمیت خوداندیشی (reflexivity) فمینیستی برای به چالش کشیدن گفتمان «زن» مفهوم‌پردازی شده درون چهارچوب‌های هژمونیک-استعماری، ملی یا فمینیستی ابتدایی- تأکید می‌کند و هم کمک‌مان می‌کند تا به فهمی نظری از نحوهٔ درک تلاقی معاصر برسیم. این رویکرد روش‌شناختی همچنین قادرمان می‌کند تا با گشودن مخزن خاطرات فردی و قرار دادن این خاطرات در بستری جدید، دگرگونی‌های سیاست‌ورزی جمعی را بفهمیم و مسیرهای ممکن را ترسیم کنیم. به این ترتیب، می‌شود نظریهٔ تلاقی را این‌گونه فهمید: موقعیت‌یابی پیچیده در پلکان گروه‌های کاستی / جوامع دینی / جوامع زبانی جامعهٔ هند معاصر. البته، با توجه به این که این مصاحبه‌ها درون جامعه‌ای تک‌زبانی انجام شده‌اند، فرضیهٔ ما از حد ارزیابی‌ای از تلاقی در یک منطقه فراتر نمی‌رود. اما پژوهش حاضر فرصتی برای بحث دربارهٔ تفاوت‌ها و روابط متقابل چنین سلسله‌مراتبی در دیگر جوامع زبانی هند به وجود می‌آورد. بنابراین، این پروژه قالبی برای فهم دیگر بسترهای منطقه‌ای و سیاسی عرضه نمی‌کند، بلکه راهی برای پرداختن به این مسائل پیش پای ما می‌گذارد. این قصه، که به حوزهٔ منطقه‌ای خاصی مربوط می‌شود، درس‌های بسیاری برای فهم ما از بر ساخت معاصر زن در هند دارد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Sneha Gole <gole.sneha@gmail.com>

زنان به مثابهٔ منابع دانش‌ساز و طرح مسائل مربوط به تبعیض ساختاری (که به واسطهٔ ایدئولوژی‌های چپ‌گرایانه فهمیده می‌شدند) و خشونت علیه زنان، در این مقوله‌بندی‌های به‌ارث‌رسیده بازنگری کرد. در این مرحله، جنبش «سنت»، تفکیک خصوصی/عمومی و بازنمایی زنان به مثابهٔ نمادهای ملت را به چالش کشید و، با تأکید بر نقش زنان روستایی و زنان طبقهٔ کارگر به عنوان تولیدکنندگان و زحمتکشان استعمارشده، توجهش را بر آن‌ها متمرکز کرد. این رویکرد چهارچوب‌های غالب ملی‌گرا و استعماری را به چالش می‌کشید اما تمام توانش را معطوف مرئی‌سازی زنان (به شیوه‌ای یکپارچه) به مثابهٔ سوژه‌های توسعه/مدرنیته می‌کرد و نابرابری‌های میان آن‌ها را نادیده می‌گرفت.

< به سوی تلاقی >

دههٔ ۱۹۹۰ دورهٔ گذار و تغییر بود؛ دوره‌ای که گفتمان ملی‌گرا زنان را به واسطهٔ گفتمان‌های حاکمیت می‌دید و می‌فهمید و جنبش زنان درگیر گذار از زنان به جنسیت بود. در چنین بستری بود که تلاقی، به گونه‌ای صریح و واضح، در دو سطح عملیاتی شد: در نقش ابزاری مفهومی برای تحلیل راهبرد سازمانی گروه‌های زنان غیرحزبی که نمایندهٔ گروه‌های مختلف سرکوب‌شده بودند مثل دالیت‌ها (این واژه در اصل یعنی «درهم‌شکسته») اما زبانی که قبلاً جزو کاست نجس‌ها بوده‌اند اکنون آن را به مثابهٔ نشان هویتی‌شان به کار می‌گیرند، لژیون‌ها، مسلمان‌ها (اقلیت دینی تحت فشار)؛ و دیگر کاست‌های محروم (کاست‌های فرودست عقب‌مانده به لحاظ اقتصادی و اجتماعی). هر یک از این گروه‌ها دربارهٔ تجربهٔ خاصی از تلاقی (intersection) سخن می‌گفتند و نامرئی بودن تاریخی گروه‌شان در جریان اصلی سیاست‌ورزی فمینیستی هند را به پرسش می‌کشیدند. گرچه مفهوم تلاقی برگرفته از مفهوم‌پردازی‌های آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار دربارهٔ نژاد-جنسیت است، این مفهوم در هند خط‌سیر پیچیده‌ای دارد چون جنسیت [در هند] از چند جنبه-طبقه، کاست، قبیله، سکسوالیته، معلولیت، جوامع زبانی و پیوندهای دینی-بازاندیشی شده است. فمینیست‌های دالیت، با تمرکز بر تجربه‌ها و جدال‌های متفاوت زنان دالیت، مخصوصاً در نظام خانواده‌ازدواج-خویشاوندی، شورمندانه‌تر از همه، دربارهٔ محقق نشدن کامل زن به مثابهٔ سوژهٔ فمینیستی نظریه‌پردازی کرده‌اند. با این حال، تصویر کاست به مثابهٔ نابرابری پلکانی (graded) بسیار پیچیده‌تر از دوگان نژاد/طبقه یا ساوا/زنا/دالیت است و بنابراین موشکافی بیشتری می‌طلبد. در چنین بستری، نشان داده‌ام که سیاست‌ورزی فمینیستی، در پرتوی نظریهٔ تلاقی، به تجدید نظر در معنای مقولهٔ «زن» روی آورده است؛ اتفاقی که در تغییر روایت‌های زندگی کنشگران واحد در برهه‌های زمانی مختلف عیان و آشکار است. بر این اساس، پژوهش من نشان می‌دهد که نظریهٔ تلاقی به منبع نظری مهمی برای فهم شیوه‌های بازتعریف معنای «زن» در [نظام‌های] نابرابری پلکانی تبدیل شده است.

< کار روایت و حافظه >

درست است که دههٔ ۱۹۷۰ به کنشگران فمینیست سبب شد تا تفاوت‌های ناشی از جایگاه‌های کاستی مشخص را نادیده بگیرند و تجربهٔ زنانهٔ همگانی و یکپارچه‌ای بسازند، بستر سیاسی امروز و شیوهٔ تغییر قاب مسئلهٔ زنان باعث شده است این کنشگران جایگاه‌های کاستی-طبقه‌ای

< میدان‌های پر آشوب: جامعه‌شناسی در مراکز خشونت

سوییم هاریپریا، پژوهش‌گر مستقل در هند

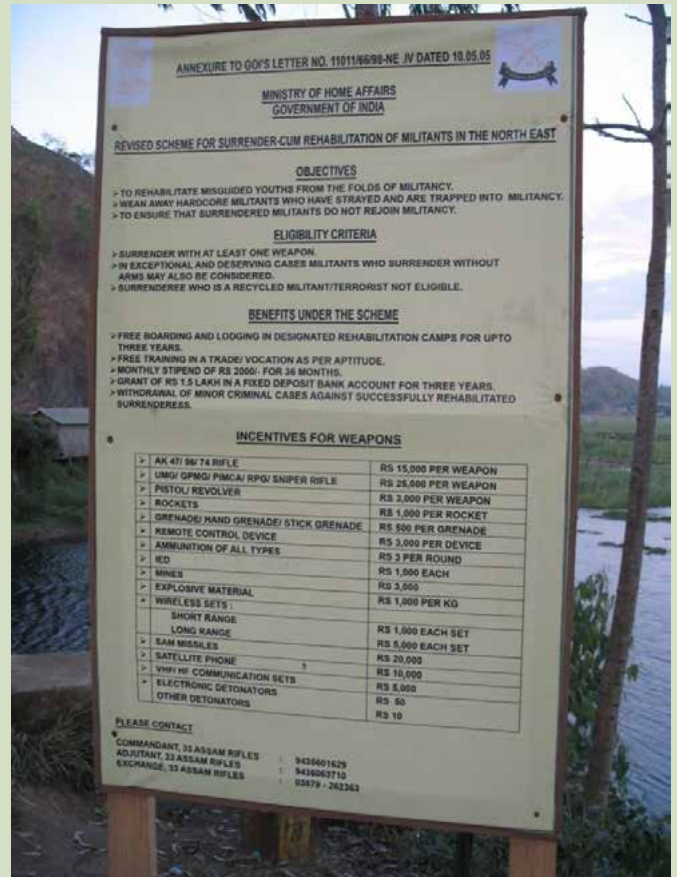
است. در جایی که قانون اختیارات ویژه نیروهای مسلح پرورش‌دهنده فرهنگ مصونیت، شبکه‌های شایعه‌پراکنی و سوءظن متقابل است، هیچ جای تعجب نیست که تصور هژمونیک از ملت حکم‌فرما نباشد.

در مانیپور، تعداد گروه‌های شورشی از چهار گروه در آغاز اعمال قانون اختیارات ویژه نیروهای مسلح، به بیش از ۳۲ گروه (بدون احتساب گروه‌های انشعابی) رسیده است. پژوهش‌های بسیار حاکی از آن است که سال‌ها استفاده از ارتش برای حل مسائل سیاسی، ناگزیر توقف خشونت را امکان‌ناپذیر ساخته است. این امر همه جوانب زندگی را متأثر ساخته به نحوی که نسبت دادن علت مرگ‌ومیر به دولت یا غیردولت عاری از معنی شده است. گزارش ذینفعان مشترک سازمان ملل و ائتلاف جامعه مدنی در حقوق بشر (۲۰۱۶) نشان می‌دهد که ۵۰ هزار سرباز هندی به مانیپور اعزام شده‌اند؛ برای جمعیتی کمتر از ۳ میلیون نفر. موسسه مطالعات و تحلیل دفاعی می‌گوید بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴، شبه‌نظامیان ۴۵۰ غیرنظامی را در مانیپور کشته‌اند. تصویری که از چنین آماري از مانیپور به دست می‌آید نشان می‌دهد دولت-ملت از برقراری نظم ناتوان بوده است. چالش در این‌جا، درک این موضوع است که نظم این فضا به واسطه قوانین/سیاست‌های ایالتی از بین رفته است.

< چالش‌های مردم‌نگاران

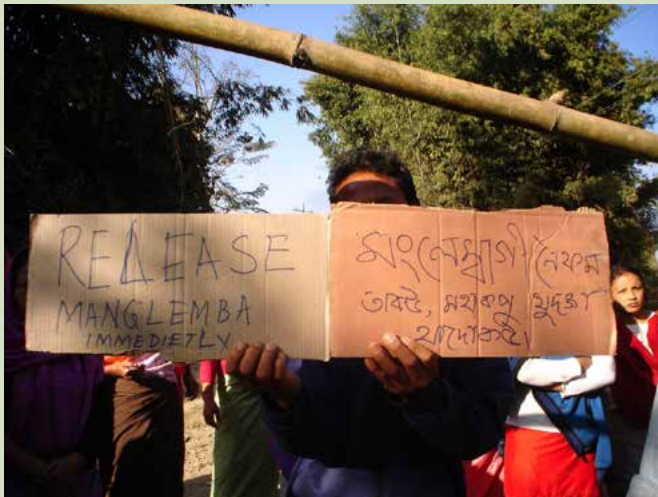
چنان‌که در برنامه درسی هند، یعنی جایی که تمایز میان جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی اجتماعی ناپیداست، تدریس می‌شود، کار میدانی مردم‌نگاری در این رشته مرکزیت دارد. در چارچوب مکتب جامعه‌شناسی سرینیواس، میدان از خلال مردم‌نگاری قابل‌دسترس می‌شود. محقق برای استخراج معانی که مردم به زندگی خود می‌دهند، به زندگی روزمره وارد می‌شود. در این‌جا میدان «بستری طبیعی» فرض می‌شود که محقق به‌عنوان یک خودی ادعای آشنایی با آن را دارد. هویت خودی/بیگانه (غیرخودی) مبهم است (اگرچه به‌طور کلی، در منطقه شمال شرقی «بیگانه» به کسانی اطلاق می‌شود که به هیچ‌یک از اجتماعات منطقه تعلق ندارند). عضویت در یک اجتماع قومی، یا به‌طور گسترده‌تر تعلق داشتن به منطقه شمال شرق، معمولاً به معنی خودی بودن شخص است. با این حال، ممکن است فردی از همان اجتماع/منطقه باشد، و علیرغم این موضوع، بسته به وابستگی‌های خویشاوندی یا سیاسی‌اش، همچنان در زمره بیگانگان به شمار بیاید.

یکی از اهداف پژوهشی‌ام در مانیپور این بود که بفهمم واکنش مردم به مرگ‌های خشونت‌آمیز و فرهنگ ترس برآمده از آن چگونه است. من که



تابویی در نزدیکی روستای کونگ از توابع شهر پیشنوپور در ایالت مانیپور در آوریل 2011. امتیاز عکس: سوییم هاریپریا

این مقاله، تأملی است بر این که بررسی جامعه‌شناسی/مردم‌شناسی اجتماعی از خشونت دست‌پرورده‌ی دولت چگونه باید باشد. مقاومت در برابر پروژه دولت-ملت هند یکی از مناقشات فراوانی است که این کشور را مبتلا کرده است. منطقه شمال شرقی، متشکل از ایالت‌های آروناچال پرادش، آسام، مانیپور، مگالایا، میزورام، ناگالند، سیکیم و تریپورا دارای مرزهای بین‌المللی با میانمار، بوتان، بنگلادش، چین و نپال است. این منطقه پیامدهای ناخوشایند پروژه دولت-ملت را از سر گذرانیده است و با درگیری‌های مسلحانه‌ای شناخته می‌شود که بخشی از جنبش‌های خودمختاری در این منطقه بوده‌اند. به تبع آن، قانون اختیارات ویژه نیروهای مسلح ۱۹۵۸ به شکلی در ایالت‌های منطقه شمال شرقی (به‌جز سیکیم) در حال اجرا است. قانون اختیارات ویژه نیروهای مسلح که در سال ۱۹۵۸ در تپه‌های ناگای آسام آن زمان مطرح شد، جزئی از دستگاه سیاسی-اداری است حاکم بر این منطقه است. اختیارات ویژه اعطایی به نیروهای مسلح مبنی بر مجوز کشتن بر صرف سوءظن، نافی حق حیات



اعتراضی در پی بازداشت خودسرانه مردی جوان به دست ارتش هند در سال 2011. امتیاز عکس: سوییم هاریپریا



اقدامات اعتراضی این چینی متدوال است. امتیاز عکس: سوییم هاریپریا 2011

برای فهم نحوه انعکاس فرهنگ ترس در شعر (سایر مصنوعات فرهنگی مانند ترانه‌ها، داستان، حکایات نیز از دیگر منابع قابل کاوش است) از سروده‌های آن دوره استفاده کردم. یکی از منابع مثلا شعر فکاهی تانگجام آیوپیشک «می‌خواهم با گلوله‌ای هندی کشته شوم» بود. در این شعر، پنج عنصر - آتش، آب، باد، خاک و آسمان - می‌آیند تا شاعر را در خانه‌اش بکشند، بدون هیچ دلیل قابل قبولی، فقط این که مأموریت‌شان کشتن انسان‌هاست. شاعر از آن‌ها می‌خواهد که او را با گلوله‌ای ساخت هند بکشند. او از مرگ نجات پیدا می‌کند، چراکه نمی‌تواند خواسته‌اش را اجابت کنند. من این پنج عنصر را کنایه از بی‌نام‌نوشانی جوخه‌های مرگ تحلیل می‌کنم (یادآور می‌شوم که امکان نسبت دادن خشونت به دولت یا غیردولت میسر نیست) که قربانیان خود دستگیر می‌کنند یا آن‌ها را در خانه‌هایشان به قتل می‌رسانند. فقدان دلیلی قابل قبول برای کشتن، اشاره بر این دارد که مرگ یا راهی از مرگ (مانند مورد شاعر) تابع تصمیماتی پوچ و دل‌خواهی است. درخواست شاعر از پنج عنصر، به سخره گرفتن دولت-ملتی است که ادعای اعطای حق اساسی حیات در آن رنگ می‌بازد؛ در این‌جا ابراز خشم علیه نظامی‌سازی را می‌بینیم که خشونت از قبل آن به داخل خانه راه می‌یابد.

در بستری که روایت‌های میدانی می‌توانند تهدیدگر جان انسان باشند، چنین اشعاری تأملات درباره مرگ را قابل دسترس می‌سازند. این بدان معنا نیست که مردم‌شناسان باید مردم‌نگاری را کنار بگذارند و به شعر بپردازند. سخنم دست‌گرفتن راه‌هایی برای مطالعه خشونت در غیاب شواهد ملموس است. پژوهشگران باید نسبت به ترکیب روش‌شناختی هشیار باشند. باین‌حال، وقتی می‌بینیم که خود مردم‌نگاری به‌عنوان ژانر ادبی دوباره طرح‌ریزی می‌شود، دلیلی وجود ندارد که از شعر به‌عنوان ژانر تصویرگر تجربه خشونت، اجتناب کرد؛ خشونت که گزارش‌های میدانی «عینی» از رسیدن به آن ناکام‌اند. شعر با ایجاد دانش اجتماعی در کنار واقعیات میدان، در برابر محو شدن مقاومت می‌کند. بنابراین مردم‌شناسی اجتماعی باید در ابزارهای پژوهشی خود را بازبینی کند، منابع خود را گسترش دهد و از سایر رشته‌ها بیاموزد تا نگاه نقادانه خود را در پرداختن به مراکز خشونت متأثر از دولت حفظ کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Soibam HariPriya <priya.soibam@gmail.com>

مانیپوری بودم، خودی به حساب می‌آمدم؛ باین‌حال، اعتماد/بی‌اعتمادی یکی از موضوعات اصلی شد که باید با آن دست‌وپنجه نرم می‌کردم. در طلب جلب اعتماد، ابتدا باید در خصوص اصطلاحات مورد‌استفاده در میدان تجدیدنظر می‌کردم. استفاده از عباراتی مانند «خبرچین‌ها» و «هم‌دستان» مشکل‌ساز است. اولین گام در جلب اعتماد اجتناب از استفاده از عباراتی است که به تعبیر تحقیرآمیزی دال بر انجام مأموریت برای دستگاه نظامی دولت اشاره دارد. ثانیاً، یک مقاومت کلی در برابر تحقیقات پژوهشی وجود دارد. این‌گونه احساس می‌شود که ابزارهای پژوهشی نمی‌توانند تاریخ‌مندی خشونت را به‌درستی ثبت و ضبط کنند و باور بر این است که این پژوهش‌ها در نهایت به بازتولید بازنمایی مردم‌نگاری استعماری ختم می‌شود؛ نوعی بازنمایی که مردم را ذاتاً خصمانه و بی‌اعتماد نسبت به یکدیگر و نسبت به افراد خارج از اجتماع نشان می‌دهد. از یک‌سو، تحقیقات «بیگانه» باید سراغ موضوعی مثل مسئله‌ی هم‌دستی هم برود، حتی اگر پژوهش‌گر با پروژه خشونت دولتی فعالانه همدل نباشد. از سوی دیگر، از آنجایی که این میدان به سوءظن متقابل بال‌و‌پر می‌دهد، دسترسی به میدان لاجرم با واسطه هویت فرد میسر می‌شود. از آنجایی که شرایط کنونی امر اجتماعی از سال‌ها نظامی‌گری تأثیر پذیرفته است، باید نسبت به کفایت ابزارها و روش‌ها تردید داشت. ثالثاً، به‌عنوان یک پژوهش‌گر ظاهراً «خودی»، دسترسی به این میدان را دشوارتر دیدم چراکه مردم خویشاوندان، دوستان و نهادها را از حیث وابستگی‌شان به دولت یا غیردولت دسته‌بندی می‌کنند. عمده بحث‌ها حول میدان و روش‌ها در این‌باره است که چگونه تشخیص دهیم که آیا «خبرچین‌ها» حقیقت را می‌گویند یا خیر. باین‌حال، در چنین مکان‌هایی به‌عنوان میدان پژوهش، پژوهش‌گر در موقعیت نگاه خیره معکوس قرار می‌گیرد. یعنی مسئله صدق، تحریف و قابل‌اعتمادبودن (که معمولاً برای میدان موضوعیت دارد) در این‌جا در مورد پژوهش‌گر مطرح می‌شود.

< لزوم اتخاذ رویکرد میان‌رشته‌ای

برای حصول دسترسی و بسط «میدان»، رویکردی میان‌رشته‌ای در پیش گرفتیم و با کمک اشعار سروده شده در سال‌های ۱۹۸۰ الی ۲۰۱۰ روایت‌های میدانی را تکمیل کردم. در سال ۱۹۸۰، محدوده اعمال قانون اختیارات ویژه نیروهای مسلح به کل منطقه مانیپور گسترش یافت. من

< داغ ننگ و نیروی کار کاستی در مناطق شهری هند

شیرین میرزا، مؤسسه فناوری اطلاعات ایندراپرستای دهلی، هند



دئونار در حاشیه شهر بمبئی است و به عنوان بزرگ‌ترین محل دفن زباله در شهر شهرت یافته است. امتیاز عکس: شیرین میرزا

دارما (مسیر صواب) و وارنا (نظم) می‌گیرد که در متن باستانی هندو موسوم به منوسمرتی آمده است. ظاهراً این ایده‌ها انگاشت‌های پاک و آلودگی را ساختار می‌دهند و جامعه هند را طبق رسوم در چهار گروه اجتماعی و همچنین کاست‌های (آوارنا) نجس درجه‌بندی می‌کنند. کاست آوارنا در بیرون از وارنا قرار دارند و مشاغل «آلوده» انجام می‌دهد. تحلیل‌های جامعه‌شناختی مبتنی بر گفتارهای پاک کاست به دلیل صحنه گذاشتن بر برتری فرهنگی گروه‌های کاست بالا و توانا تر کردن آنها در رشد قدرت اقتصادی و سیاسی به پرسش کشیده شده است. درک گفتارهای کاست به عنوان نظام اجتماعی هندو برای مدیریت آیینی پاک و آلودگی نیز محدود است، زیرا در ارائه چارچوبی مفید برای درک رویه‌های فضایی معاصر داغ‌نگ و کار کاستی در میان گروه‌های مذهبی ناموفق است.

در این مقاله از یک سو نشان می‌دهم جامعه‌شناسی هویت‌ها کاست و مذهب را به ترتیب به عنوان مقولات اجتماعی متمایز مربوط به هندوها و مسلمانان ارائه می‌کند. از سوی دیگر، نظام‌های سرمایه‌داری و شهرنشینی رویه‌هایی را در هم می‌آمیزد که کاست و مذهب را از خلال کار داغ‌نگ‌خورده و جداسازی فضایی تعریف می‌کنند. در این زمینه، محور قرار دادن داغ‌نگ به عنوان یک مقوله اهمیت دارد، زیرا این مفهوم امکان مطالعه ساختارهای متقاطع و بی‌اثر کردن مقوله‌های انضباطی را از طریق تبارشناسی استعماری-ملی‌گرایانه آنها فراهم می‌کند. این مقاله نشان می‌دهد که برای به تصویر کشیدن واقعیت‌های پیچیده به مقوله‌های تازه‌ای نیاز داریم و نشان می‌دهد که از خلال مردم‌نگاری می‌توان مقوله‌های جدیدتری را ساخت.

در رویکرد گفتارهای، هم کاست و هم دین به لحاظ معرفتی دوشقی و نیز قلمروهایی متفاوت تلقی می‌شوند. این انشقاق معرفتی - که کاست را مقوله‌ای «درونی» برای ملت و سیاستش می‌داند، و اقلیت (مذهبی) را مقوله‌ای «بیرونی» و مربوط به ایدئولوژی بی‌زمان اسلامی یا در انطباق با زمینه‌های اجتماعی محلی می‌انگارد- از خلال تبارشناسی استعماری-ملی‌گرایانه نمایان می‌شود. در این تبارشناسی، «اقلیت» به منزله یک

< انشقاق گفتارهای کاست و مذهب

جامعه‌شناسی هژمونیک کاست ردپای پیوند میان کاست و کار داغ‌نگ‌خورده را تا ایدئولوژی مذهبی هندوها و همچنین تا کردارهای اجتماعی سنتی هندوها دنبال می‌کند. به نظر می‌رسد کاست مشروعیت خود را از ایده‌هایی مانند کارما (نیروی تولیدشده توسط عمل خود فرد)،

مسلمانان دالیت بیپهاری انجام می‌شود. زمانی که این دو در محل دفن زبالهٔ دئونار مشغول جمع‌آوری زباله‌اند، دشوار بتوان یک زباله‌گرد هندوی دالیت متعلق به کاست ماتانگ را از یک زباله‌گرد مسلمان دالیت تشخیص داد. اعضای هر دو اجتماع با کیسه‌های پلاستیکی سفیدی بر پشت خود پر از روکش‌های پلی اتیلن، بطری‌های شیشه‌ای، کفش‌ها و لباس‌های دور ریخته‌شده از محل دفن زباله برمی‌گردند. هر کس چهار یا پنج کیسه پر از چیزی که به آن مال می‌گویند (به معنی غنیمت که می‌توان آن را اندوخته تلقی کرد) و یک داس فلزی به نام اکدی برای کندوکاو در میان لایه‌های زباله حمل می‌کند. یک چراغ‌قوه به سر می‌بندند و جوراب‌های دور ریخته‌شده را روی بوت‌های ضخیم می‌پوشند تا از خراش ناشی از سرنگ‌های دور ریخته‌شده و شیشه‌های شکسته جلوگیری شود. اینجا کار با اضافات رایج است؛ ضایعات که فرهنگ‌های سرمایه‌دارانهٔ انباشت و دور ریختن تولید می‌کنند و به‌واسطهٔ ایدهٔ حذف بوی «بد» و انزجار نسبت به آن و حذف ضایعات بصری، محل‌های دفن زباله را به عنوان محله‌های جدا ایجاد می‌کنند.

مردم‌نگاری من نشان می‌دهد که این مدل شهرنشینی در ایجاد انگاشت‌های ترکیبی از کاست و مذهب نقش دارد. این را می‌توان در تاریخ مکان‌سازی سکونت‌گاه‌های دالیت و مسلمان در اطراف محل دفن زباله در دئونار نیز مشاهده کرد؛ این مکان به عنوان کمربند پرخطر برای مکان صنایع «آلوده» برنامه‌ریزی شده بود. به عنوان مثال در طرح جامع سال ۱۹۴۷، این منطقه به عنوان کوچراپاتی (کمربند زباله) ناحیه‌بندی شد که جمعیت دالیت و مسلمان طبقهٔ کارگر در آن اسکان داده شدند. بنابراین، داغ‌ننگ در ایجاد شهرنشینی‌سازی سرمایه‌دارانه به نحوی دخیل می‌شود که هویت‌های تقاطعی کاست و مذهب را تقویت می‌کند.

من داغ‌ننگ به منزلهٔ تجربهٔ مجسم بیزاری و ناراحتی درک می‌کنم، زمانی که یک چیز یا شخص یا مکان مایهٔ دردسر تلقی می‌شود. کاست را می‌توان زیرمجموعهٔ رویه‌های اجتماعی سیاسی داغ‌ننگ دانست که به‌طور نمادین نظام‌های نظم و طبقه‌بندی را با تعریف انگاشت‌هایی از آلودگی، ناپاکی و بی‌نظمی نمایان می‌سازد. این نشان‌دهندهٔ ارتباط میان کاست و داغ‌ننگ است - به شیوه‌هایی است که تاریخ ردّ خود را بر بدن می‌گذارد. این به معنی درک پلیدی و کثیفی نه به منزلهٔ یک چیز بلکه به منزلهٔ مقوله‌ای فرهنگی است که رویه‌های «دیگری‌سازی» گروه‌های اقلیت نژادی، قومی، جنسیتی و مذهبی را بخشی از یک محیط اجتماعی سیاسی گسترده‌تر تفسیر می‌کند.

پیش‌زمینهٔ داغ‌ننگ به عنوان رویه‌ای اجتماعی سیاسی امکان چارچوب وسیع‌تر برای لغو مقوله‌های انضباط‌بخش کاست و مذهب را ایجاد می‌کند. به این منظور باید از ناهمجنس تلقی کردن مقوله‌های پذیرفته‌شدهٔ کاست و مذهب فراتر برویم، آنها را با ایدهٔ کار داغ‌ننگ‌خورده به منزلهٔ مقوله‌ای استعلایی و در عین حال محتمل ترکیب کنیم، طوری که از امر سیاسی منفک نباشد. این امر سوالی مهم ایجاد می‌کند: آیا مدرنیته و شهرسازی به معنی عمومیت‌یافتن داغ‌ننگ است؟ ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Shireen Mirza <shireen@iiitd.ac.in>

مقوله مترادف با مذهب به‌عنوان حوزه‌ای است که از خلال فقدان کاست پدیدار می‌شود. در تبارشناسی استعماری-ملی‌گرایانه، کاست و مذهب به‌عنوان حوزه‌های اجتماعی تولید می‌شوند که از حیث مفهومی وضعیت متفاوتی از مقوله‌های سیاسی و اقتصادی کار مانند طبقه و شیوه‌های تولید دارند. این انشقاق تبارشناختی میان کاست و مذهب به‌منزلهٔ مقوله‌های اجتماعی ناهمجنس، نتیجهٔ طرح استعماری طبقه‌بندی جامعهٔ هند به گروه‌های متمایز مذهبی مانند هندوها، مسلمانان و مسیحی‌هاست؛ بنابراین شهرنشینی‌سازی سرمایه‌دارانه‌وارد نظریه‌پردازی دربارهٔ کاست و مذهب نمی‌شود. با این حال در عمل این دوتایی نمی‌تواند معتبر بماند زیرا گروه‌های غیرهندو، از قبیل مسیحی و مسلمانان به دلیل انجام کارهای «آلوده»، به همان شیوه داغ‌ننگ می‌خورند. کار داغ‌خورده نه فقط فرد بلکه خود اجتماعی را از حیث هستی‌شناختی ناپاک فرض می‌کند. این ناپاکی هستی‌شناختی متفاوت از نجس‌بودن موقت کاست‌های «پاک» مانند برهمن‌هاست که حالت ناپاکی‌شان موقتی است و با تطهیر مناسبی می‌تواند دگرگون شود.

در جامعه‌شناسی هژمونیک پیش‌فرضی مبنی بر مدل خطی تغییر اجتماعی دارد که به‌طور ضمنی در نظریه‌های مدرنیزاسیون وجود دارد و به همین دلیل در توضیح رویه‌های معاصر نیروی کار کاستی محدودیت بیشتری دارد. این کمکی نمی‌کند، چراکه توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی نظام‌های بستهٔ سلسله‌مراتبی را به نظام باز قشربندی اجتماعی مبتنی بر تحرک (mobility) فردی تبدیل نمی‌کند. بلکه شهرنشینی و اقتصاد سرمایه‌داری، به‌ویژه در اداره‌های بهداشت شهرهای هند، منجر به نهادینه‌شدن کاست شده است.

< کار ننگ‌خورده و لغو دسته‌بندی‌های انضباطی

به عنوان مثال ادارهٔ بهداشت شهرداری بمبئی مستعمراتی از اصطلاح بومی کوچرا برای اشاره به زباله‌های شهری استفاده کرد، کوچرا ناشی از شرایط گرمسیری محلی و مناطق زاغه‌نشین بومی پنداشته می‌شد که نیازمند راه‌حل‌های بومی‌اند. به‌علاوه این اداره از اصطلاح فارسی حلال‌خور به‌عنوان اصطلاح رسمی برای پساب‌زدایی استفاده کرد. حلال‌خور به کارگران مسلمان کاست پایین اشاره دارد که همهٔ غذاها برایشان حلال است. این اداره در ضمن کاست‌های هندو، بودایی، مسیحی و مسلمان را استخدام کرد که قبلاً «نجس» بودند و شغل «سنتی» آنها تمیزکاری، جاروئی، ذبح حیوانات و انتقال پسماند تلقی می‌شد. استخدام کاست‌ها در شهرداری، به اعتبار این ادعا که آلودگی در هویت کاست تجسم یافته است، هویت‌های کاستی را به کار بهداشتی گره زد و کار کاست را از کار مزدی، انجام کار به‌عنوان بخشی از یک معاملهٔ اقتصادی، جدا کرد.

در دئونار، بزرگترین و قدیمی‌ترین محل دفن زباله در شهر بمبئی که بخش بهداشت دولت استعماری در ۱۸۹۹ آن را ساخته است، کار غیررسمی جمع‌آوری زباله توسط خرده‌کاست دالیت هندو ماتانگ و همچنین

< شکاف‌های داده‌ای

مانعی بر سر تشخیص و پیش‌گیری

از زن‌کشی

میرنا دوسون، مرکز مطالعات واکنش‌های اجتماعی و حقوقی به خشونت، دانشگاه گوئلف کانادا، مرکز رصد زن‌کشی کانادا برای عدالت و حساب‌کشی و عضو گروه موضوعی خشونت و جامعه (TG11) و عضو کمیته‌های پژوهشی کنترل اجتماعی و کج‌رفتاری (RC29) و زن، جنسیت و جامعه (RC32) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

خشونت جنسی، مثله کردن، زور مفرط و کامل یا نیمه‌برهنه رها کردن قربانیان بود. میانگین تعداد انگیزه‌ها/شاخص‌های جنسی/جنسیتی مختص به زن‌کشی به طور متوسط در قتل‌های قربانیان مؤنث به دست قاتلین مذکر به طور قابل توجهی بیشتر بود.

< شکاف‌های عمده در داده‌ها

نقصان داده مربوط به متغیرهای کلیدی به کرات دیده می‌شود، که این امر مانعی بر نتیجه‌گیری مستدل بود و پتانسیل انجام پژوهش برای کمک به پیش‌گیری را کاهش می‌داد. در برخی موارد اطلاعات در دسترس بود، با این حال، سازگاری برای کل نمونه و در میان ترکیبات جنس/جنسیتی ضعیف بود. برای قتل قربانی مؤنث به دست قاتل مذکر، نقص در داده‌ها شامل طیفی از ۳ درصد در کمترین مقدار مربوط به متغیر سن قربانی تا ۹۶ درصد در بیشترین مقدار برای متغیر داشتن سابقه کودک‌آزاری از سوی عامل خشونت را شامل می‌شد. وجود حداقلی از اطلاعات برای برخی از متغیرها مورد انتظار بود، اما در خصوص انگیزه‌ها/شاخص‌های جنسی/جنسیتی مختص به زن‌کشی، نظر به ارتباطشان با زن‌کشی چنین انتظاری نداشتیم. مثلاً، علیرغم اینکه جدایی یک عامل خطر کاملاً مستند است، در ۶۶ درصد از موارد اطلاعاتی وجود نداشت. علاوه بر این، باینکه «وجود سابقه خشونت جنسی» احتمال ارتکاب به قتل قربانی مؤنث به دست عامل مذکر را بیشتر می‌کند، در این متغیر نقص داده بیشتر از سایر ترکیب‌ها بود. نقص در داده در شاخص‌های حین واقعه در مقایسه با شاخص‌های قبل از واقعه کمتر بود.

نتیجه می‌گیریم که استفاده از «زن‌کشی» برای نامیدن و تمییز دادن قتل‌های جنسی/جنسیتی زنان و دختران مهم است و به همین دلیل است که در پژوهش، آموزش و تلاش‌های آگاهی‌بخش‌مان از هشتگ «زن‌کشی بخوانش» (#CallItFemicide) استفاده می‌کنیم. اگر یک مشکل اجتماعی را به همان شکلی که هست به رسمیت نشناسیم و نامی برای آن نداشته باشیم، نمی‌توانیم به حل آن بپردازیم؛ با این حال، به علاوه استدلال داریم که باید عناصر جنسی/جنسیتی را شناسایی کنیم و دائماً بسنجیم. این موضوع به دلیل کمبود داده‌های قابل‌اتکا، در اندک مطالعات پژوهشی به‌وضوح عیان است. پژوهش ما از حیث تمرکز اولیه و مستمر بر زن‌کشی

زن‌کشی پدیده تازه‌ای نیست. ولی افزایش چشم‌گیر توجه بین‌المللی به آن، به‌ویژه در طول همه‌گیری کووید-۱۹ بی‌سابقه است. به موازات این توجه، بحث‌های جهانی در مورد استفاده از اصطلاح «زن‌کشی» (femicide) برای اشاره به این مشکل، تعریف زن‌کشی، متمایز ساختن یا نساختن آن از سایر انواع قتل و نحوه تمایزبخشی و چگونگی عملیاتی‌سازی تفاوت‌ها در جریان است. یک گام کلیدی در پیشبرد بحث‌ها، مستندسازی نظام‌مند تفاوت موارد قتل زنان با قتل مردان است - برای شناسایی انگیزه‌ها/شاخص‌های جنسی/جنسیتی مختص زن‌کشی. نقش این انگیزه‌ها/شاخص‌ها شناسایی آن است که نگرش‌های زن‌ستیزانه عاملین این خشونت چگونه از گرایش‌های معطوف به هنجارهای درک‌شده درباره زنان، شامل انقیاد زنان در حکم داری (یا اشیای قابل استفاده) مردان و تبعیض، کلیشه‌ها و پیش‌داوری‌های توأم با این‌گونه نگرش‌ها نشات می‌گیرد.

< تعریف و تشخیص زن‌کشی

دو رویکرد در تعریف زن‌کشی عبارت است از «تمامی انواع قتل زنان و دختران» یا «زن‌کشی در قتل شریک زندگی» که مربوط به زنان کشته‌شده توسط شرکای مذکر فعلی/سابق است. این دو رویکرد امکان تشخیص آسان زن‌کشی را فراهم می‌کند، اما با این نقد مواجه است که در نظر گرفتن صرف رابطه جنس/جنسیت و/یا قربانی-عامل خشونت، برای درک پدیده‌ای پیچیده بیش از حد ساده‌انگارانه است. برای شناسایی سایر عوامل تمایزبخش میان قتل قربانی مذکر و مؤنث، قتل قربانی مؤنث به دست قاتل مذکر را که بیشتر با زن‌کشی همخوانی دارد، با سایر ترکیبات جنسی/جنسیتی مقایسه کردیم.

دریافتیم که انگیزه‌ها/شاخص‌های جنسی/جنسیتی مختص به زن‌کشی در قتل قربانی‌های مؤنث به دست قاتلین مذکر در مقایسه با سایر انواع قتل‌ها رایج‌تر است، به این معنی که مصادیق زن‌کشی، و رای جنس/جنسیت یا نوع رابطه، حداقل در زمینه کانادا، قابل تمایز است. مشخصه‌های رایج‌تر قبل از واقعه شامل تماس قبلی با پلیس، جدایی محقق‌شده یا در حال انجام، تهدیدهای قبلی علیه قربانیان، روابط صمیمی/خانوادگی، و قصد قبلی بود. عوامل متداول‌تر در زن‌کشی شامل انگیزه‌های زن‌کشی (مانند حسادت)،

«در تحقیقات پلیسی به جای این که به زمینه‌های رابطه و شرایط پیرامونی حائز اهمیت در درک زن‌کشی توجه شود، خود وقایع مرکز توجه باقی می‌مانند.»

ساختارهای اجتماعی پدرسالارانه است، از جمله نقش تصمیم‌گیرندگان تاریخی و معاصر که جمع‌آوری این داده‌ها برای آن‌ها اولویت نبوده و نیست. این تصمیم‌گیرندگان همچنان به‌عنوان نگهبانان مخازن داده عمل می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که چه کسی از داده‌ها استفاده کند و چگونه. مثلاً، ضبط داده برای تحقیقات پلیسی و تعقیبات قضایی در نظام عدالت کیفری که یک نهاد پدرسالارانه و به‌طور سنتی مردانه است، شاهدهی بر این واقعیت است. علیرغم اینکه پژوهش‌های فمینیستی بر اهمیت درک روابط میان قربانیان و عاملان خشونت در زن‌کشی صحنه می‌گذارند، مطالعه ما نشان می‌دهد که در تحقیقات پلیسی - همان‌طور که در داده‌های موجود عیان است - به‌جای این که به زمینه‌های رابطه و شرایط پیرامونی حائز اهمیت در درک زن‌کشی توجه شود، خود وقایع مرکز توجه باقی می‌مانند.

تأثیرات برقرار این «پدرسالاری عمومی» و تصمیم‌های مربوطه مولد سوگیری‌های داده‌ای جنسی/جنسیتی است که خواسته یا ناخواسته، زنان و دختران را در معرض خطر قرار می‌دهد، زیرا داده‌ها اساساً متناسب با مردان طراحی شده‌اند، یا اینکه برای مردان و توسط مردان تولید شده‌اند. ابزارهای جمع‌آوری داده که در ابتدا برای ضبط پرونده‌های قتل قربانیان مذکر به دست مجرمان مذکر طراحی شده بوده است، سدی بر جمع‌آوری داده‌های مهم برای جلوگیری از خشونت عامل مذکر علیه زنان و دختران است. اگر نتوانیم قتل زنان را به شکلی قابل‌اتکا مستند کنیم، چه امیدی برای ثبت سایر اشکال خشونت مردانه علیه زنان و دختران وجود دارد؟ تا زمانی که زن‌کشی نزد دولت و عموم مردم به‌عنوان پدیده‌ای شایسته بررسی به رسمیت شناخته نشود، نمی‌توانیم این کار را به انجام برسانیم. این امر مستلزم به چالش کشیدن سلسله‌مراتب «موضوعات شایسته توجه» است؛ سلسله‌مراتبی که ریشه‌دار است و قربانی شدن زنان و دختران و گروه‌هایی از زنان و دختران را به‌طور خاص اغلب نامرئی نگه می‌دارد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Myrna Dawson <mdawson@uoguelph.ca>

مطالعه بیشتر:

نسخه کامل‌تر این متن نویسنده درباره همین موضوع به زبان انگلیسی در [این جا](#) و به زبان فرانسوی در [این جا](#) در دسترس است.

و مثلث‌سازی (triangulation) اطلاعات و استفاده از منابع چندگانه داده رسمی/غیررسمی منحصر به فرد بود. بنابراین، دلالت‌های گسترده‌تر شکاف‌های داده‌ای شناسایی شده حتی از این هم نگران‌کننده‌تر است: ایالت‌ها یا نمایندگانشان روالی برای جمع‌آوری مداوم داده‌هایی در این زمینه ندارند؛ داده‌هایی که می‌توانند تسهیل‌گر توسعه ابتکارهای پیشگیری آگاهانه با هدف پیش‌گیری از زن‌کشی، و به‌طور کلی خشونت علیه زنان و دختران باشند. این سوگیری‌های داده‌ای زندگی زنان و دختران را در معرض خطر قرار می‌دهد و اهمیت اولویت‌دهی فوری به تأکید بر ضرورت جمع‌آوری داده به مثابه ابزاری برای پیشگیری از زن‌کشی و نه صرفاً الزامی اداری را دوچندان می‌کند. تحقیقات پلیس باید نقطه شروع بازتعریف مفهوم جمع‌آوری داده به‌عنوان یک ابزار پیشگیری باشد تا این کار به تجمیع بهتر داده‌ها منتج شود؛ اما این امر مستلزم همکاری‌های قوی و پایدار در پژوهش، اجتماعات و دولت خواهد بود.

قانون و بدنه‌های حاکمیتی با پژوهش میانه‌ای ندارند؛ با این حال، می‌توانند از کسانی که اهل پژوهش‌اند یاد بگیرند و دسترسی به داده مبتنی بر شواهد رابه انحصار مختلف تسهیل کنند: (۱) با جمع‌آوری اطلاعات متناسب‌تر؛ و (۲) با دادن دسترسی به داده‌ها برای پژوهش‌گرانی که نقشی حیاتی در درک چگونگی پیشگیری و واکنش به خشونت دارند. علیرغم همه تلاش‌ها، جمع‌آوری و دسترسی به داده در سطح محلی و جهانی همچنان دشوار است؛ به‌ویژه در مناطق خاصی از جهان (مانند آفریقای جنوبی و آمریکای لاتین) و برای گروه‌های خاصی از زنان و دختران (مانند بومیان، مهاجران و پناهندگان، زنان ساکن در روستاها و مناطق دورافتاده و زنان دارای معلولیت). برای بسیاری از کشورها، همچنان بهترین سناریو در حد جمع‌آوری داده‌های پایه است. وقتی داده برای جلوگیری از زن‌کشی و به‌طور کلی خشونت مردانه علیه زنان و دختران مهم است، چرا به‌طور نظام‌مند و مستمر جمع‌آوری نمی‌شود؟

< «پدرسالاری عمومی» و جمع‌آوری داده >

در نظر ما یکی از عوامل کلیدی مؤثر در این امر تأثیر تاریخی و جاری

< نژادپرستی و ضد محیط‌زیست‌گرایی در سیاست ایالات متحده

ایان کاریلو، دانشگاه اوکلاهاما در ایالات متحده آمریکا و عضو کمیته اقتصاد و جامعه (RC02) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

شهرک سازمانی در سایه نیروگاه سوخت فسیلی جان ای عاموس در پوکای وست‌ورجینیا. امتیاز عکس: ویگوم جونز، CC BY-NC-ND 2.0.



< ابعاد فضایی شگرد نژادی

شگرد نژادی در ایالات متحده به سه طریق عمده عمل می‌کند. اولین مورد فضایی است، در رابطه بین نژاد و فضا که تعیین می‌کند که بارهای زیست‌محیطی بر دوش کدام جمعیت‌ها آوار شود. پرسش‌های مربوط به نقش نژاد در تعیین این که چه کسانی مجازند جمعیت ایالات متحده را بسازند و محل زندگی‌شان باید کجا باشد، اساسی‌اند. سیاست‌های مهاجرتی از نظر تاریخی به نفع جمعیت‌های اروپایی بوده است و عامدانه به نحوی تنظیم شده است که جمعیت سفیدپوست در ایالات متحده همواره در اکثریت باشد. تفکیک نژادی به صورت تاریخی و در عصر حاضر در مناطق شهری، حومه‌ای و روستایی به این معناست که الگوهای اسکان از گذشته تا به امروز نژادی بوده است.

نژادپرستی تأثیرگذار بر تفکیک محل اسکان و مهاجرت دلالت‌هایی بر عدالت زیست‌محیطی دارد. اجتماعات تفکیک‌شده رنگین‌پوست به مراکز دفن زباله‌های نامطلوب و سایر فعالیت‌های خطرناک تبدیل می‌شوند و همزمان جمعیت اکثر سفیدپوست از امکانات زیست‌محیطی

درحالی که بی‌عدالتی زیست‌محیطی و تغییرات اقلیمی از جمله مبرم‌ترین بحران‌های تهدیدکننده رفاه جامعه است، نژادپرستی و سفیدبرترپنداری در ایالات متحده همچنان دو مانع اصلی حل مشکلات کنش جمعی است. در مقاله‌ام با عنوان «شگرد نژادی و تشکیل دولت زیست‌محیطی» که به‌تازگی در نشریه کارنت سوسیولوژی چاپ شد، درباره رابطه نژادپرستی و ضد محیط‌زیست‌گرایی در اقتصاد سیاسی ایالات متحده توضیح می‌دهم. به استدلال من سیاست‌های نژادی در اقتصاد سیاسی که هدف‌گذار خطامشی زیست‌محیطی است، نقش اساسی دارد.

پیوند نژادپرستی و ضد محیط‌زیست‌گرایی در این اقتصاد سیاسی همان چیزی است که «شگرد نژادی» می‌خوانم؛ شگرد نژادی به این ایده اشاره دارد که نژاد و نژادپرستی سازوکارهایی است برای دور زدن نیروهایی که شاید بتوانند تخریب زیست‌محیطی را کند یا معکوس کنند. به‌ویژه، نخبگان در صنعت و دولت از نژادپرستی برای ایجاد اختلافات اجتماعی و تضعیف هرگونه بسیج جمعی تهدیدکننده قدرت و سودجویی‌شان، بهره می‌برند.

<<

< رابطه بین سیاست هویت نژادی و روانشناسی فردی >

سومین ویژگی شگرد نژادی شامل رابطه بین سیاست هویت نژادی و روانشناسی فردی است. این رابطه در شکل دهی به برداشت‌های عمومی از برنامه‌های دولت در حفاظت از محیط‌زیست و اقلیم حیاتی است. چندین روند در دو دهه گذشته رابطه میان سیاست هویتی نژاد سفید و نگرش‌های ضد زیست‌محیطی را تقویت کرده است. نخست، پس از انتخاب باراک اوباما در سال ۲۰۰۸، رهبران و سیاستمداران محافظه‌کار تلاش کردند تا با معرفی اوباما به عنوان یک «دیگری» نژادی، مذهبی و خارجی، از سیاست‌هایش مشروعیت‌زدایی کنند. این تلاش‌ها رای‌دهندگان سفیدپوست را از لحاظ نژادی ترغیب کرد تا نه فقط با «قانون خدمات درمانی مقرون‌به‌صرفه»، بلکه به‌علاوه با پیمان پاریس و در سطح وسیع‌تر با سازمان حفاظت از محیط زیست مخالفت کنند. دوم اینکه با توجه به پیش‌بینی‌ها که سفیدپوستان دیگر از نظر جمعیتی در اکثریت نخواهند بود، رهبران محافظه‌کار به نگرانی نژادی سفیدپوستان در رابطه با تغییر روندهای جمعیتی دامن می‌زدند. این تهدید نژادی پیوند بین سیاست هویتی نژاد سفید و نگرش‌های ضد محیط‌زیستی را بیش‌ازپیش تقویت کرد. به عنوان مثال، سیاستمداران برجسته ضد محیط‌زیست، مانند دونالد ترامپ، با دمیدن بر شعله‌های بومی‌گرایی، نژادپرستی و ترس از «جایگزینی سفیدپوستان» به منصب سیاسی رسید. این تلاش‌های نژادپرستانه عواطف پایه را حول ترس و تهدید گروهی عمیقاً درگیر می‌کند و این‌گونه است که روان‌شناسی فردی با محوریت عدم حل مشکلات اقلیمی و محیط زیست به اقتصاد سیاسی پیوند می‌خورد.

در مرکز این اقتصاد سیاسی، نخبگان صنعت و دولت قرار دارند که از نژاد و نژادپرستی برای سنگ‌اندازی بر سر راه هرگونه کنش جمعی استفاده می‌کنند؛ هر کنشی که ممکن است به حفاظت از اقلیم و محیط زیست منجر شود. این راهبرد نخبگانی در ایالات‌متحده سابقه‌ای طولانی دارد. به‌عنوان مثال، پس از شورش بیکن - قیام کارگری چندنژادی در سال ۱۶۷۶ - نخبگان تعدادی قانون نژادی وضع کردند که کارگران سفیدپوست و سیاهپوست را از هم جدا می‌کرد و به این ترتیب موانعی بر همبستگی کارگری میان نژادی در آینده می‌گذاشت. متأسفانه نخبگان امروزه نیز همچنان از طرح تفرقه بینداز و حکومت کن، دبرای تداوم بخشی به بی‌عدالتی‌های اقلیمی و زیست‌محیطی استفاده می‌کنند. آسیب این تلاش‌ها، مانند پروژه‌های نخبگانی پیشین که کالاهای عمومی را نابود کردند، در درجه اول و به بدترین نحو متوجه رنگین‌پوستان است، اما در نهایت به زندگی سفیدپوستان نیز صدمه می‌زند. بی‌ثباتی جهانی ناشی از بی‌عدالتی زیست‌محیطی و تغییر اقلیم نمونه‌هایی است که به ما نشان می‌دهد سفیدپوستان چگونگی شرایط مادی‌شان را تضعیف می‌کند و حامیان خودش را می‌خورد. برای حفظ محیط زیست و اقلیم پایدار برای نسل‌های آینده، خنثی‌سازی شگرد نژادی، ترمیم و بازسازی جوامع آسیب‌دیده رنگین‌پوست و ایجاد برنامه‌های پرمایه اقلیمی و زیست‌محیطی مبتنی بر عدالت نژادی و طبقاتی ضروری است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Wilma S. Nchito <wsnchito@yahoo.com>

۱. منظور سیاست استفاده از پیام‌های تلویحی سیاسی‌ای است که برای گروه خاصی از مردم قابل فهم‌اند و پیامی خاص و حساب‌شده را به آن‌ها منتقل می‌کند. (م)

پاک‌تری برخوردار است. درعین‌حال، اکثریت‌گرایی نژاد سفید اجتماعات رنگین‌پوست را از بهره‌مندی از ابزارهای دموکراتیک برای رسیدگی به مشکلات زیست‌محیطی محروم می‌کند.

< شگرد نژادی به عنوان امر سیاسی >

دومین ویژگی شگرد نژادی، سیاسی است. در ایالات‌متحده، نهادهای دموکراتیک به جمعیت سفیدپوست برتری می‌دهند و جمعیت‌های رنگین‌پوست را تضعیف می‌کنند. این امر به دلیل آمیختگی دیرینه نژادپرستی با تحولات سیاسی ایالات‌متحده و نیز تغییرات معاصر سیاست ایالات‌متحده است. مثلاً، هیئت انتخاب‌کنندگان (الکتورال کالج) - که اعضای آن رئیس‌جمهور را انتخاب می‌کنند - برای حفاظت از منافع برده‌داران و صنعت برده‌داری و تحدید مشارکت دموکراتیک مردم بنا نهاده شد. ایالات‌متحده تازه در سال ۱۹۶۵ یک دموکراسی به لحاظ نژادی فراگیر شد، اما از آن زمان به بعد هم سیاستمداران نژادپرست همواره به دنبال تحدید حقوق سیاسی رنگین‌پوستان بوده‌اند. این سیاستمداران از سیاست‌های حبس انبوه حمایت می‌کنند که رنگین‌پوستان را زندانی و از حق رأی محروم می‌کند، درحالی‌که همزمان بر پایه این افسانه نژادپرستانه که افراد رنگین‌پوست و مهاجران در رأی‌گیری تقلب می‌کنند، قوانین سرکوب رأی‌دهندگان را به تصویب می‌رسانند. در سطح ساختاری، نهادهای سیاسی هنوز هم به نفع سفیدپوستان سوگیری دارند. ترجیحات سیاسی رأی‌دهندگان سفیدپوست (به‌ویژه روستایی) در مجلس نمایندگان، سنا، هیئت انتخاب‌کنندگان و دیوان عالی - که قضاتش توسط سناتورها و رئیس‌جمهور منصوب می‌شوند - بیش‌نمایندگی جمعیتی دارند. پیامدهای این مزیت‌های ساختاری سفیدپوستان به وضوح تمام آشکار شده است: دیوان عالی اخیراً قانون حقوق رأی ۱۹۶۵ را ملغی کرد، حوزه‌های انتخابیه کنگره همواره بیش‌ازپیش به دنبال آنند که میدان بازی را به نفع رأی‌دهندگان سفیدپوست محافظه‌کار تغییر دهند، و مقابله با روندهای ضد دموکراتیک برای کنگره دشوارتر شده است.

جنبه سیاسی شگرد نژادی برای سیاست زیست‌محیطی تعیین‌کننده است چراکه اکثر سیاستمداران نژادپرست دیدگاه‌های ضد محیط‌زیستی نیز دارند. در این دیدگاه پیوندی، نژادپرستی ابزاری است برای ممانعت از خلق کالاهای عمومی، مانند محیط‌زیست باثبات و منصفانه. این شبیه به سیاست «سوت سگ»^۱ (dog-whistle) است، که در آن سیاستمداران از زبان جهت‌دار نژادی برای شیطانی جلوه دادن رنگین‌پوستان و مشروعیت‌زدایی از برنامه‌های دولتی استفاده می‌کنند. درحالی‌که سیاست سوت سگ ابتدا بر سیاست‌های رفاهی متمرکز بود، چنین چارچوب‌بندی نژادی‌ای در نهایت به عرصه سیاست‌گذاری زیست‌محیطی نیز سرایت کرد. به این ترتیب، خصومت و نفرت نژادی نسبت به حفاظت زیست‌محیطی با نگرش سیاستمداران و قضات محافظه‌کار و همچنین با نگرش رأی‌دهندگان محافظه‌کار سفیدپوست همپوشانی داشت؛ رأی‌دهندگان سفیدپوستی که دیدگاه‌هایشان به‌طور ساختاری در ایالات‌متحده بیش‌نمایندگی جمعیتی دارند.